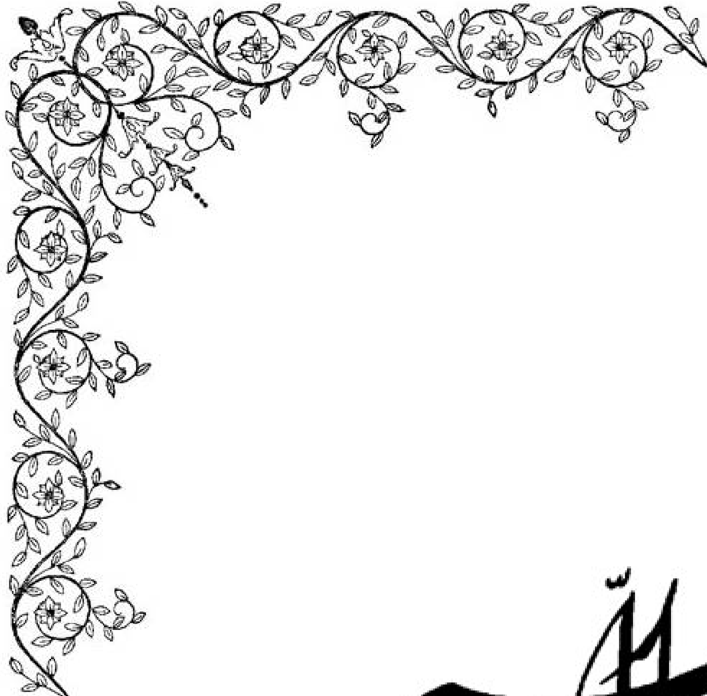
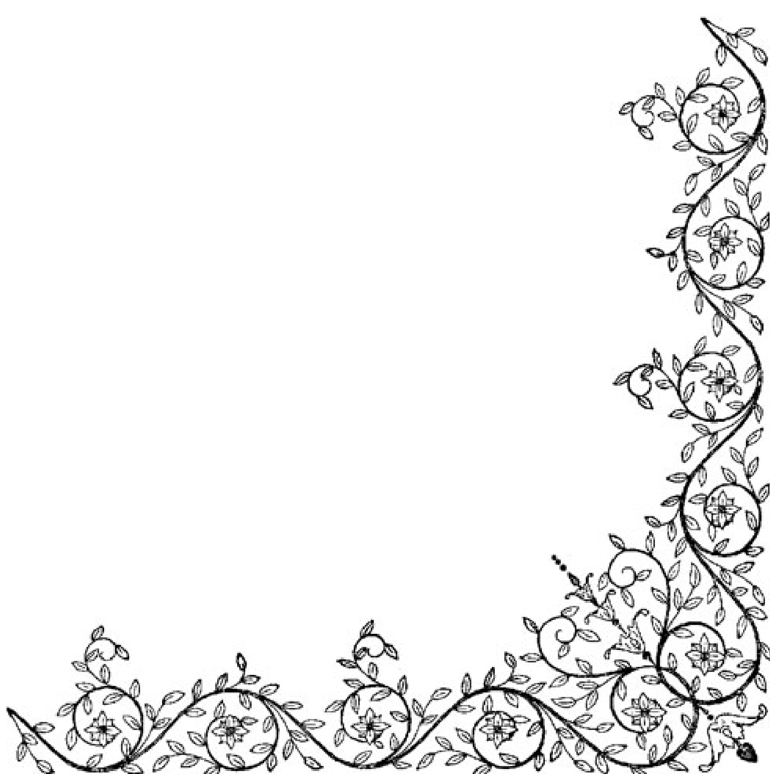
دانشکده مجازی علوم حدیث

ترجمهٔ عربی به فارسی

دکتر عبدالهادی فقهی‌زاده



بسم الله الرحمن الرحیم



جلسهٔ اول

ترجمه چیست؟

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ مهم‌ترین دلایل نیاز به ترجمه و نقش آن در ارتباط جوامع انسانی با یکدیگر؛
- ✓ معنای لغوی و اصطلاحی ترجمه.

درآمد

از آن هنگام که انسان به کرهٔ خاکی پا نهاد و برای نخستین بار با همنوع خود روبه‌رو شد، نیاز به همدلی، هم‌زبانی رودررو سخن گفتن پدید آمد. بر این اساس، آدمی ناخودآگاه از آواهای طبیعی تقلید کرد و این‌چنین بود که با قدرت خدادادی «بیان» آشنا شد، نمادهای زبانی شکل گرفت و به ابزار برای بیان مقاصد درونی بدل گردید. اما این نمادها یکسان و همگون نبوده؛ بلکه هر قوم و تیره‌ای زبانی مخصوص به خود داشت و بر این اساس دیگر در زمینهٔ ارتباط اقوام و ملل گوناگون به صورت یک ضرورت اجتماعی خود را نشان داد؛ این ضرورت اجتماعی همان ترجمه بود که هر روز ابعاد جدیدتری می‌یافت و جدی‌تر مطرح می‌شد.

از این رو، شاید بتوان نقش، جایگاه ترجمه و تأثیر شگرف آن در زندگی جوامع انسانی را به خوبی دریافت. به راستی اگر ترجمه نبود، اقوام و ملل مختلف چگونه می‌توانستند با یکدیگر آشنا شوند و اهداف و مقاصد خود را در برخورد با یکدیگر بیان کنند. آدمیان از یک سو نیازمند آگاهی از علوم و فنون یکدیگرند و از سوی دیگر، به دلیل اختلاف زبان، اغلب قادر به ارتباط مستقیم و آگاهی بدون واسطه از آنها نیستند. بر این اساس باید به دامن ترجمه پناه برد؛ زیرا ترجمه تنها راه مطمئن و کارآمد برای تفهیم و تفاهمهای دوجانبه و ایجاد ارتباط میان فرهنگها و دست‌یابی به علوم و فنون ملل دیگر است.

> ملتها در برخورد با هم اگر زبان یکدیگر را ندانند تا با هم حرف بزنند، پی به مقصود یکدیگر نخواهند برد و نخواهند فهمید که طرف چه می‌گوید یا چه می‌خواهد. از آنجا که این ملتها چه در مجاورت هم باشند و چه دور از هم، برای تسهیل مشکلات زندگی، به هم نیازمند خواهد بود. از این گذشته، برخی از این ملتها در راه فرهنگ و دانش و هنر و صنعت به ترقیاتی نائل آمده‌اند که ملتهای عقب‌مانده باید از دانش و فرهنگ ایشان درس بگیرند و از تجربیاتشان چیز بیاموزند. در این راه، افرادی از ملتهای عقب‌مانده، اگر زبان آن ملت پیشرفته را آموخته باشند، باید معلومات و درسهای ملت پیشرفته را چه کتبی باشد و چه شفاهی، به زبان خود و ملت خود برگردانند تا از آن استفاده بشود. به این کار که برگردان مفهومی از یک زبان به زبان دیگر است می‌گویند

ترجمه و انجام دادن این کار کلاً بدین منظور صورت می‌گیرد که از دانش و معلومات طرف استفاده بشود و یا از ظرایف فکری و ذوقی طرف لذت ببرند. به طور کلی ترجمه عبارت است از: برگردان مفهومی اعم از کتبی یا شفاهی از یک زبان به زبان دیگر به منظور استفاده کردن از آن.[1]

بنابراین می‌توان تصور کرد که تاریخ نخستین ترجمه، مربوط به زمانی است که دو انسان ناهم‌زبان به هم رسیده‌اند و نیاز به رابطه و گفت و شنود میان آنان پدید آمده است. بنابراین عمر ترجمهٔ شفاهی بسیار دیرینه است و در مراحل نخستین، با زبان اشاره و به‌کارگیری دست، چشم و زبان نیز همراه بوده است.

با این همه، ترجمهٔ مکتوب نیز در درازنای تاریخ ریشه دارد و سنگ‌نوشته‌های کشف‌شدهٔ موجود در گوشه و کنار عالم، مانند آنچه در بیستون یافت شده و حدود ۲۵۰۰ سال قدمت دارد، تنها نشانه‌هایی از رونق ترجمه در روزگار کهن است.[2]

بنابراین طبیعی است که ایرانیان نیز مانند دیگر اقوام و ملل در گذر تاریخ، خود را نیازمند ترجمه یافته‌اند. بر اساس شواهد و قرائن پیش از اسلام، به ویژه در دورهٔ ساسانیان، کتابهای بسیاری از زبان سنسکریت و زبانهای دیگر به پهلوی ترجمه شده است که متأسفانه متن پهلوی آنها در دست نیست. کتابهای *الفُ لیلةٍ ولیله* و *کلیله و دمنه* تنها نمونه‌هایی از این‌گونه کتابها هستند که در قرنهای بعد از متن پهلوی به عربی ترجمه شده و تا به امروز باقی مانده‌اند.[3]

در عصر بعثت پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله)، حضور سلمان فارسی و دیگر مسلمانان غیرعرب در جامعهٔ عرب‌زبانان و فرستادن نیروهایی سفرا به ایران و روم برای گسترش دعوت دینی، نیاز به ترجمه را آشکارتر ساخت. آن‌گاه در قرن دوم هجری در روزگار امویان، در زمینهٔ ترجمهٔ آثار ارسطو کوشش‌هایی انجام شد و بستر نهضت ترجمه در عصر عباسی فراهم گردید. عباسیان که با حمایت ایرانیان به قدرت رسیده بودند، به قوم عرب اعتماد چندانی نداشتند و دربار آنها از نژادهای گوناگون فارس، ترک و رومی پر بود. اجتماع نژادهای گوناگون با زبانهای مختلف در دربار عباسی، نیاز به ترجمه را آشکارتر ساخت. از این رو آنان به ایجاد مراکز ترجمهٔ آثار فارسی، هندی و یونانی به عربی همت گماشتند. عباسیان در این عرصه با یکدیگر به رقابت پرداختند و در نتیجه، نهضت ترجمه، که در حقیقت ثمرهٔ کوشش‌ها و رقابتهای علمی بود، در حوزه‌ای درازدامن برپا شد. کتابهای ارسطو، افلاطون، جالینوس، بقراط، بطلیموس و اقلیدس در علوم گوناگون در دسترس عربی‌زبانان قرار گرفت و تحولی بزرگ در اندیشهٔ عربی پدید آمد که پیامدهای فرهنگی و علمی گوناگونی به همراه داشت.

پس از گذشت این دوره نیز، از اهمیت ترجمه کاسته نشد و همچنان آثار گوناگونی از زبانهای مختلف به عربی یا از عربی به دیگر زبانها ترجمه شد و تبادل علمی و فرهنگی بسیاری انجام شد. تا آنکه در عصر جدید که، آن را عصر ارتباط فرهنگها و ملتها می‌نامند و از آن به «دهکدهٔ جهانی» یاد می‌کنند نیاز به ترجمه بر نیازی روزآمد و اجتناب‌ناپذیر بدل شد؛ برای آسان‌سازی ترجمه کوشش‌هایی انجام شد از جمله درس ترجمه در برخی از رشته‌های دانشگاهی طراحی شد و روشهایی برای قاعده‌مند کردن برگردان واژه‌ها، اصطلاحات، جملات، تعابیر خاص و ... پیشنهاد شد. از این رو در برنامهٔ آموزشی مقطع کارشناسی رشتهٔ علوم حدیث درسی

---

۱. عرفان قانعی‌فرد، *دمی با قاضی و ترجمه*، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۲. ر.ک: یحیی معروف، *فن ترجمه*، ص ۹.

۳. ر.ک: ابوالحسن نجفی، «مسئلهٔ امانت در ترجمه»، ص ۳.

به نام ترجمهٔ عربی به فارسی بنیان نهاده شد. زیرا در این رشته از شاخه‌های علوم تخصصی اسلامی عربی زبان اصلی زبان عربی شمرده می‌شود. هدف اصلی این درس آشنایی دانشجویان آن با سازوکارهای علمی و تجربیِ ترجمهٔ متون عربی به زبان فارسی است که در جلسه‌های آیندهٔ این درس شیوهٔ ترجمهٔ برخی از ساختارهای رایج فارسی به عربی نیز آموزش داده می‌شود.

ترجمه در لغت و اصطلاح

معنای لغوی ترجمه

گروهی از واژه‌شناسان عربی «ترجمه» را از ریشهٔ «ر ج م» و به معنای سخن گفتن با حدس و گمان دانسته‌اند.[٤] بر این اساس «تَرجِمَة» را باید از ثلاثی مزید و مصدر باب «تفعیل» بدانیم. جوهری آن را ذیل ریشهٔ «ر ج م» ذکر کرده و «تَرْجَمَ کلامَهُ» را به معنای تفسیر کردن سخن به زبانی دیگر دانسته است. او می‌نویسد: «تَرْجَمان» از همین ریشه و جمع آن «تَراجِم» است؛ مانند «زَعْفَران» و «زَعافِر».[٥] طریحی، ابن‌اثیر و ابن‌منظور آن را ذیل ریشهٔ «ت ر ج م» آورده‌اند و آن را به معنای نقل سخن از زبانی به زبان دیگر دانسته‌اند.[٦] طریحی و ابن‌منظور «تَرجَمان، تُرجُمان و تَرجُمان» را به معنای مفسر و ناقل مطالب به زبان دیگر دانسته‌اند.[٧] طریحی افزون بر این، «تَرْجَمَ فُلانٌ کَلامَهُ» را به معنای تبیین و روشن کردن آورده و «تَرْجَمَ کَلامَ غَیرِهِ» را به معنای برگردان کلام به زبانی غیر از زبان متکلم دانسته و اسم فاعل آن را «ترجمان» دانسته است.[٨] زبیدی «ترجمان» را معادل مفسر زبان و «تَرْجَمَة» و «تَرْجَمَ عَنْهُ» را به معنای تفسیر کلام به زبانی دیگر دانسته و معتقد است که «تاء» در آن زائد نیست، بلکه جزء اصل ریشهٔ این واژه است. او در این زمینه می‌نویسد:

> کسانی که «تَرجِمَة» را بر وزن «تَفعِلَة» و از ریشهٔ «ر ج م» به شمار آورده‌اند، در معنای آن اختلاف کرده‌اند که آیا از «رَجَمَ بِالْحِجارَةِ» است؛ زیرا متکلم واژه‌ها و جملات را از دهان خود به بیرون پرتاب می‌کند؛ یا از «رَجَمَ بِالْغَیْبِ» است؛ زیرا مترجم، مقصود متکلم را که برای دیگران پنهان است، بیان می‌کند.
>
> در هر صورت، که «ترجمه» را مُعَرَّب بدانیم نمی‌توانیم آن را مشتق از «ر ج م» قلمداد کنیم تا در نتیجه، حرف «تاء»، جزء ریشهٔ واژهٔ «تَرْجَمَة» باشد.[٩]

برخی دیگر از دانشمندان بر این باورند که «تَرجَمان، تُرجُمان و تَرجُمان» به کسی گفته می‌شود که واژه‌ای را به زبان دیگر بیان می‌کند و اصل آن در فارسی «تَرزَبان» بوده که به این صورت تغییر کرده است و

---

٤. رامیار، *تاریخ قرآن*، ص ٦٤٦.

٥. جوهری، *الصحاح*، ج ٥، ص ١٩٢٨.

٦. ابن‌اثیر، *النهایه*، ج ١، ص ١٨٦.

٧. ابن‌منظور، *لسان العرب*، ج ١٢، ص ٢٩٩.

٨. طریحی، *مجمع البحرین*، ج ١، ص ٢٨٧.

٩. زبیدی، *تاج العروس*، ج ١٦، ص ٦٣.

آن را «تَرزُفان» نیز گفته‌اند. همچنین به دانندهٔ دو زبان که می‌تواند مقاصد گویندهٔ یک زبان را به زبان دیگر بیان کند، «تَرْجُمان» گفته می‌شود که این واژه پس از تعریب، از آن مصدر و فعل گرفته شده است.[۱۰]

بنابراین واژهٔ «ترجمه» را یا باید از ریشهٔ «ر ج م» یا از اصل «ت ر ج م» بدانیم، اما به نظر می‌رسد رباعی دانستن آن درست‌تر و بهتر است که در این صورت، وزن آن «فَعْلَلَة» مصدر رباعی مجرد است. بر همین اساس، بیشتر لغت‌شناسان عربی «ترجمه» را مُعَرَّب از فارسی و اصل آن را «تَرْزُفان» یا «تَرْزَبان» دانسته‌اند و معنای آن را تفسیر و تبیین کلام از زبانی به زبان دیگر قلمداد کرده‌اند.

با نگاهی به تاریخچهٔ کاربرد این واژه می‌فهمیم که «ترجمه» نخست به معنای «تفسیر» و سپس در مفهوم «برگرداندن سخنی به زبان دیگر» به کار رفته است؛ نویسندگان ایرانی سدهٔ چهارم هجری، به ویژه در مشرق ایران، عموماً واژهٔ «ترجمه» و گاه «ترجمان» را به معنای امروزی آن به کار نمی‌بردند، بلکه «ترجمه»، را بیشتر به معنای شرح، تفسیر، بیان و شاید تلخیص و «ترجمان» را گاه به معنای ترجمه، مترجم و گاه مفسر و ناقل به کار می‌بردند. در کتاب *ترجمهٔ تفسیر طبری* این پدیدهٔ جالب دیده می‌شود که هرگاه «مترجمان» با آن دقت ژرف‌بین، ترجمهٔ آیات قرآن را، لفظ به لفظ و آیه به آیه می‌آورند، مبحث را با ذکر نام سوره آغاز می‌کنند به ترجمه بودن آن عبارت اشاره‌ای نمی‌کنند. اما هرگاه به تفسیر می‌پردازند، آن را با عنوان «ترجمه» آغاز می‌کنند. واژهٔ «ترجمه» به معنای «برگردان» نه تنها در این کتاب، بلکه در هیچ یک از متون تا قرن چهارم نیامده است. واژهٔ «ترجمه» هر جا آمده به معنای شرح و تفسیر و تحریر و ... به کار رفته و برای معنای «ترجمهٔ» مصطلح از واژه‌هایی چون «تفسیر» و «شرح» و یا لفظ فارسی «برگردان» و گاه واژهٔ عربی «نقل» استفاده شده است؛ یعنی، به کار رفتن «ترجمه» به معنای «برگردان»، متأخر است. نکتهٔ دیگر اینکه واژهٔ «ترجمه» در قاموسهای کهن عربی مانند کتاب *العین*، *جمهرة العرب* و *تهذیب اللغه* نیامده است و این خود شاهدی بر عربی نبودن ریشهٔ این واژه از است. در لغت‌نامه‌های بزرگ دیگر نیز معنای نخستین و اصلی آن، یعنی «تفسیر»، نه معنای رایج آن بیان شده است. امّا این واژه پس از قرن چهارم، اندک اندک به معنای «برگردان» به کار رفته است.[۱۱]

ترجمه در اصطلاح

اکنون پس از آنکه با معنای واژگانی ترجمه و تاریخچهٔ دگرگونی معنای آن آشنا شدیم، شایسته است با مفاهیم اصطلاحی آن نیز آشنا شویم. با نگاهی دقیق در منابع علمی می‌توان دریافت که معانی اصطلاحی متعددی برای «ترجمه» به کار رفته است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

---

۱۰. ر.ک: دهخدا، *لغت‌نامه*، ج ۵، ص ٦٦٠٨. با این همه، اختلاف نظر دربارهٔ واژهٔ «ترجمه» در اینجا پایان نمی‌پذیرد؛ به این معنا که هر چند برخی اصل آن را فارسی و «تَرزَبان» یا «تَرزُفان» دانسته‌اند ـ که در فارسی به معنای فصیح، خوش‌زبان و مؤثر سخن گفتن است ـ برخی دیگر آن را مُعَرَّب واژهٔ سریانی «ترگمانی» (targmana) یا از واژهٔ «ترگومانوی» (targumanu) اکدی یا مأخوذ از «ترگمانو» (targumono) آرامی می‌دانند؛ راغب اصفهانی، *مفردات*، ج ۲، ص ٥٤؛ رامیار، پیشین، ص ٦٤٦.

۱۱. آذرنوش، *تاریخ ترجمه از عربی به فارسی*، ص ٦١ ـ ٥٣.

۱ـ تبلیغ و رساندن سخن به کسی که آن را نشنیده است. (بیشتر دربارهٔ تبلیغ احکام الهی و بیان الفاظ آسمانی)؛[۱۲]

۲ـ تفسیر و شرح سخن به زبان اصلی؛

۳ـ تفسیر و شرح سخن به زبان دیگر؛

٤ـ برگرداندن متنی به زبان دیگر؛[۱۳]

٥ـ شرح‌حال و زندگی‌نامهٔ افراد.[١٤]

این معانی اصطلاحی، طبعاً در مواردی خاص، رایج بوده‌اند و کم و بیش اکنون نیز متداول‌اند؛ اما آنچه در اینجا باید به آن توجه کرد معنای چهارم آن است که تعبیرهای گوناگونی برای آن وجود دارد و مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱ـ انتقال مفهومی به صورت شفاهی یا کتبی از زبانی به زبانی دیگر؛

۲ـ یادکرد نزدیک‌ترین معادل از نظر مفهوم و از لحاظ سبک در زبان مقصد.

در این تعابیر، دو عنصر «تعدد زبان» و «سبک بیان» مشترک است که از مهم‌ترین عناصر ترجمه هستند؛ به این معنا که آنچه در ترجمه اهمیت دارد یکی انتقال بی‌کم و کاست مفهوم متن زبان مبدأ است و دیگری یافتن سبکی برابر و متجانس برای بیان مطلب در زبان مقصد.

بر این اساس، شاید نتوان بسیاری از ترجمه‌های لفظ به لفظ و واژه به واژه را که تنها به ترجمهٔ واژگان متن، آن هم به گونهٔ برابر، اکتفا کرده‌اند، ترجمه نامید. زیرا این‌گونه ترجمه‌ها در دریافت و انتقال سبک متن اصلی به زبان مقصد موفق نبوده‌اند.[١٥]

با توجه به نکات بیان‌شده، می‌توان تفاوت میان ترجمه و تفسیر را دریافت؛ با این توضیح که ترجمه همواره از زبانی به زبان دیگر صورت می‌پذیرد، اما تفسیر ممکن است به زبان اصلی باشد؛ ترجمه خود مستقل است، حال آنکه تفسیر معمولاً همراه متن و بیانگر شرح و توضیح آن است؛ ترجمه بیشتر برای تدارک و جبران جهل نسبت به معنای لغوی و قرارداد اهل زبان است، حال آنکه تفسیر کوششی است برای برطرف کردن مفهوم پنهان کلام که معمولاً نسبت به ترجمه، به اجتهاد بیشتری نیازمند است؛ در ترجمه باید متن عیناً به زبان دیگر برگردانده شود و از شرایط آن رعایت امانت در انتقال معانی متن اصلی است، حال آنکه در تفسیر، مفسر دیدگاههای خود را نیز بیان می‌کند.

---

۱۲. رامیار، پیشین.

۱۳. همان، ص ٦٤٧.

١٤. چنان‌که کتب شرح‌حال، سیره، اخلاق و زندگی‌نامهٔ افراد و شخصیتها را «کتب تراجم» گویند. علامه آقابزرگ طهرانی زیر عنوان «التراجم» می‌نویسد: تراجم نام کتاب خاصی نیست، بلکه هر کتابی را که در آن سرگذشت و احوال اشخاص، یا شخص معینی دیده شود و مؤلف آن، نام و عنوان خاصی برای چنین کتابی پیش‌بینی نکرده باشد، می‌توان «کتب تراجم» دانست. همچنین «ترجمة المؤلف» در ابتدای کتب به همین معنا است که بیشتر نزد مورخان و محدثان رایج است.

١٥. ر.ک: هادی حجت، *عیار نقد بر ترجمان وحی*، ص ۲۳ و ٢٤.

چکیده

- ✓ پیشینهٔ ترجمهٔ شفاهی بسیار دیرینه است و می‌توان گفت تاریخ نخستین ترجمه به زمان برخورد دو انسان ناهم‌زبان با یکدیگر و احساس نیاز به رابطه و گفت و شنود بازمی‌گردد.
- ✓ ترجمهٔ مکتوب نیز سابقه‌ای دیرینه دارد و سنگ‌نوشته‌های کشف‌شده در گوشه و کنار جهان تنها نشانه‌هایی از رونق ترجمه در روزگار کهن است.
- ✓ ترجمه از آغاز دعوت اسلام و زمان حضور پیامبر (صلّی الله علیه و آله) در میان مسلمانان رایج بود. پس از آن و در روزگار امویان و عباسیان نیز رونق بیشتری گرفت؛ تا اینکه در عهد عباسیان و با شکل‌گیری نهضت ترجمه، به نقطهٔ اوج خود رسید. نهضت ترجمه آغازگر تحولی بزرگ در اندیشهٔ عربی بود و پیامدهای فرهنگی و علمی گوناگونی به همراه داشت.
- ✓ بیشتر لغت‌شناسان واژهٔ «ترجمه» را مصدر رباعی مجرد از ریشهٔ «ت ر ج م» و بر وزن «فَعلَلَة» می‌دانند و بر همین اساس، آن را مُعَرَّب از فارسی و اصل آن را «تَرْزُفان» یا «تَرزَبان» دانسته‌اند. در این صورت «ترجمه» به معنای «تفسیر و تبیین کلام از زبانی به زبان دیگر» خواهد بود.
- ✓ با نگاهی به تاریخچهٔ کاربرد این واژه می‌فهمیم که «ترجمه» نخست به معنای «تفسیر» و سپس در مفهوم «برگرداندن سخنی به زبان دیگر» به کار رفته است.
- ✓ ترجمه معانی اصطلاحی گوناگونی دارد که مهم‌ترین آنها «برگرداندن متنی به زبان دیگر» است.

جلسهٔ دوم

کلیات (۲)
شرایط مترجم و مراحل ترجمه

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ شرایط مترجم و مهارتهای مورد نیاز او هنگام ترجمهٔ متن؛
- ✓ مراحل ترجمهٔ متون.

درآمد

در جلسهٔ گذشته با معانی لغوی و اصطلاحی ترجمه آشنا شدیم. آن‌گاه با نگاهی به دگرگونی معنایی آن، دانستیم که «ترجمه» تا سدهٔ چهارم بیشتر به معنای شرح و تفسیر به کار می‌رفت و از آن پس و به تدریج در معنای برگردان از زبانی به زبان دیگر رواج یافت. اکنون در این جلسه برآنیم تا افزون بر گفتگو دربارهٔ مهارتها و پیش‌زمینه‌های لازم برای مترجم موفق با مراحل ترجمهٔ متن و شیوه‌های کاربردی و اولویتهای آن آشنا شویم.

شرایط مترجم و ترجمه

چنان‌که گفتیم ترجمه، عبارت است از: انتقال مفهوم و پیام سخن از زبانی به زبان دیگر با تأکید بر لزوم رعایت سبک متن اصلی در زبان مقصد. طبعاً برای دست‌یابی به این هدف باید از فنون و ضوابط خاصی آگاهی داشت و روشهای ویژه‌ای را به کار بست تا مطمئن باشیم که ترجمه‌ای صحیح و گویا ارائه می‌کنیم؛ چه، بدون آگاهی از این فنون و روشهای خاص نمی‌توان به ترجمه‌ای درست دست یافت. مهم‌ترین این فنون، که ما از آنها با عنوان شروط مترجم و ترجمه یاد می‌کنیم و به کار بستن آنها به قوام و صحت متن ترجمه می‌انجامد، عبارت‌اند از:

۱ـ آشنایی کامل با زبان مبدأ

بی‌گمان نخستین شرط لازم برای ترجمهٔ متون، آشنایی کامل با زبان مبدأ است؛ چه، بدون این آگاهی

نمی‌توان متنی را از زبانی به زبان دیگر ترجمه کرد. ترجمه فرآیندی است که پس از فهم کامل معنا و مفهوم تک‌واژه‌ها، عبارات و جملات یک متن به زبان اصلی رخ می‌دهد و چنانچه این فهم صحیح و کامل نباشد متن ترجمه، نادرست و ناقص خواهد بود و ارزش علمی لازم را نخواهد داشت؛ از این رو، منظور از آشنایی با زبان مبدأ تنها این نیست که مترجم بتواند معنای کلی متن را دریابد یا مفهوم بیشتر کلمات به‌کاررفته در آن متن را بداند، بلکه افزون بر این باید با دقایق معانی و بار عاطفی کلمات در متن مبدأ آشنا باشد؛ ظرایف سبک و شیوهٔ بیان نویسنده را بشناسد و به اصطلاحات اهل زبان مبدأ، دست‌کم آنچه در متن اصلی به کار رفته، آگاهی داشته باشد. ناآشنایی با اصطلاحات زبان مبدأ و مقصد گاه مترجمان را چنان شگفت‌زده می‌کند که به توجیهاتی نابخردانه دست می‌زند. برای نمونه، نقل است که یکی از اروپاییان دربارهٔ شیوهٔ احوال‌پرسی مصریان و عراقیان و ایرانیان پس از بیان اینکه: مصریان هنگام احوال‌پرسی از تعبیر «إزَّيك؟» (أيُّ زِيٍّ زِيُّك؟)؛ لباست چطور است؟ و عراقیها از تعبیر «إشلونك؟» (أيُّ شيءٍ لونُك؟)؛ رنگت چیست؟ و ایرانیان از تعبیر «دماغت چاقه؟» استفاده می‌کنند، گفته بود: مصریان هنگام احوال‌پرسی از لباس، عراقیان از رنگ و ایرانیان از دماغ خود سؤال می‌کنند![١٦] حال آنکه تمام این تعابیر اصطلاحی، یعنی: «حال شما چطور است؟»

۲ـ آشنایی کامل با زبان مقصد

مترجم پس از قرائت و فهم متن زبان مبدأ باید مفاهیم آن را در قالب زبان مقصد بریزد و واژه‌ها، تعابیر و جملات خود را چنان برگزیند که گویی نویسندهٔ متن اصلی است و آن مفاهیم را به زبان اصلی بیان می‌کند. مترجم برای دست‌یابی به این هدف خواه ناخواه باید دانش زبانی مطلوبی در زبان مقصد داشته باشد و زیر و بم آن را بشناسد؛ و گرنه طبیعی است که از انتقال صحیح پیام به زبان مقصد باز بماند و به هدف اصلی ترجمه، که انتقال بی‌کم و کاست معانی زبان مبدأ است، دست نیابد.

گفتنی است از آنجا که زبان مقصد معمولاً زبان مادری مترجم است، چه بسا گمان کند که تنها آشنایی با زبان مبدأ، بدون تقویت زبان مقصد، می‌تواند در ارائهٔ ترجمه‌ای صحیح کافی باشد؛ حال آنکه این پنداری بیش نیست و بیشتر مترجمان، به ویژه مترجمان تازه‌کار، برای ارائهٔ ترجمه‌های خوشخوان ناگزیرند به تقویت زبان مادری خود همت کنند تا متن ترجمهٔ آنان قابل استفاده باشد و خواننده را سردرگم نکند. شناخت کامل زبان مقصد به مترجم کمک می‌کند که متن ترجمه را در حال و هوای متن زبان مبدأ سامان دهد. بنابراین، لازمهٔ آشنایی کامل مترجم با زبان مقصد آن است که در نگارش به آن زبان توانمندی مطلوب را داشته باشد. یعنی از بدِ حادثه نمی‌توان به ترجمه پرداخت و توان نویسندگی مترجم در زبان مقصد باید با توان نویسندگی نویسندهٔ متن اصلی در زبان مبدأ به نوعی برابری کند و گرنه متن ترجمه ویژگیهای زبان اصلی را در حد مطلوب نخواهد داشت و اثر روانی بیش و کم مشابه را در خوانندهٔ متن ترجمه بر جای نخواهد نهاد.

بر این اساس، می‌توان گفت: هرچه توان نویسندگی مترجم بیشتر و بهتر، متن ترجمه زنده‌تر و پویاتر. مترجمی که با پیچ و خم اصطلاحات، کنایه‌ها، ضرب المثلها، استعاره‌ها و دیگر ظرایف زبان مقصد آشنایی نداشته باشد، پیوسته نیازمند آن است تا با کمک گرفتن از فرهنگ لغت، لغات معادل واژه‌های متن مبدأ را متناسب با فضای جمله و متن جستجو کند و اغلب در این کار توفیق نخواهد یافت؛ حال آنکه اگر از دانش

---

١٦. ر.ک: یحیی معروف، فن ترجمه، ص ٤٥ و ٤٦.

زبانی مطلوبی در زبان مقصد برخوردار باشد، می‌تواند با بهره‌گیری از دانش خود برای انتقال مفاهیم متن اصلی، قالبهای بیانی رسا و شیوا بیابد و متن ترجمه را چنان به صورت طبیعی، مشابه فضای متن مبدأ قرار دهد که رنگ و بوی ترجمه از آن به مشام نرسد.

۳ـ آشنایی با موضوع متن اصلی

یکی دیگر از شروط لازم برای مترجم آشنایی با موضوع متن اصلی است. به این معنا که مترجمان نمی‌توانند و نباید در هر موضوعی، به ترجمه اقدام کنند؛ چه، یکی از زمینه‌های لازم برای پدید آمدن یک ترجمهٔ موفق، هم‌سو بودن موضوع متن زبان مبدأ با تخصص علمی مترجم است؛ از این رو، بدیهی است که مترجم متون دینی، که دانش دینی بالایی هم در این عرصه دارد شاید در ترجمهٔ متون صرفاً ادبی موفقیت زیادی نداشته باشد؛ یا موفقیت یک مترجم در ترجمهٔ مسائل علمی، الزاماً نمی‌تواند به موفقیت او در ترجمهٔ موضوعات تاریخی، روان‌شناسی و ... بیانجامد.

مترجم باید به خوبی بداند که متن اصلی دربارهٔ چه موضوعی سخن می‌گوید و اصطلاحات تخصصیِ مربوط به موضوع کدام‌اند و چه بار معنایی را دربردارند؛ زیرا بسیاری از واژگان بر حسب کاربرد آنها در دانش‌های گوناگون، دلالتهای متفاوت دارند که جز با برخورداری از دانش تخصصی در موضوع متن، نمی‌توان مفهوم دقیق آنها را دریافت و به متن ترجمه منتقل کرد؛ مانند ترجمهٔ «... فِي سُورَةِ لَمْ يَكُنْ» به «... در سوره‌ای که نبوده است»؛[17] چه، «لَمْ يَكُنْ» نام سوره‌ای در قرآن کریم است که مترجم با ناآگاهی از آن به چنین اشتباه فاحشی گرفتار شده است.

٤ـ توجه به قواعد دستوری در زبان مبدأ و زبان مقصد

چنان‌که پیش‌تر گفتیم مترجم باید در گام نخست متن اصلی را به درستی بفهمد و سپس آن را به زبان مقصد برگرداند. درک درست متن اصلی، به دو عامل بستگی دارد: یکی شناخت دقیق دستور زبان مبدأ و دیگری بهره بردن از فرهنگهای لغت یا پرسش از اهل زبان برای فهمیدن جوانب غیردستوری. تحلیل دستوری اجزای هر جمله، خواه ناخواه در درست فهمیدن آن اثرگذار است. در این راه، بهتر است جمله را به نهاد و گزاره تقسیم کنیم و از این طریق، فعل، فاعل و مفعول را بشناسیم و بکوشیم دیگر اجزای سخن مانند قید، صفت، جملهٔ پایه، جملهٔ پیرو و جز اینها را نیز تشخیص دهیم؛ زیرا تشخیص درست این اجزا و نقش دستوری هر یک از آنها، به درک و فهم درست متن اصلی کمک خواهد کرد.

گذشته از این، در متن ترجمه نیز قواعد دستوری باید به گونه‌ای رعایت شود که با شیوهٔ رایج در زبان مقصد سازگار باشد. لازمهٔ این امر شناخت دقیق قواعد دستوری زبان مقصد و شیوه‌های بیانی آن است که باید بدان دقت فراوان داشت؛ چه، متن ترجمه برای استفادهٔ کسانی فراهم می‌شود که شاید هیچ شناختی از زبان مبدأ نداشته باشند؛ بنابراین قواعد دستوری زبان مقصد باید در آن به دقت مراعات شود. بر همین اساس،

۱۷. در صفحهٔ نخست ترجمهٔ کتابِ *حقائق هامّة حول القرآن الكريم* اثر عالمانهٔ علامه جعفر مرتضی العاملی.

باید مراقب بود که قواعد دستوری زبان مبدأ، بر زبان ترجمه تحمیل نشود؛ زیرا بسیار اتفاق می‌افتد کـه قواعـد دستوری زبان مبدأ، در متن ترجمه خود را نشان می‌دهد و خصوصیات نحوی آن، به نوعی، به زبان مقـصد راه می‌یابد. این نوع تأثیر معمولاً در ترجمه‌های لفظ به لفظ به چشم می‌خورد که مترجم به جای هـر واژه معـادل آن را قرار می‌دهد و بدون توجه به قواعد دستوری زبان مقصد و ساختار آن، شیوه‌ای نامأنوس در بیان مطالـب برمی‌گزیند که تا حد زیادی رنگ و بوی نحوی زبان اصلی را دارد؛ مانند ترجمهٔ «الفقهاءُ العُدول» بـه «عـدول فقها» به جای «فقیهان عادل»؛ فراموش نکنیم که در زبان فارسی، صفت همواره مفرد است و مفرد و جمع یا مذکر و مؤنث بودن موصوف در کیفیت ظهور آن اثری ندارد. از همین رو، ترجمهٔ «السّورةُ المبارکةُ» به «سورهٔ مبارکه» نیز صحیح نیست. بنابراین هم‌سو با ساخت درست آن در زبان فارسی باید گفت: سورهٔ مبارک.

۵ـ پرهیز از دخل و تصرف در متن

مترجم، امینِ مؤلف و در حقیقت، نمایندهٔ او است که دیدگاهها و سلایق او را به زبان دیگر بازمی‌گوید و از این جهت، باید از موضوع و سبک بیانی او محافظت کند و حساسیت داشته باشد کـه کـاهش و افـزایش در مـتن ترجمه رخ ندهد؛ بدان گونه که اگر مؤلف می‌خواست اثر خود را به زبان مقصد بنویسد، زبان و بیـان خـود را ـ بیش و کم ـ مانند زبان و بیان مترجم برمی‌گزید و مانند او سخن می‌گفت.

افزون بر این، مترجم باید به این نکته نیز توجه داشته باشد که او تنها واسـطهٔ میـان مؤلـف و مخاطبـان وی، به زبان دیگر است و از این رو، باید از هرگونه دخل و تصرف و کاهش و افزایش یا تحمیـل دیـدگاههای فردی در متن ترجمه، که به تغییر معانی و مفاهیم اصلی بینجامد، بپرهیزد و اگر توضیح بیـشتری لازم ببینـد، در پانوشت متن ترجمه بیاورد.

٦ـ استفاده نکردن از واژگان ناآشنا

یکی از اصول ترجمه، دقت در گزینش واژگان صحیح و پرهیز از به‌کارگیری واژگان نامأنوس است؛ زیرا مـتن ترجمه نباید از متن اصلی دشوارتر باشد. از این رو، مترجم باید واژگانی را برگزینند که در زبـان مقـصد رایـج و گویا باشد. زیرا بهره‌گیری از واژگان نامأنوس در متن ترجمه، موجب گنگـی آن و سـردرگمی خواننـده خواهـد شد. مترجم افزون بر ترجمهٔ همهٔ واژگان متن اصلی، باید بکوشد بهترین و رساترین معادل را برای آنها بیابد و در متن ترجمه آنها را به کار برد.

۷ـ آشنایی با نویسنده و فضای حاکم بر متن اصلی

۱ـ آشنایی با زاویهٔ دید مؤلف

آشنایی با آثار و دیدگاهها و شیوهٔ نگارش نویسنده را اگر نتوان واجب شمرد، دست‌کم می‌توان نقش مؤثری برای آن در فهم و انتقال بهتر مفاهیم آن به زبان مقصد قائل شد. مترجمی که آثار نویسندهٔ مشهوری را ـ به ویژه در حوزهٔ تخصصی ـ ترجمه می‌کند، اگر با تفکر و زاویهٔ دید او آشنا باشد، خواه ناخواه بهتر می‌تواند نظرات او را درک و آنها را در متن ترجمه بازتاب دهد.

۲ـ شناخت فرهنگ و فضای حاکم بر متن

شناخت فرهنگ و فضای حاکم بر متن، اصل دیگری است که مترجم باید تا حد توان بدان آگاهی داشته باشد تا در موارد خاص، از عهدهٔ درک نکته‌های خاصی که در متن به آنها اشاره‌هایی رفته است، برآید و آنها را در متن ترجمه لحاظ کند. بنابراین ارائهٔ ترجمه‌ای پذیرفتنی و منطقی، به فهم عناصر فرهنگی موجود در فضای اجتماعی صدور متن اصلی نیز بستگی دارد و بدون آگاهی از آنها همیشه نمی‌توان در برگردان صحیح متن اصلی موفق بود. برای نمونه کدام مترجم می‌تواند بدون دانستن نقش و اهمیت بیست و دوم بهمن یا اول فروردین در فرهنگ ایران، از متنی که در آن اشاراتی به این ایام وجود دارد، ترجمهٔ صحیحی ارائه کند؟

۳ـ شناخت شخصیت، ملیت و جنسیت مؤلف

نکتهٔ دیگری که توجه به آن در ترجمهٔ متون مهم است، شناخت شخصیت و احیاناً ملیت و جنسیت نویسنده است. مترجم باید بداند اثری که ترجمه می‌کند، از زبان چه کسی است. آیا فردی عادی است یا شخصیتی علمی و سیاسی. مرد است یا زن؟ اروپایی است یا آسیایی؟ زیرا هر کدام از این ویژگیها به نوبهٔ خود ممکن است در انتخاب تعابیر و واژگان اثرگذار باشد و در نوع بیان متن ترجمه تأثیر گذارد.

مراحل ترجمه

ترجمهٔ هر متن، به سان تألیف به زبان دوم است و مترجم، در حقیقت، آفرینندهٔ متن ترجمه به شمار می‌رود. بر این اساس، می‌توان تصور کرد که «ترجمه» فرایندی چندمرحله‌ای است که از خواندن متن اصلی آغاز می‌شود و به بازخوانی و ویرایش نهایی متن ترجمه پایان می‌پذیرد. در این میان مراحل دیگری نیز هست که آشنایی با آنها پیش از شروع کار عملی ترجمه ضروری است و ما در ادامه به اختصار دربارهٔ آنها سخن می‌گوییم.

مرحلهٔ اول: خواندن متن

نخستین مرحلهٔ ترجمه، خواندن متن اصلی است که از رهگذر آن می‌توان به تصویری کلی از متن و موضوع آن دست یافت و سبک بیانی نویسنده را شناخت. به این منظور لازم است یک بار، تمام متن را بخوانیم تا در حد امکان فهم درستی از تکواژه‌ها و جمله‌ها به دست آوریم و پیوند میان اجزای متن را بفهمیم؛ چه، بدون مطالعه و در نظر گرفتن ارتباط هر جمله با اجزای دیگر سخن و بدون داشتن درک کلی از سبک و سیاق متن اصلی غالباً نمی‌توان نوع و سبک نگارش متن ترجمه را انتخاب کرد و در عرصهٔ معادل‌یابی و برقراری ارتباط میان جملات و بخشهای گوناگون آن موفق بود؛ به این معنا که با مطالعهٔ متن هم می‌توان به موضوع و سبک بیانی متن مبدأ پی برد و هم مخاطب آن را شناخت و در نتیجه، زبان ترجمه را با آگاهی برگزید و به معادل‌یابی واژگان و ساختاری درست و متناسب دست زد. با این همه، شاید همیشه و برای همهٔ مترجمان، خواندن کامل متن زبان مبدأ پیش از اقدام به ترجمه ضروری نباشد؛ به ویژه برای مترجمان باتجربه و کارآزموده که در حوزهٔ تخصصی دانش خود ترجمه می‌کنند؛ با این همه حتی در این موارد، خواندن هر بخش از متن اصلی پیش از دست زدن به ترجمهٔ آن لازم به نظر می‌رسد.

مرحلهٔ دوم: مشخص کردن کلمات ناآشنا

پیش‌خوانی متن اصلی در ترجمه، مترجم را به طور طبیعی با ویژگیهای کلی متن آشنا می‌کند و او را به ترجمهٔ آن اثر برمی‌انگیزد. با این همه، اغلب نمی‌توان با یک بار خواندن متن اصلی، از همهٔ دقایق متن و تکواژه‌های آن آگاهی یافت. از این رو، لازم است پس از مطالعهٔ دوبارهٔ متن، واژه‌هایی را که معنای آنها را خوب نمی‌دانیم مشخص کنیم. در این مرحله شایسته است حتی کلماتی را که در معنای آنها تردید داریم، در شمار واژگانی قرار دهیم که معنای آنها را نمی‌دانیم.

توجه داشته باشیم که مترجم، پیوسته به فرهنگ لغت نیاز دارد و ناگزیر از یافتن معنای بسیاری از واژه‌ها در منابع زبانی است و از این رو، وجود حجم انبوهی از واژه‌های ناآشنا در متن اصلی، نباید مترجم تازه‌کار را برآشوبد و از ادامهٔ کار بازدارد. زیرا تعداد واژه‌های ناآشنا رفته‌رفته و در اثر تمرین و ممارست کمتر خواهد شد و در نتیجه، نیاز به مراجعه به فرهنگ لغت نیز کاهش خواهد یافت.[۱۸]

بنابراین، باید همواره به این نکته توجه داشت که فرهنگ لغت، ابزار کار مترجم است و هرگونه کوتاهی در بهره‌گیری مؤثر از آن یا اعتماد بر حافظه و اکتفا به معانی مشهور واژه‌ها که به ظاهر می‌توانند کامل‌کنندهٔ متن ترجمه باشند، به بروز اشتباهات جبران‌ناپذیر در ترجمه می‌انجامد؛ به ویژه در ترجمه از عربی به فارسی که مشترکات زیادی میان آن دو به چشم می‌خورد، ولی گاه کاربرد برخی از واژه‌ها در دو زبان عربی و فارسی متفاوت است. یکی از عواملی که در این مرحله گمراهی مترجم از معنای اصلی را سبب می‌انجامد، اعتماد کردن به محفوظات است. برای نمونه واژهٔ «أجِنَّة» در عربی جمع «جَنین» است؛ حال آنکه فارسی‌زبانان ممکن است با تکیه بر حافظه و معلومات پیشین خود به ظاهر آن اعتماد کنند و آن را جمع واژهٔ «جِنّ» بپندارند. همچنین واژهٔ «رَعناء» در فارسی به معنای «خوش قد و قامت» و در زبان عربی به معنای «احمق» و «کم‌خرد» به کار می‌رود که در صورت مراجعه نکردن به فرهنگ لغت ممکن است مفهوم رایج آن در

۱۸. فرحزادی، *نخستین درسهای ترجمه*، ص ۲۷؛ ناظمیان، *روشهایی در ترجمه از عربی به فارسی*، ص ١٤.

فارسی بر متن عربی تحمیل شود و این‌چنین، اشتباه فاحشی در متن ترجمه رخ دهد. تنها راه دوری جستن از این قبیل اشتباهات مراجعهٔ مکرر به فرهنگ لغت برای اطمینان از معانی واژه‌ها و اصطلاحات متن ترجمه است.

مرحلهٔ سوم: استفاده از فرهنگ لغت

سومین مرحله، بهره‌گیری از فرهنگ لغت برای شناخت معانی کلماتی است که در متن مشخص کرده‌ایم. در عموم فرهنگهای عربی، واژه‌ها بر حسب ریشه و به ترتیب الفبا مرتب گردیده و ذیل هر ریشه، کلمات مشتق از آن ردیف شده‌اند. در عموم فرهنگهای یک‌زبانه، در برابر هر مدخل، نخست باب فعلی آن و سپس توضیحاتی دربارهٔ ریشهٔ لغوی آمده است. در فرهنگهای دوزبانه نیز واژه‌ها به یک زبان و توضیحات و معانی آنها به زبان دیگر است.

پیدا است هدف اصلی از مراجعه به فرهنگ لغت، یافتن معنای واژه‌ها و اصطلاحات است که برای دست‌یابی به این هدف، بهتر است ابتدا از فرهنگ یک‌زبانه و سپس از فرهنگ دوزبانه بهره گیریم. فرهنگ یک‌زبانه ما را با ویژگیها و روح لغت آشنا می‌کند و فرهنگ دوزبانه ما را برای یافتن معادل دقیق واژه در زبان مقصد یاری می‌رساند. بی‌گمان در صورتی که قصد ترجمهٔ متنی تخصصی در یک علم خاص را داشته باشیم، باید از فرهنگ تخصصی یا فرهنگ اصطلاحات آن شاخهٔ علمی استفاده کنیم تا بتوانیم ترجمهٔ دقیق و صحیحی از متن ارائه دهیم.

پس از مراجعه به فرهنگ لغت بر اساس بینشی که از مطالعهٔ متن به دست آورده‌ایم، باید بکوشیم صحیح‌ترین معادل و نزدیک‌ترین معنا را انتخاب کنیم. در عین حال، باید توجه داشته باشیم که شتاب در انتخاب معادل، لغزشگاه بسیاری از مترجمان است. یعنی تنها با دیدن نخستین معنا، آن را برنگزینیم؛ زیرا بسیاری از واژه‌ها معانی متعدد دارند که باید تمامی آنها را به دقت مطالعه کنیم تا معنایی را که با ساختار کلی و سیاق متن سازگارتر است، برگزینیم؛ مانند واژهٔ «عَین» که معانی بسیاری دارد و نباید در نگاه نخست و بی‌درنگ آن را به معنای «چشم» دانست؛ چه، ممکن است مراد از آن، «جاسوس»، «سرشناس» یا معانی دیگر باشد.

مرحلهٔ چهارم: ترجمهٔ متن

این مرحله، اصلی‌ترین مرحلهٔ کار به شمار می‌آید که باید با دقت زیادی انجام شود؛ یعنی با توجه به شناختی که از متن مبدأ و واژگان آن به دست آورده‌ایم و با بهره‌گیری از چیرگی و دانشی که در زمینهٔ نگارش به زبان مقصد داریم، کار ترجمه را در عمل آغاز می‌کنیم.

در این مرحله، باید دو گام به جلو برداریم:

گام نخست: ترجمهٔ واژه‌به‌واژه
که معادل هر واژه را در نظر می‌گیریم. در این گام، واحد ترجمه، واژه است و در موارد خاص، معمولاً در کنار واژه‌ها، معانی آنها نیز نوشته می‌شود.

گام دوم: ترجمهٔ جمله‌به‌جمله

که در برابر هر جمله از متن زبان مبدأ، جمله‌ای در زبان مقصد قرار می‌گیرد. در این گام، واحد ترجمه، جمله است که طبعاً قواعد دستوری زبان مقصد در آن رعایت می‌شود؛ متن را جمله جمله در نظر می‌گیریم و یک یک آنها را ترجمه می‌کنیم. در این گام لازم است ترجمه را بنویسیم، زیرا تا ترجمه مکتوب نشده باشد، صحت و سقم آن چندان به چشم نمی‌آید و نمی‌توان کاملاً به اصلاح آن پرداخت.

در این مرحله ـ که اصلی‌ترین مرحلهٔ ترجمهٔ متون به شمار می‌رود ـ برای رسیدن به ترجمه‌ای روشن و روان باید به سه نکتهٔ زیر، توجه ویژه داشت:

الف) زمان افعال
در ترجمهٔ متون، شناخت زمان واقعی افعال ـ که در مواردی با زمان ظاهری آنها متفاوت است ـ اهمیت ویژه‌ای دارد که شاید اگر به آن توجه کافی نکنیم و معادل دقیق آن را در زبان مقصد به کار نبریم، متنی را عرضه خواهیم کرد که مفهوم روشن و مشخصی نداشته باشد.

ب) مفردات
هنگام ترجمه گاه با برخی تک‌واژه‌ها روبه‌رو می‌شویم که اگر آنها را به معنای حقیقی برگردانیم، معنای صحیحی از متن به دست نداده‌ایم. گاه در مواردی از این دست لفظ در معنای حقیقی خود به کار نرفته است و از این رو باید بکوشیم معنای مجازی آن را بیابیم.

ج) اصطلاحات
گاه هنگام ترجمه، با تعابیر و اصطلاحاتی روبه‌رو می‌شویم که با آنکه ممکن است واژگان آنها را جداگانه بشناسیم، اما معنای آنها را درست درنیابیم. این تعابیر، بیشتر اصطلاحاتی هستند که در همهٔ زبانها به شیوه‌های گوناگون به چشم می‌خورند و ویژهٔ آن زبانها به شمار می‌روند. لازمهٔ فهمیدن معنای دقیق این قبیل تعابیر و اصطلاحات، دست‌کم آشنایی اجمالی با فرهنگ اهل آن زبانها و استفاده از فرهنگهای یک‌زبانه یا فرهنگ اصطلاحات و تأمل در سیاق جملات متن اصلی است تا ضریب اشتباه مترجم در درک معنای واقعی آنها کاهش یابد.

مرحلهٔ پنجم: بازخوانی و ویرایش متن ترجمه

اکنون که ترجمهٔ متن به صورت کامل به پایان رسیده، لازم است بار دیگر متن ترجمه را با متن اصلی مقایسه کنیم تا احیاناً لفظ یا جمله‌ای از قلم نیفتاده باشد. در این مرحله، باید به معادل‌یابی و واژه‌گزینی در زبان مقصد

توجه بیشتری نشان داد و نسبت به برابریابی ساختاری و سبک متن نیز به اطمینان رسید. آن‌گاه نوبت به آن می‌رسد که متن اصلی را به کناری بگذاریم و متن ترجمه را بار دیگر از ابتدا تا انتها مطالعه کنیم و به اصلاح ساختارهای دستوری جملات و پیوند آنها با یکدیگر بپردازیم.

همچنین در این مرحله لازم است به نکات ویرایشی و نشانه‌های نگارشی در متن ترجمه نگاهی دوباره بیفکنیم و از درستی آنها مطمئن شویم تا متن ترجمه گیرایی درخوری یابد و شوق خواندن را در درون خواننده برانگیزد.

چکیده

✓ مهم‌ترین شرایط و پیش‌زمینه‌های یک مترجم عبارت‌اند از:

الف) آشنایی کامل با زبان مبدأ؛

ب) آشنایی کامل با زبان مقصد؛

ج) آشنایی با موضوع متن اصلی؛

د) توجه به قواعد دستوری در زبان مبدأ و زبان مقصد؛

ه) پرهیز از دخل و تصرف در متن؛

و) بهره‌نگرفتن از واژگان ناآشنا؛

ز) آشنایی با نویسنده و فضای حاکم بر متن اصلی.

✓ اصلی‌ترین مراحل ترجمه را می‌توان مراحل زیر دانست:

الف) خواندن متن؛

ب) مشخص کردن کلمات ناآشنا؛

ج) بهره‌گیری از فرهنگ لغت؛

د) ترجمهٔ متن؛

ه) بازخوانی و ویرایش متن ترجمه.

جلسهٔ سوم

کلیات (۳)
امانت در ترجمه و انواع ترجمه

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ضرورت رعایت امانت در ترجمهٔ متون؛
- ✓ مهم‌ترین انواع ترجمهٔ متون، برتریها و مشکلات کلی آنها.

درآمد

در جلسهٔ گذشته با مهارتهای مورد نیاز مترجم و مراحل ترجمه آشنا شدیم. در این جلسه نخست یکی از اساسی‌ترین اصول ترجمه، یعنی امانت در ترجمه، را بررسی و ارتباط آن را با اصل رعایت سبک متن زبان مبدأ در زبان مقصد مورد بیان می‌کنیم و به دنبال آن از انواع ترجمه و مزایا و معایب کلی آن سخن می‌گوییم تا درک روشنی از آن در پیوند با متون مختلف به دست دهیم. در آغاز باید گفت که مسئلهٔ امانت و لزوم حفظ آن در ترجمهٔ متون، جلوهٔ یکسانی ندارد و چنان نیست که در همهٔ متون، اعم از متون دینی، علمی، ادبی، فرهنگی و سیاسی، نمودی یکسان داشته باشد، بلکه مفهومی انعطاف‌پذیر است هر موضوع یا اثری، به گونه‌ای ویژه تعریف می‌شود و معنا می‌یابد.

امانت در ترجمه

چنان‌که در جلسات پیشین اشاره کردیم، در ترجمهٔ متون دو عنصر اساسیِ «انتقال معنا» و «انتقال سبک» نقش مهمی دارد. انتقال معنا به معنای برگردان «چه گفتن» و انتقال سبک به معنای برگردان «چگونه گفتن» است. البته باید به این نکته توجه داشت که تسلّط بر زبان مبدأ و مقصد و آشنایی با موضوع متن اصلی، سه شرط لازم برای درستی ترجمه است، اما کافی نیست. ترجمهٔ خوب شرایط دیگری نیز دارد که یکی از مهم‌ترین آنها رعایت امانت است که آن را حفظ سبک نیز نامیده‌اند. بی‌شک دانستن اینکه نویسندهٔ متن اصلی چه گفته است، برای یک مترجم کافی نیست، بلکه علاوه بر این، مترجم باید بداند که نویسنده آن مطلب را چگونه گفته است. نکتهٔ مهم در این زمینه آن است که بدانیم برای حفظ سبک نویسنده چه باید کرد؟ آیا مترجم باید بیشتر نیروی خود را به کار برد تا در برابر هر واژهٔ زبان مبدأ، یک واژه در زبان مقصد پیدا کند یا برعکس، نخست باید مقصود نویسنده را به خوبی دریابد و هرچه روشن‌تر آن را به زبان مقصد بیان کند؟

حقیقت آن است که نمی‌توان مسائل ترجمه را در یک یا چند اصل نظری خلاصه کرد، اما اگر بخواهیم اصل ثابتی را دربارهٔ اصل رعایت امانت در ترجمه بیان کنیم، باید بگوییم که امانت، مفهوم متغیری است که

بر اساس نوع کتاب مورد ترجمه، هر بار به گونه‌ای تعریف می‌شود؛ به این معنا که حفظ امانت در ترجمه درجاتی دارد: برخی کتابها را باید آزادانه و به صورت نقل به معنا ترجمه کرد، برخی کتابها را باید واژه به واژه ترجمه کرد و عین عبارات آنها را به زبان مقصد برگرداند. البته در این میان، درجات میانی نیز وجود دارد. برای درک بهتر و روشن‌تر است مطلب، به نکتهٔ مهمی در حوزهٔ مباحث زبان‌شناسی اشاره می‌کنیم و سپس مطلب اصلی را پی می‌گیریم.

زبان، در درجهٔ نخست، ابزار ارتباط و وسیلهٔ تفهیم و تفاهم میان افراد جامعه است که به یاری آن می‌توان نیازهای اجتماعی خود را برآورده ساخت. از این نظر، زبان وسیله‌ای برای بیان نیازهای روزمرّه یا گزارش حوادث و آموزش و یادگیری است. از این نظر زبان واسطه‌ای بیش نیست و اصل کار چیزی بیرون از زبان است و زبان تنها وسیلهٔ انتقال واقعیت بیرونی به ذهن شنونده و خواننده است. این نوع زبان را **کلام وابسته به واقعیت** می‌نامند که یا با واقعیت بیرونی منطبق است یا نیست؛ مانند: «مجموع زوایای یک مثلث با دو قائمه برابر است.» زبان در این نقش، اگر با واقعیت بیرونی مطابقت نداشته باشد، ارزشی ندارد.

با این همه زبان، نقش دیگری نیز دارد که آن را نقش ادبی، شعری، هنری یا تخیّلی می‌نامند؛ برای نمونه با اینکه می‌دانیم جانوران نه سخن می‌گویند و نه اعمال انسانی انجام می‌دهند، داستانهای *کلیله و دمنه* را می‌خوانیم و لذت می‌بریم. در این موارد زبان برای برطرف کردن نیازهای روزمره یا انتقال خبر یا توضیح مسائل علمی به کار نمی‌رود؛ از این رو بنابراین «وابسته به واقعیت» نیست. این کلام را **کلام وابسته به خود** می‌نامند که در متون ادبی، تخیلی، داستانی، شعر و ... کاربرد دارد. ارزش این نوع زبان در تطبیق آن با واقعیت و راست و دروغ بودن آن نیست؛ به این معنا که اگر کلام با واقعیت مطابقت نداشته باشد، ارزش آن همچنان محفوظ است.

هر نوشته‌ای، در یکی از این سطوح قرار دارد؛ یعنی در آن یا کلام وابسته به واقعیت یا کلام وابسته به خود به کار رفته است. در متون نوع اول، محتوا از سبک جدا است و وظیفهٔ مترجم در درجهٔ نخست آن است که محتوا را هرچه دقیق‌تر و روشن‌تر از زبان مبدأ به زبان مقصد منتقل کند و سپس سبک نویسنده را تنها در صورتی برگردانَد که به فهم محتوا آسیبی نرساند. اما آثار ادبی و شعری از نوع دوم‌اند که محتوا از صورت آنها جدا نیست و مترجم باید سعی کند هم صورت و هم محتوا را به زبان مقصد برگردانَد.

معمولاً هنگامی ترجمه‌ای را غیرامین می‌دانیم که مترجم آن در فهم متن اصلی دچار لغزش شده باشد. گاه لغزشها ناشی از ناتوانی مترجم در زبان مبدأ است. این اشکال اغلب دربارهٔ واژگان پیش می‌آید. با این همه لغزشهایی هم وجود دارد که تنها به ناتوانی مترجم در زبان مبدأ مربوط نمی‌شود و آن را باید ناشی از بی‌توجهی مترجم دانست که در طول ترجمه حتی یک بار خود را به جای مخاطب قرار نداده و از خود سؤال نکرده است که مقصود نویسنده از نوشتن این عبارات چه بوده است.

این‌گونه لغزشها را می‌توان به آسانی و بدون ایجاد تغییری اساسی در جمله‌بندی برطرف کرد. اما مشکل زمانی رخ می‌دهد که مترجم، نه در زبان مبدأ دچار اشتباه شده باشد و نه آنچه که در زبان مقصد بیان کرده است از نظر دستوری غلط آشکاری داشته باشد، اما عبارات او به کلی بی‌معنا باشد. در چنین مواردی خاستگاه اشتباه یا دور افتادن مترجم از زبان مبدأ است و یا وفاداری بیش از حد او به سبک نویسنده است که خواسته است امانت را تا آخرین درجه حفظ کند. مترجم، برای پرهیز از دچار شدن به چنین اشتباهاتی، باید در هر جمله و صفحه از ترجمه همواره خود را به جای خواننده بگذارد و از خویشتن بپرسد که خواننده از عبارت من چه می‌فهمد و آیا آنچه می‌فهمد، همان مراد نویسنده است یا خیر.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که هر مفهومی را می‌توان به هر زبانی بیان کرد و این امکان، به ویژه در زبان فارسی با سابقهٔ دیرینهٔ آن در همهٔ زمینه‌های علمی، ادبی و فلسفی، وجود دارد؛ به دیگر سخن اگر احساس کنیم که زبان فارسی برای بیان فلان مطلب ناتوان است، باید مطمئن باشیم که ناتوانی از زبان فارسی نیست، بلکه از خود ما است.[۱۹]

به هر حال، تأکید می‌کنیم که منظور از سبک، چگونگی بیان متن زبان مبدأ است. سبک هر نویسنده در یک داستان با سبکی که در نگارش مقاله‌ای علمی ارائه می‌دهد، متفاوت است. زبانی که برای توصیف علمی یک قضیه به کار گرفته می‌شود، با توصیف ادبی همان موضوع تفاوتهای بارزی دارد. بنابراین، همان‌گونه که نویسنده بر اساس دو عاملِ موضوع و مخاطب، سبک خاصی را برمی‌گزیند و در طول نوشتهٔ خود آن را رعایت می‌کند، مترجم نیز باید آن سبک را بشناسد و سپس آن را در ترجمه منعکس کند؛ یعنی همان‌گونه که نمی‌توان تصور کرد که در گزارش هواشناسی، به جای «آسمان» از «گنبد مینا» استفاده کرد و در اصطلاح دندانپزشکی، به جای «ارتودنسی» از «به زنجیر کشیدن مرواریدهای شکسته در قفای غنچهٔ رخ» بهره جست، در ترجمهٔ متون نیز باید به این تفاوتها دقت کرد و آنها را مدّ نظر قرار داد.[۲۰]

اکنون به ترجمه‌ای از آیهٔ مبارک ﴿وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ﴾[۲۱] در یکی از ترجمه‌های کهن قرآن کریم، متعلق به قرن پنجم یا ششم هجری، اشاره کنیم که در آن آمده است: «و ما بادها را به دامادی گلها و درختان فرستادیم.» همین آیه در برخی از ترجمه‌های دیگر قرآن چنین ترجمه شده است: «ما بادها را آبستن‌کنان فرستادیم.» و «ما بادهای آبستن‌کن رحم طبیعت را فرستادیم.» این ترجمه‌ها تقریباً از نوع ترجمهٔ واژه به واژه است، اما همهٔ این ترجمه‌ها، سبک را فدای محتوا کرده‌اند، در حالی که در ترجمهٔ مورد نظر، این آیه به گونه‌ای ترجمه شده است که هر چند مشتمل بر واژه‌های «دامادی، گلها و درختان» است که این واژه‌ها در متن عربی آن وجود ندارد، اما ترجمه‌ای امین است؛ زیرا مترجم می‌دانسته است که در اینجا سبک متن اصلی را چگونه به فارسی برگردانَد تا هم محتوا و هم سبک ادبی آن به طور کامل بیان شود.

میان دو نوع ترجمهٔ واژهٔ به واژهٔ و ترجمهٔ آزاد، نوع دیگری نیز هست که تنها همان را می‌توان ترجمهٔ امین به شمار آورد. برای تعریف چنین ترجمه‌ای می‌توان به تعریف یکی از صاحب‌نظران ترجمه استناد کرد. او بر این باور است که **ترجمهٔ خوب نه ترجمهٔ واژه به واژه است و نه ترجمهٔ ادیبانه و آزاد، بلکه در حقیقت، ابداع متنی است اعم از واژگان و جمله‌بندی و سبک، که نویسنده اگر زبان مادری‌اش زبان مترجم بود، آن را به آن صورت می‌نوشت و می‌پروراند**. چنین ترجمه‌ای مستلزم دانش، هوش و تخیّل بسیار است که باید آن را کمال مطلوب ترجمه دانست. مترجم خوب کسی است که می‌کوشد تا هرچه بیشتر به این شیوه عمل کند و به آن نزدیک شود.[۲۲]

---

۱۹. ر.ک: نصرالله پورجوادی، *دربارهٔ ترجمه*؛ ابوالحسن نجفی، «مسئلهٔ امانت در ترجمه»، ص ۱۳ ـ ٦.

۲۰. ر.ک: کورش صفوی، *هفت گفتار دربارهٔ ترجمه*، ص ٦٩ و ۷۰.

۲۱. حجر/ ۲۲.

۲۲. ر.ک: نصرالله پورجوادی، *دربارهٔ ترجمه*؛ ابوالحسن نجفی، «مسئلهٔ امانت در ترجمه»، ص ۱۳ و ۱٤.

انواع ترجمه

ترجمهٔ متون از هر زبانی که انجام شود، ممکن است «واژه به واژه»، «آزاد و اقتباس‌گونه» یا «معادل و برابر» باشد که هر کدام از این سبکها ویژگیها و شاخصه‌های معیّنی دارند و هر مترجمی ناگزیر است پیش از پرداختن به ترجمهٔ اثر مورد نظر خود با مسائل و نکات مرتبط با هر یک از این سبکها آشنا شود. از این رو، در ادامه دربارهٔ انواع ترجمه و مزایا و معایب کلّی آنها سخن می‌گوییم:

۱ـ ترجمهٔ لفظ به لفظ

هرگاه مترجم به جای هر واژه از متن زبان مبدأ، واژه‌ای از زبان مقصد برگزیند و به جای آن قرار دهد و هدف اصلی او انتقال معنای تک‌واژه‌ها به زبان مقصد در ساختار و قالبی بیش و کم مشابه با متن اصلی باشد، ترجمهٔ وی از نوع ترجمهٔ واژه به واژه است که در آن، واحد ترجمه تک‌واژه است و حذف و اضافه در آن، بسیار کم رخ می‌دهد.

ترجمه‌های واژه به واژه معمولاً کوتاه، پرپیچ و خم، نامأنوس و در برخی موارد مبهم است که به دلیل فقدان حضور فعّالانهٔ مترجم در ارائهٔ آن، اثرپذیری متن ترجمه از ویژگیهای دستوری متن اصلی و پرهیز از هرگونه افزایش و کاهش در متن زبان مقصد، پویا نیست و خواننده از خواندن آن لذت نمی‌برد.

این نوع ترجمه، که از انتقال بسیاری از جنبه‌های معنایی متن اصلی ناتوان است، اغلب در مقایسه با سایر انواع ترجمه پذیرش کمتری دارد و استقبال از آن اندک است. این نوع ترجمه در بسیاری موارد، گنگ و خشک و ایستا به نظر می‌رسد و ارزش ارتباطی آن ناچیز است. شاید به این دلیل که از نظر دستوری، سخت متأثر از زبان اصلی است و مفردات آن تقریباً با مفردات زبان اصلی برابر است.

با این همه، ترجمهٔ واژه به واژه، مشروط به آنکه ساختار صرفی و نحوی زبان در آن قابل فهم باشد، در موارد زیر، کم و بیش، می‌تواند کارایی ناچیزی داشته باشد:

۱ـ ارائهٔ ترجمهٔ مفردات متن اصلی؛

۲ـ در مراحل نخستین آموزش ترجمه؛ به ویژه در شناسایی دقیق حروف، صیغه‌های افعال، تفکیک اجزا و عناصر اصلی و فرعی جمله و ایجاد آمادگی برای آموختن مراحل پیشرفته‌تر؛

۳ـ ترجمهٔ اسناد رسمی و مدارک تحصیلی؛

٤ـ ترجمهٔ برخی از نامه‌های مهم اداری و متون خبری.

با این همه، باید به این نکته توجه داشت که همواره یکی از مشکلات مترجمان تازه‌کار آن است که در عمل به دام ترجمه‌های واژه به واژه می‌افتند و به همین دلیل در بسیاری از موارد، خود را در معرض اثرپذیری از ساختار دستوری زبان مبدأ قرار می‌دهند. این نوع ترجمه‌ها آسیب بزرگی برای ساختار زبان مقصد به شمار می‌روند و اغلب با زبان معیار و رایج در زبان مقصد فاصلهٔ دور و درازی دارند؛ برای نمونه به ترجمهٔ واژه به واژهٔ آیهٔ شریف زیر توجه کنید: ﴿وَ لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا﴾؛[۲۳] و مپندار کسانی را که کشته شده‌اند در راه خدا مردگان. همان‌گونه که می‌بینید این ترجمه چندان روشن نیست و درک آن مشکل است؛ زیرا در فارسی، آوردن فعل در آغاز جمله و جمع بستن خبر و صفت، رایج و درست نیست.

---

۲۳. آل عمران/ ۱٦۹.

از اینکه بگذریم باید توجه داشت که ترجمه‌های واژه به واژه اغلب توانایی انتقال زیباییهای لفظی و معنایی متن اصلی را ندارند و پای‌بندی بیش از حدّ مترجم به واژگان و بی‌توجهی او به مفهوم بنیادی متن اصلی، ترجمه را گاه نامفهوم و درک ناشدنی می‌کند و این‌چنین از پویایی و سرزندگی آن سخت می‌کاهد.

۲ـ ترجمهٔ آزاد

در این نوع ترجمه، مترجم، جایگاه جملات و عبارات متن اصلی را به سلیقهٔ خود تغییر می‌دهد و گاه نکاتی به آنچه مؤلّف گفته است، می‌افزاید یا از آن چیزی می‌کاهد. از این رو، ترجمه‌های آزاد در واقع به نوعی خروج از سیاق عبارات گویندهٔ متن اصلی به شمار می‌رود و دامنهٔ آن تا آنجا پیش می‌رود که ممکن است با اقتباس از نوشتهٔ مؤلّف متن اصلی، متن ترجمه تا چندین برابر افزایش یابد. در این نوع ترجمه‌ها، مترجم اصل معنا و مقصود نویسنده را حفظ می‌کند، ولی گاه مطالبی بر آن می‌افزاید که هر چند در اصل کتاب نیست، ولی در اساس با آن مطابق است. این نوع ترجمه، بیشتر مناسب تئاتر، شعر و مواردی از متون ادبی است که واژه‌ها و قالبهای آنها خصوصیت ویژه‌ای ندارند و به همین دلیل، ترجمهٔ واژه به واژهٔ آنها رسانندهٔ هدف نویسندهٔ اصلی نیست و برآیند اصلی معنای مراد را نمی‌تواند منعکس کند.

بر این اساس، شاید بتوان مهم‌ترین مزیت ترجمه‌های آزاد را در این نکته دانست که در آنها ابهامات موجود در ترجمه‌های واژه به واژه از میان می‌رود و در نتیجه، خواننده، مقصود مؤلف را به روشنی درک می‌کند؛ به این معنا که مترجمِ این قبیل ترجمه‌ها به نوعی، نقش معلم یا شارح متن اصلی را ایفا می‌کند که می‌کوشد ابهامی در متن ترجمه باقی نماند و مفاهیم مورد نظر را به آسانی به ذهن شنونده یا خواننده متبادر کند.

در مقابل، در ترجمه‌های آزاد پاره‌ای از ریزه‌کاریها و ظرافتهای متن اصلی از میان می‌رود؛ چون مترجم اغلب از سیاق عبارات فاصله می‌گیرد و بیشتر در صدد است تا معنا و مفهوم متن اصلی را، نه در قالب واژه‌ها و تعابیری مشابه آن، بلکه به گونه‌ای آزاد منتقل کند و از این رو، امکان ظاهر کردن این ظرافتها را در ترجمه نمی‌یابد؛ برای نمونه به ترجمهٔ آزاد آیهٔ مبارک زیر توجه کنید:

﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا﴾؛[٢٤] آن‌گاه قوم مریم که (از این قضیه آگاه شدند) به جانب او آمدند که از آن مکانش همراه ببرند، (بر او زبان ملامت گشوده) گفتند: «ای مریم، عجب کار منکری کردی». اما باید توجه داشت که فعل «أتَتْ» در متن آیه با حرف جرّ «بِـ» متعدی شده است و فاعل آن «حضرت مریم» است، نه «قوم» و ضمیر «هِ» به حضرت عیسی (علیه السلام) برمی‌گردد.

علاوه بر این، در ترجمهٔ آزاد گاه مترجم در عمل با ایجاد تغییر در سیاق و بیان مطالب، زمینهٔ تغییر در جهت‌گیری ذهن خواننده را فراهم می‌کند و دست‌کم در برخی موارد او را به برداشت‌هایی ویژه می‌کشاند که چه بسا منظور نویسندهٔ متن اصلی نبوده است. بر این اساس، می‌توان دریافت که ترجمهٔ آزاد و اقتباس‌گونه، به ویژه در متون مقدس دینی، ممکن است خواننده را تنها به یک وجه از وجوه معنایی متن اصلی رهنمون کند که شاید احتمال راجحی نیز نباشد.

---

٢٤. مریم/ ٢٧.

سرانجام عیب مهم دیگر ترجمه‌های آزاد، خلط ترجمه با تفسیر است که از رعایت نکردن امانت در ترجمه سرچشمه می‌گیرد. این مسئله زمانی نگران‌کننده است که پای متون مقدس دینی در میان باشد که گاه می‌تواند خواننده را از دریافت پیام اصلی دور کند.

۳ـ ترجمهٔ برابر

به جز ترجمه‌های واژه به واژه و آزاد، نوع دیگری از ترجمه نیز وجود دارد که مترجم در آن، علاوه بر برگردان واژه‌ها و عبارات متن اصلی با توجه به سبک بیانی آن، خود در چگونگی بیان مفاهیم متن ترجمه دخالت می‌کند و در حدّ اعتدال، به عبارات آن معنا و مفهوم می‌بخشد. هدف مترجم از این نوع دخالت و اعمال سلیقه، رساندن محتوا به گونه‌ای کامل در کنار رعایت جنبه‌های دستوری، معنایی و ظرایف زیباشناختی است؛ به این معنا که اگر در جمله کنایه، استعاره و ضرب‌المثلی به کار رفته باشد، سعی او آن است که آن را به زبانی قابل فهم در زبان مقصد منتقل کند و معادل لفظی و معنایی آن را برگزیند. در این نوع ترجمه، مترجم باید مراقب باشد تا چیزی بر مفاهیم جدّی نوشتهٔ اصلی نیفزاید یا چیزی از آن نکاهد و شیوایی و انسجام کلام را به گونه‌ای حفظ کند که خواننده احساس نکند در حال خواندن ترجمهٔ کتابی از یک زبان بیگانه است.

علاوه بر این باید توجه داشت که این نوع ترجمه، خواننده‌محور است و از این رو، مترجم سعی می‌کند تا محتوای متن اصلی را به بهترین شیوه به خواننده منتقل کند و نگران است که آیا خواننده، پیام متن اصلی را دریافته است یا خیر.

از این گذشته، بر خلاف ترجمهٔ واژه به واژه، که ممکن است بی‌دقتیهای نویسنده در زمینه‌های دستوری و کاربرد کلمات و تعابیر، به نوعی در متن ترجمه منعکس شود، در ترجمهٔ معادل، مترجم سعی می‌کند بی‌دقتیها، ضعفها و اشتباهات احتمالی نویسندهٔ متن اصلی را نیز در ترجمه برطرف کند.

چکیده

- ✓ در ترجمه علاوه بر اینکه باید بدانیم نویسنده «چه گفته»، باید بدانیم «چگونه گفته» است. توجه به «چگونه گفتن» همان رعایت امانت است که حفظ سبک نیز نامیده می‌شود.
- ✓ امانت، مفهوم متغیری است که بر اساس نوع کتاب مورد ترجمه، هر بار به گونه‌ای تعریف می‌شود.
- ✓ رعایت امانت در «کلام وابسته به واقعیت» با رعایت آن در «کلام وابسته به خود» متفاوت است؛ در نوع نخست، محتوا از سبک جدا است و مترجم باید در درجهٔ نخست در صدد برگردان هرچه دقیق‌تر و روشن‌تر محتوا از زبان مبدأ به زبان مقصد باشد و سبک نویسنده را تنها در صورتی برگرداَند که به فهم محتوا آسیبی نرساند، اما در نوع دوم مترجم باید سعی کند تا هم سبک و هم محتوا را به زبان مقصد برگرداَند.
- ✓ ترجمهٔ خوب نه ترجمهٔ واژه به واژه است و نه ترجمهٔ ادیبانه و آزاد، بلکه در حقیقت، ابداع متنی است، اعم از واژگان و جمله‌بندی و سبک، که اگر زبان مادریِ نویسنده، زبان مترجم بود، آن را به آن صورت می‌نوشت.

- ✓ مهم‌ترین انواع ترجمه عبارت‌اند از: ترجمهٔ واژه به واژه، ترجمهٔ آزاد و ترجمهٔ برابر. مطلوب‌ترین نوع ترجمه همان ترجمهٔ برابر است.
- ✓ در ترجمهٔ برابر، مترجم علاوه بر برگردان واژگان و عبارات متن اصلی با توجه به سبک بیانی آن، خود در چگونگی بیان مفاهیم متن ترجمه دخالت می‌کند و در حدّ اعتدال، به عبارات آن معنا و مفهوم می‌بخشد. هدف مترجم از این نوع دخالت، رساندن محتوا به گونه‌ای کامل همراه با رعایت جنبه‌های دستوری، معنایی و ظرایف زیباشناختی است.

جلسۀ چهارم

ترجمۀ مفردات متن

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ شیوهٔ درست ترجمهٔ تکواژه‌های متن؛
- ✓ نکاتی دربارهٔ شیوهٔ درست استفاده از فرهنگ لغت؛
- ✓ ملاکهای صحیح در انتخاب معادلهای مناسب برای واژگان متن.

درآمد

در جلسات گذشته، با کلیاتی دربارهٔ اصول و ضوابط ترجمه، وظایف مترجم، امانت در ترجمه و انواع ترجمه که در ساختن ذهنیّت مناسب برای ترجمه مؤثّرند و با این همه، بیشتر جنبهٔ نظری دارند، آشنا شدیم. اکنون لازم است به گونه‌ای عملی با فرآیند ترجمهٔ متون آشنا شویم و رفته‌رفته در این مسیر گام برداریم. بی‌گمان، یکی از پیش‌زمینه‌های لازم در این زمینه، آشنایی با معانی مفردات متن و معادل‌یابی واژگان است؛ زیرا هر جمله‌ای در متن مبدأ، در درجهٔ نخست، از واژه‌ها و ترکیبهایی تشکیل شده است که اگر هر یک از آنها را به تنهایی و به صورت درست ترجمه کنیم، وارد کردن آن در ساختار جمله‌های متن مقصد، کار دشواری نخواهد بود؛ به بیان دیگر معادل‌یابی واژگان، امری خطیر است که در آسان‌سازی ترجمهٔ جملات و عبارات اثرگذار است. از این رو، در این جلسه به توضیح و تبیین این جنبه می‌پردازیم.

ملاکهای معادل‌یابی مفردات، پیش از مراجعه به فرهنگ لغت

بدون تردید، یکی از مراحل نخستین ترجمهٔ متون، معادل‌یابی واژگان آن است و تا زمانی‌که معادل‌یابی واژه‌های به‌کاررفته در متن اصلی درست انجام نشود، نوبت به مراحل بعدی نمی‌رسد. با این همه، هر کدام از ما، پیش از آنکه به ترجمهٔ متون بپردازیم، کم و بیش، آگاهیهایی دربارهٔ معانی واژه‌ها در متن مورد ترجمه داریم که اگر پیشاپیش از درستی دانسته‌های خود در این زمینه مطمئن نشویم، ممکن است به اشتباهات بزرگی دچار شویم. بر این اساس، در این مرحله، نباید تنها به حافظه و دانسته‌های پیشین تکیه کرد، بلکه باید در حد امکان از صرف وقت در این مرحله دریغ نورزیم و برای یافتن معادلهای مناسب تکواژه‌ها به

فرهنگهای یک‌زبانه و دوزبانه مراجعه کنیم و در این امر چندان بکوشیم که احتمال بروز خطا در معادل‌یابی به کلی از میان برود. شایان ذکر است که انتخاب معادل مناسب از میان تودهٔ مترادفهایی که فرهنگهای لغت در اختیار می‌گذارند، همواره یکی از دشواریهای ترجمه، به ویژه برای نوآموزان، است که خواه ناخواه اقتضا می‌کند مترجمان، از پیش با نکته‌ها و معیارهای انتخاب معادلهای درست برای تکواژه‌های متن اصلی آشنا باشند.

بدیهی است معادل‌یابی درست واژگان متن مورد ترجمه، نیازمند آشنایی مطلوب مترجم با زبانهای مبدأ و مقصد و ویژگیهای فرهنگی آنها است؛ به گونه‌ای که به دقت بداند که در مقابل عناصر زبانی موجود در متن اصلی و برای رساندن منظور نویسنده، از چه مفاهیمی در زبان مقصد استفاده کند تا متن ترجمه از نظر اثرگذاری در ذهن خوانندهٔ آن، همپا و همتای متن اصلی باشد و برای اهل زبان نیز شناخته‌شده و متعارف باشد.

به هر حال، شایسته است که در امر انتخاب معادلهای مناسب برای واژگان متن اصلی به نکات زیر توجه کنیم:

۱ـ توجه به نوع متن

نخستین نکته‌ای که در این زمینه، توجّه به آن لازم است، این است که پیش از شروع ترجمه، باید نوع متن مبدأ را شناخت. متون گوناگون در یک تقسیم‌بندی کلی به دو نوع ادبی و علمی تقسیم می‌شوند؛ در متون علمی، هر واژه در معنای واقعی خود به کار می‌رود، چگونگی بیان آنها روشن و بدون ابهام است، آرایه‌های ادبی در آنها به چشم نمی‌خورد و خواننده بدون نیاز به تأمل در عبارت‌پردازی و به کارگیری کلمات، به مقصود نویسنده پی می‌برد.

بر این اساس، در متون علمی نمی‌توان از واژه‌هایی بهره جست که در دلالت آنها بر معانی مورد نظر جای درنگ و چون و چرا وجود دارد و برداشت‌های گوناگونی را به ذهن می‌رساند؛ بر خلاف متون ادبی که در آنها، روابط و مناسبات ظریفی میان الفاظ حاکم است و نوع نظم و چینش آنها، در شیوهٔ اثرگذاری بر ذهن خواننده دخیل است؛ یعنی همان‌گونه که در متون علمی، روشن و صریح نوشتن، باید ملاک باشد، همان‌طور در متون ادبی نیز باید به خصوصیت واژه‌ها و چیدمان کلام نگریست و در روش بیان مطالب، اندیشه کرد. بنابراین، به خوبی می‌توان دریافت که در متون ادبی، مقصود نهایی تنها انتقال معنا نیست، بلکه اثرگذاری بر مخاطب و همراه و همدل کردن او با خود نیز، از جمله اهداف نویسنده است.

برای نمونه، به بخشی از کتاب ادبی *الأیّام*، زندگی‌نامهٔ خودنوشت دکتر طه حسین و ترجمهٔ آن از حسین خدیوجم، که کم و بیش این ویژگی را دارد، توجّه کنید:

كَانَ مُطْمئِنّاً إلى أنَّ الدّنيا تَنْتَهِي عَنْ يَمِينِهِ بِهَذِهِ القَنَاةِ الَّتِي لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إلَّا خُطُواتٌ مَعْدُودَةٌ ... ولِمَ لا وَهُوَ لَمْ يَكُنْ يَرَى عَرْضَ هَذِهِ القَنَاةِ ولَمْ يَكُنْ يُقَدِّرُ أنَّ هَذَا الْعَرْضَ ضَئِيلٌ بِحَيْثُ يَسْتَطِيعُ الشّابُّ النَّشِيطُ أنْ يَثِبَ مِنْ إحْدَى الْحَافَّتَيْنِ فَيَبْلُغَ الْأخْرَى وَلَمْ يَكُنْ يُقَدِّرُ أنَّ حَيَاةَ النَّاسِ والحَيَوانِ والنَّبَاتِ تَتَّصِلُ مِنْ وراءِ هَذِهِ الْقَنَاةِ عَلَى نَحْوِ ما هِيَ مِنْ دُونِهَا ولَمْ يَكُنْ يُقَدِّرُ أنَّ الرَّجُلَ يَسْتَطِيعُ أنْ يَعْبُرَ هذِهِ الْقَنَاةَ مُمْتَلِئَةً دُونَ أنْ يَبْلُغَ

الْماءُ إِبْطَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ يُقَدِّرُ أَنَّ الماءَ يَنْقَطِعُ مِنْ حينٍ إلى حينٍ عَنْ هذهِ الْقَناةِ فَإذا هِيَ حُفْرَةٌ مُسْتَطيلَةٌ يَعْبَثُ فيهَا الصِّبْيانُ ويَبْحَثُونَ في أرْضِهَا الرَّخْوَةِ عَمّا تَخَلَّفَ مِنْ صِغارِ السَّمَكِ فَماتَ لانْقِطاعِ الماءِ عَنْهُ. لَمْ يَكُنْ يُقَدِّرُ هذا كُلَّهُ وإنَّمَا كانَ يَعْلَمُ يَقيناً لا يُخَالِطُهُ الظَّنُّ أنَّ هذِهِ القَناةَ عَالَمٌ آخَرُ مُسْتَقِلٌّ عَنِ العالَمِ الَّذي كانَ يَعيشُ فيه.[۲۵]

یقین داشت که دنیا از سمت راست به این کاریزی که با او بیش از چند گام فاصله نداشت، ختم می‌شود. چرا چنین نیندیشد؟ آخر او پهنای کاریز را نمی‌دید و نمی‌توانست پهنای اندک آن را، که جوانی چابک قادر بود با یک جهش از این سو به آن سوی‌اش برسد، برآورد کند؛ نمی‌توانست دریابد که زندگی مردم و حیوانات و گیاهان در آن سوی کاریز با سوی دیگرش فرقی ندارد. باور نمی‌کرد که هنگام پرآب بودن کاریز، مردی بتواند بی‌آنکه تا زیر بغلش در آب فرو رود، از آن بگذرد. باور نمی‌کرد که آب این کاریز، گاه و بی‌گاه بند آید و در آن هنگام، بچه‌ها در میان آن، که به صورت گودالی مستطیل درمی‌آمد، سرگرم بازی شوند و در میان شن‌هایش، ماهیهای کوچک را که بر اثر قطع شدن آب مرده بودند، جستجو کنند. تصوّر هیچ یک از اینها برایش ممکن نبود؛ بلکه بدون هیچ‌گونه تردید می‌دانست که این کاریز دنیای دیگری است؛ جدا از دنیایی که او در آن زندگی می‌کند.[۲۶]

تأمّل در ترجمهٔ ارائه‌شده از متن عربی بالا به خوبی نشان می‌دهد که مترجم از آغاز به ادبی بودن آن توجّه داشته و همین نکته موجب شده است که در معادل‌یابی واژه‌ها و نوع عبارت‌پردازی جملات به گونه‌ای خاصّ عمل کند تا در نتیجه، روح متن اصلی را در متن ترجمه برانگیزد و مفاهیم آن را در قالب عباراتی متناسب، به ذهن خواننده منتقل کند.

بر این مبنا تأکید می‌کنیم که مترجم پیش از شروع ترجمه، باید به درستی دریافته باشد که متن زبان مبدأ از چه سنخی است تا هم در معادل‌یابی درست واژه‌ها و هم در ترتیب و تسلسل جملات و نوع عبارت‌پردازیها، متناسب با نوع متن اصلی، موفّق عمل کند.

۲ـ توجه به زمان نگارش متن اصلی

نکتهٔ دیگری که در انتخاب معادلهای مناسب برای واژه‌ها باید به آن توجه کرد، لزوم شناخت دورهٔ زمانی‌ای است که متن اصلی در آن نگاشته شده است؛ زیرا میان متون کهن و معاصر، از نظر دایرهٔ واژگان و کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات و حتی، در مواردی، ساختمان دستوری، تفاوتهایی وجود دارد؛ از جمله آنکه در متون کهن، گاه واژه‌ها و تعابیری به کار رفته است که این تعابیر امروزه در زبان معاصر، ترک شده است یا خیلی کم از آنها استفاده می‌شود. در برخی موارد نیز، معنای برخی از این واژه‌ها و تعابیر در گذر زمان دگرگون شده و این دگرگونی معنایی، ممکن است از دید خوانندهٔ امروزی پنهان بماند. از این رو، لازم است که مترجم هنگام

---

۲۵. طه حسین، *الأیّام*، ج ۱، ص ۱۵ و ۱٦.

۲٦. حسین خدیوجم، آن روزها (ترجمهٔ *الأیّام*)، ص ۲۵.

برگردان متن اصلی، به این نکته‌ها و ظرافتها آگاه باشد و در سایهٔ شناخت کافی از زبان مقصد، در عمل بتواند آنها را به متن ترجمهٔ خود منتقل کند.

توجّه به زمان نگارش متن اصلی فایدهٔ دیگری نیز دارد و آن انتخاب درست واژگان متناسب در متن ترجمه، در مقابل واژه‌ها و تعابیر به کاررفته در متن زبان مبدأ و گزینش چگونگی بیانی همگون با آن دورهٔ زمانی خاصّ است؛ برای مثال یک متن کهن را نباید به زبان معاصر ترجمه کرد یا به عکس، برگردان یک متن جدید به زبان کهن، کار درستی نیست؛ بلکه باید در ترجمهٔ هر متنی، حتماً به دوره و عصر نگارش آن نیز توجّه کرد. برای نمونه، به بخشی از کتاب *الأخبار الطوال* (متعلّق به قرن سوم) و برگردان فارسی آن، که مترجم آن در کار ترجمه به این نکته توجه کرده است، بنگرید:

قالُوا: وَلمّا بَلَغَ أهلُ العِراقِ ما كانَ مِنْ أمْرِ الحَكَمَيْنِ لَقِيَتِ الْخَوارِجُ بَعْضُها بَعْضاً وَاتَّعَدُوا أنْ يَجْتَمِعُوا عِنْدَ عَبْدِاللهِ بْنِ وَهَبٍ الرّاسِبِيِّ، فَاجْتَمَعَ عِنْدَهُ عُظَماءُهُمْ وَعُبّادُهُمْ، فَكانَ أوَّلُ مَنْ تَكَلَّمَ مِنْهُمْ عَبْدُاللهِ بْنُ وَهَبٍ، فَحَمِدَ اللهَ وَأثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قالَ: مَعاشِرَ إخْواني، إنَّ مَتاعَ الدُّنْيا قَليلٌ وَإنَّ فِراشَها وَشيكٌ، فَاخْرُجُوا بِنا مُنْكِرينَ لِهذِهِ الْحُكُومَةِ؛ فَإنَّهُ "لا حُكْمَ إلاّ للهِ" وَ ﴿إنَّ اللهَ مَعَ الَّذينَ اتَّقَوْا وَ الّذينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾. ثُمَّ تَكَلَّمَ حَمْزَةُ بْنُ سَيّارٍ، فَقالَ: الرَّأيُ ما رَأيْتُمْ وَمَنْهَجُ الْحَقِّ فيما قُلْتُمْ، فَوَلُّوا أمْرَكُمْ رَجُلاً مِنْكُمْ؛ فإنَّهُ لا بُدَّ لَكُمْ مِنْ قائِدٍ وسائِسٍ وَرايَةٍ تَحُفُّونَ بِها وتَرْجِعُونَ إلَيْها.[۲۷]

گویند چون خبر رأی حکمین به اطلاع مردم عراق رسید، خوارج به دیدار یکدیگر رفتند و وعده نهادند که پیش عبدالله بن وهب راسبی جمع شوند. بزرگان و پارسایان خوارج پیش او جمع شدند و نخستین کس که سخن گفت، عبدالله بن وهب بود که پس از ستایش و نیایش خداوند چنین گفت: ای برادرانم، همانا متاع دنیا اندک و بی‌ارزش است و جدایی آن نزدیک است. همراه همدیگر خروج کنیم و با این داوری و حکمیّت مخالفت ورزیم که هیچ کس را جز خداوند حقّ حکمیت نیست و «به درستی که خداوند همراه کسانی است که تقوا پیشه سازند و نیکوکار باشند». پس از او حمزة بن سیّار سخن گفت و چنین اظهار داشت: رأی درست همین است که تصمیم گرفته‌اید و طریق حقّ در همین است که گفتید؛ ولی باید فرماندهی خود را به مردی واگذارید، که از فرمانده و پیشوا و داشتن پرچمی که زیر آن جمع شوید و به سوی آن بازگردید، چاره نیست».[۲۸]

۲۷. احمد بن داوود الدینوری، *الأخبار الطوال*، ص ۲۰۲.

۲۸. محمود مهدوی دامغانی، *ترجمهٔ اخبار الطوال*، ص ۲۴۷ ـ ۲۴۶.

۳ـ توجه به نوع مخاطب

یکی دیگر از عوامل مؤثر در انتخاب معادلهای مناسب برای واژه‌ها، مخاطبِ اثر است. هر متن مخاطبی دارد که با وی سخن می‌گوید. اگر مترجم، مخاطب متن را به درستی تشخیص ندهد و فضای ذهنی و اطلاعات او را درک نکند، به هدف خود نمی‌رسد و نمی‌تواند با او ارتباط برقرار کند؛ برای مثال متون گروههای سنّی کودکان و نوجوانان، اگر به زبانی نامتناسب با آنان ترجمه شود، متن ترجمه از اثرگذاری درخور و شایسته در ذهن خوانندهٔ آن بازخواهد ماند و نخواهد توانست در انتقال مفاهیم و خلق اثر مشابه با متن اصلی نزد خواننده موفّق شود. بر این اساس، مترجم باید برای ارائهٔ ترجمه‌ای موفّق، به خوبی از سطح واژگان مخاطب آگاهی داشته باشد تا بتواند در ترجمه، هم واژه‌هایی نزدیک به ذهن و زبان مخاطب را برگزیند و هم در عبارت‌پردازی و چگونگی بیان مطالب، با دقّت بیشتری عمل کند.

چند نکتهٔ مهم در استفاده از فرهنگ لغت

مترجم، باید پیش از آغاز ترجمه، از ویژگیهای پیش‌گفته که به متن مربوط است، آگاه شود و در سایهٔ این آگاهی، به گزینش معادلهای مناسب بپردازد. طبیعی است که در این مسیر یکی از اصلی‌ترین ابزارهای مترجم، استفاده از فرهنگهای لغت یک‌زبانه و دوزبانه است که در حقیقت راهنمای او به شمار می‌روند. نخستین پدیده‌ای که پس از مراجعه به فرهنگ لغت، نظر مترجم را به خود جلب می‌کند، وجود معانی گوناگون برای واژه‌ای واحد در فرهنگهای لغت است. مترجم در این زمینه باید به نکاتی توجه کند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

● پرهیز از عجله در گزینش معانی؛ مترجم نباید در انتخاب معانی واژه‌ها عجله کند و نخستین معنای مذکور در فرهنگ لغت را برگزیند؛ بلکه باید تمام معادلها را به دقت بررسی کند تا سرانجام بتواند واژه‌ای را که با روح حاکم بر متن اصلی هماهنگ‌تر است، انتخاب کند.

● استفاده از فرهنگ لغت مناسب؛ با توجه به دگرگونیهای معنایی دسته‌ای از واژه‌ها در گذر زمان، باید در انتخاب فرهنگ لغت نیز به این نکته توجه داشت که در ترجمهٔ هر متن، باید از فرهنگ لغت مناسب همان دوره استفاده کرد؛ برای مثال برای آگاهی از مفهوم واژه‌های به کاررفته در قرآن کریم یا روایات معصومان (علیهم السلام) نمی‌توان به فرهنگهای عربی معاصر مراجعه کرد، بلکه در این موارد یا باید به فرهنگهای تخصصی مراجعه کرد، یا به آن دسته از فرهنگهای عمومی که در دوره‌ای نزدیک به عصر پیدایش متن اصلی تألیف شده‌اند.

● دقت در انتخاب مترادفها؛ برخی از مترادفها، از جهت بار معنایی متفاوت‌اند؛ به این معنا که برخی از آنها مثبت و احترام‌آمیزند و برخی دیگر، دارای بار منفی و متضمن مذمت و نکوهش‌اند. بار معنایی برخی دیگر از واژه‌ها نیز خنثی است. از این رو، مترجم باید بر اساس سیاق کلام، به بار معنایی عاطفی هر واژه توجه کند و از میان مترادفها، نزدیک‌ترین آنها به سبک و سیاق متن ترجمه را انتخاب کند؛ برای مثال بار معنایی واژه‌ها و تعابیر «درگذشت، فوت کرد، مرد، به رحمت ایزدی پیوست، دار فانی را وداع گفت، به ملکوت اعلی پیوست،

روی در نقاب خاک کشید و به هلاکت رسید»، در زبان فارسی یکسان نیست، بلکه تفاوتهایی میان آنها وجود دارد که مترجم باید در ترجمهٔ متون به آنها توجه کند.

● توجه به تناسب واژگان انتخاب شده در ترجمه با یکدیگر؛ برخی واژه‌ها از نظر معنایی یکسان‌اند، اما چون کلمات همنشین آنها متفاوت‌اند، نمی‌توان آنها را جایگزین یکدیگر قرار داد؛ برای مثال در زبان فارسی، صفات کهنسال، پیر و فرسوده، تقریباً بیانگر یک معنا هستند. اما هر یک از آنها با موصوفی ویژه به کار می‌رود؛ به گونه‌ای که نمی‌توان آنها را به جای یکدیگر استفاده کرد؛ یعنی، کهنسال برای درخت، پیر برای انسان و فرسوده برای اشیا به کار می‌رود.

● توجه به شدت و ضعف معانی واژه‌های مترادف؛ واژه‌های مترادف از نظر شدت و ضعف معنای مورد نظر، با یکدیگر تفاوت دارند و از این نظر می‌توان آنها را از هم جدا کرد؛ برای مثال در واژه‌های مترادف «مناسب= الملائم»، «مطلوب= المنشود»، «خوب= الجیّد»، «ایده‌آل= المَرجُوّ»، «آرمانی= المِثاليّ»، معنای واژه اندک‌اندک تأکید و شدّت یافته است. برای انتخاب معادل مناسب از میان این واژه‌ها باید به شدّت و ضعف معنا توجه کرد و با توجه به مقتضای جمله، معادل مناسب را گزینش کرد.

چند نکتهٔ مهم در ترجمهٔ واژه‌ها

در برگردان تک‌واژه‌ها نیز باید به نکته‌های زیر توجه کنیم:

۱ـ توجه به نقش نحوی واژه‌ها در جمله

یکی از نکته‌های مؤثر در معنا و معادل‌یابی واژه‌های متن، توجه به نقش نحوی آنها در جمله است. هر واژه بسته به آنکه در جمله چه نقشی ایفا می‌کند و در چه جایگاهی قرار دارد، می‌تواند بار معنایی متفاوتی داشته باشد؛ برای مثال جملهٔ «رَأَیْتُ الطّالبَ الضّاحِكَ» با جملهٔ «رأيتُ الطّالبَ ضاحِكاً» تفاوت دارد؛ زیرا در جملهٔ نخست واژهٔ «الضّاحكَ» در نقش صفت به کار رفته، در حالی‌که واژهٔ «ضاحكاً» در جملهٔ دوم «حال» است و بر همین اساس، باید آنها را به ترتیب، چنین ترجمه کرد: «آن دانشجوی خندان را دیدم» و «آن دانشجو را دیدم که داشت می‌خندید». علاوه بر این، باید توجه داشت که اعراب ظاهری واژه در همه جا مبنای درستی برای تشخیص نقش آن واژه در جمله نیست؛ زیرا اعراب برخی واژه‌ها «محلّی» و اعراب برخی دیگر «نیابی» است و برای فهم دقیق و درست نقش واقعی آنها باید در حدّ مطلوبی با نحو عربی آشنا شد و از آن در ترجمهٔ درست متن و واژه‌های آن بهره جست.

۲ـ توجه به زمان، باب افعال و حروف اضافهٔ آنها

نکتهٔ دیگری که در ترجمهٔ مفردات متن اصلی باید بدان توجه داشت، شناخت صیغه، زمان و باب افعال و حروف اضافهٔ مخصوص هر کدام از آنها است. همهٔ این جنبه‌ها در معنای فعل اثرگذارند و نباید از کنار آنها به سادگی گذشت وگرنه احتمال لغزش مترجم در برگردان افعال به کاررفته در متون عربی بیشتر می‌شود؛ برای مثال هرگاه «رَغِبَ» با حرف اضافهٔ «عَنْ» به کار رود، به معنای «بیزار شدن و روی برگرداندن» است و هرگاه با «في» به کار رود، معنای «شیفتگی و عشق ورزیدن» را می‌رساند. همچنین «اِنقَطَعَ مِن ...» به معنای «قطع و جدا شدن» و «اِنقَطَعَ إلی ...» به معنای «پیوستن و ملازم شدن» است.

بسیار اتفاق می‌افتد که مترجم تنها با توجه به ریشهٔ فعل و بی‌توجه به تأثیر معنایی مزید بودن برخی افعال خاص، به ترجمهٔ آنها می‌پردازد و در نتیجه، در فهم معنای دقیق فعل به اشتباه می‌افتد؛ برای مثال «عَلَّمَ» به معنای «یاد دادن و آموختن به دیگری» و «تَعَلَّمَ» به معنای «یاد گرفتن و آموختن از دیگری» است.

۳ـ توجه به معانی واژه‌ها و تعابیر اصطلاحی

در همهٔ زبانها، برخی از واژه‌ها در گذر زمان، علاوه بر معنای لفظی خود معنای جدیدی می‌یابند که جنبهٔ اصطلاحی دارند. طبیعی است که در رویارویی با چنین واژه‌هایی باید توجه داشت که کدام یک از معانی لغوی یا اصطلاحی آنها مدّ نظر است. در این‌گونه موارد توجه به سیاق سخن راهی به سوی فهم دقیق این نکته است.

برای نمونه به چند واژهٔ زیر، که در برخی موارد، معنای اصطلاحی دارند، توجّه کنید:

۱ـ بارِد (سرد)

۲ـ بَبَغاء (طوطی)

۳ـ حُرّ (آزاد)

٤ـ طَبْل (طبل)

٥ـ اِنْقِلاب (دگرگونی)

معنای لغوی این تک‌واژه‌ها در مقابل آنها نوشته شده است، امّا چنین نیست که هرگاه این الفاظ در متون عربی به کار روند، همواره این معانی واژگانی را داشته باشند. بلکه گاه آنچه مقصود نویسنده است، مفاهیم اصطلاحی این الفاظ است که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم:

وقتی «بارِد» صفت برای «کلام» باشد، در اصطلاح، منظور سخن بی‌مزه است که لذّتی در شنیدن آن نیست و جنبش و حرکتی برنمی‌انگیزد. همچنین هرگاه «بارِد» صفت شخص قرار گیرد، منظور از آن، انسان خسته، تنبل، سست، آرام و بی‌تحرّک است. مفهوم اصطلاحی «بَبَغاء» نیز بیان ناآگاهانهٔ سخنان اطرافیان است و هنگام کاربرد این واژه در معنای اصطلاحی آن، کسی به ذهن متبادر می‌شود که کلام دیگران را بدون فهم بازگو می‌کند و از درک کُنْه آن ناتوان است و کار او طوطی‌وار و تنها واگویهٔ شنیده‌ها است، بدون آنکه به ژرفای آن راه یافته باشد. بر همین قیاس، واژهٔ «حُرّ» گاه معنایی اصطلاحی پیدا می‌کند و آن هنگامی است که صفت واژهٔ «طریق» باشد که در این صورت، مفهوم «باز و بدون مانع و مشکل بودن» را به ذهن

می‌رساند و مراد از آن «راه وسیع و هموار» است. «طَبْل» نیز در مفهوم اصطلاحی، خوش‌چهرگی و تنومندی فردی را می‌رساند که با وجود برخورداری از ظاهر خوب، درون‌تهی و ناآگاه است و کاری از دست او برنمی‌آید. معنای اصطلاحی واژهٔ «انقلاب» نیز نوع خاصّی از دگرگونی سیاسی در عرصهٔ حاکمیت کشورها است که در فارسی به آن «کودتا» گفته می‌شود.

گفتنی است که تعداد واژه‌هایی که در هر زبان، علاوه بر معنای واژگانی مفهوم اصطلاحی نیز یافته‌اند، بسیار است و شناخت آنها جنبهٔ ویژه‌ای از تسلّط به زبان «مبدأ» به شمار می‌رود.

موارد دیگری نیز وجود دارد که پاره‌ای تعابیر خاص، متشکل از دست‌کم دو واژه، مفاهیم جدیدی به خود می‌گیرند که آنها هم جنبهٔ اصطلاحی دارند و معمولاً معانی تک‌واژه‌های به کاررفته در آنها مدّ نظر نیست؛ بلکه مهم همان معانی اصطلاحی است که باید همهٔ کوشش مترجمان، مصروف شناخت و انتقال آنها به زبان مقصد باشد؛ برای نمونه به چند تعبیر اصطلاحی زیر توجّه کنید:

ـ یَصْطَادُ فِي الماءِ العَكِرِ؛ در آب گل‌آلود صید می‌کند.
ـ أصابَ عُصْفورَيْنِ بِحَجَرٍ؛ با یک سنگ دو گنجشک را زد.
ـ رَشَّ الْمِلْحَ عَلَى الْجُرْحِ؛ نمک روی زخم پاشید.
ـ صَبَّ الزَّيْتَ عَلَى النّارِ؛ روغن بر آتش ریخت.
ـ يَسْتَسْلِمُ لِلدُّمُوعِ؛ در مقابل اشکها تسلیم می‌شود.

معنای اصطلاحی این تعابیر در زبان فارسی به ترتیب عبارت‌اند از: در آب گل‌آلود ماهی گرفتن، با یک تیر دو نشان زدن، نمک روی زخم پاشیدن، چوب زیر خاکستر کردن و چون باران اشک ریختن.

طبیعی است که با ترجمهٔ واژه به واژهٔ این تعابیر، مفاهیم موجود در آنها به زبان مقصد منتقل نمی‌شود و معادل‌یابی درست آنها به شناخت فرهنگ اهل آن زبان و تسلط مترجم بر زبان مبدأ و مقصد بستگی کامل دارد؛ هر چند برخی از این تعابیر را، به دلیل وابستگی به ویژگیهای فرهنگی و زبانی خاص، به صورت مستقیم، نمی‌توان جایگزین معادلهای دقیق و ساده در زبان مقصد کرد، بلکه در این موارد ناگزیر باید به شرح واژگان آنها پرداخت و منظور اصلی از کاربرد آنها را در یک عبارت کوتاه یا جمله‌ای، بیش و کم، معادل آن قرار داد.

چند تعبیر اصطلاحی دیگر و معادلهای آنها در زبان فارسی

ـ لَمْ يَأْلُ جُهْداً؛ از هیچ کوششی دریغ نکرد.
ـ ضَرَبَ في الماءِ؛ شنا کردن
ـ أخَذَهُ بِذَنْبِهِ؛ او را مجازات کرد.[۲۹]
ـ خاضُوا فِي الحَديثِ؛ به گفتگو پرداختن.[۳۰]
ـ أوْتادُ الأرضِ؛ کوهها[۳۱]

۲۹. عنکبوت/ ٤٠؛ ر.ک: ﴿فَكُلّاً أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ﴾؛ و هر یک [از ایشان] را به گناهش گرفتار [عذاب] کردیم.
۳۰. انعام/ ٦٨؛ ر.ک: ﴿حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾؛ ... تا در سخنی غیر از آن درآیند.
۳۱. نبأ/ ٧؛ ر.ک: ﴿وَ الْجِبالَ أَوْتاداً﴾؛و کوهها را [چون] میخهایی [نگذاشتیم]؟

ـ فِي رَحْمَةِ اللهِ؛ در بهشت[32]
ـ أقْبَلَتْ عَلَيْهِ الدّنيا؛ دنيا دروازهٔ خير را بر او گشود.
ـ شَمَّرَ عَنْ ساقَيْهِ؛ پا به فرار نهاد.
ـ عَضَّ عَلى جُرْحِهِ؛ دندان روی جگر نهاد.
ـ عَضَّ عَلى يَدِهِ؛ پشيمان شد و بر گذشته دريغ خورد.[33]
ـ قَطْعُ الْجُسُورِ؛ قطع رابطه
ـ صَيْفٌ وَشِتاءٌ عَلى سطحٍ واحدٍ؛ يک بام و دو هوا
ـ السَّيْفُ أَصْدَقُ إنْباءً مِنَ الْكُتُبِ؛ از عمل كار برآيد، به سخن‌دانی نيست.
ـ اِنْشَرَحَ صَدْرُهُ؛ آرامش يافت.[34]
ـ قاتَلَ اللهُ فلاناً؛ خداوند او را لعنت كند و دشمن بدارد.[35]
ـ قُرَّتْ عَيْنُهُ؛ چشم او روشن شد.[36]
ـ أسبابُ السّماءِ؛ دروازه‌های آسمان[37]
ـ بِطانَةُ الرَّجُلِ؛ نزديكان آدمی و اهل سرّ او[38]
ـ دارَ عَلَيْكُمُ الدَّوائِرُ؛ مصيبت بر آنان وارد شد و سخت شكست خوردند.[39]
ـ رَبَطَ اللهُ عَلى قَلْبِهِ؛ خداوند او را شكيبا ساخت و استواری بخشيد[40 و 41]

---

۳۲. آل عمران/ ۱۰۷؛ ر.ک: ﴿وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِى رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛و اما سپيدرويان همواره در رحمت خداوند جاويدان‌اند.

۳۳. فرقان/ ۲۷؛ ﴿وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ﴾؛ و روزی است كه ستمكار دست‌های خود را می‌گَزد.

٣٤. انشراح/ ۱؛ ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾؛ آيا برای تو سينه‌ات را نگشاده‌ايم؟

۳۵. منافقون/ ٤؛ ﴿قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾؛ خدا بكُشدشان؛ تا كجا [از حقيقت] انحراف يافته‌اند.

٣٦. قصص/ ۱۳؛ ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَىْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لا تَحْزَنَ﴾؛ پس او را به مادرش بازگردانيديم تا چشمش [بدو] روشن شود و غم نخورد.

۳۷. مؤمن/ ۳۷ ـ ٣٦؛ ﴿وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبابَ أَسْبابَ السَّماواتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلهِ مُوسَى﴾؛ و فرعون گفت: «ای هامان، برای من كوشكی بلند بساز، شايد من به آن راهها برسم. راههای [دست‌يابی به] آسمانها، تا از خدای موسی اطّلاع حاصل كنم».

۳۸. آل عمران/ ۱۱۸؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ﴾؛ ای كسانی كه ايمان آورده‌ايد، از غير خودتان، [دوست و] همراز مگيريد

۳۹. توبه/ ۹۸؛ ﴿وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ﴾؛ و برای شما پيشامدهای بد انتظار می‌بَرند.

٤٠. ر.ک: احمد ابوسعد، *معجم التراكيب والعبارات الاصطلاحيّة العربيّة القديم منها والمولّد*.

٤١. قصص/ ۱۰؛ ﴿لَوْلا أن رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛اگر قلبش را استوار نساخته بوديم تا از ايمان‌آورندگان باشد... .

چکیده

- ✓ مهم‌ترین ملاکهای معادل‌یابی مفردات، پیش از مراجعه به فرهنگ لغت، عبارت‌اند از: توجه به نوع متن، توجه به زمان نگارش متن اصلی و توجه به نوع مخاطب.
- ✓ مترجم در معادل‌یابی واژه‌ها در حد ممکن باید به نکات زیر توجّه کند:

۱ـ توجّه به ویژگیهای متن از نظر ادبی، علمی، سیاسی، اقتصادی و ... بودن آن؛

۲ـ انتخاب نزدیک‌ترین فرهنگ لغت به دورهٔ زمانی تألیف متن اصلی؛

۳ـ انتخاب واژه‌های معادل متناسب با روح حاکم بر متن مبدأ با توجّه به زمان نگارش آن؛

٤ـ توجّه به سطح آگاهیهای زبانی، علمی و فرهنگی مخاطبان متن.

- ✓ مترجم در معادل‌یابی تک‌واژه‌ها باید نکاتی را مدّ نظر داشته باشد که عبارت‌اند از:

۱ـ توجه به نقش نحوی واژه‌ها در جمله؛

۲ـ توجه به زمان، باب افعال و حروف اضافهٔ مخصوص آنها؛

۳ـ توجه به معانی دقیق واژه‌ها و تعابیر اصطلاحی.

جلسهٔ پنجم

ترجمهٔ ترکیبهای وصفی

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ساختار ترکیبهای وصفی در فارسی و عربی؛
- ✓ انواع ترکیبهای وصفی در زبان عربی و چگونگی ترجمهٔ آنها.

درآمد

در جلسهٔ گذشته، با مهم‌ترین ملاکهای انتخاب معادلهای درست برای واژه‌ها، پیش از مراجعه به فرهنگ لغت، و نکته‌هایی دربارهٔ چگونگی ترجمهٔ تک‌واژه‌ها و تعابیر اصطلاحی آشنا شدیم. اکنون در این جلسه و جلسهٔ آینده، به بیان نکاتی دربارهٔ چگونگی ترجمهٔ انواع ترکیبهای وصفی و اضافی در زبان عربی می‌پردازیم. در آغاز به این نکته اشاره می‌کنیم که در یک تقسیم‌بندی کلی، ترکیب واژه‌ها با همدیگر خارج از جمله، یا جنبهٔ وصفی دارد یا اضافی؛ در این جلسه، به دستهٔ نخست از انواع ترکیبها، یعنی ترکیبهای وصفی در زبان عربی، می‌پردازیم و به صورت فشرده، با چگونگی ترجمهٔ آنها به زبان فارسی آشنا می‌شویم و گفتگو دربارهٔ ترکیبهای اضافی را به جلسهٔ آینده وامی‌گذاریم.

ترکیبهای وصفی

چنان‌که در دروس نحو عربی خوانده‌ایم، در زبان عربی صفت با موصوف، در چهار ویژگی مطابقت می‌کند: در جنس (مذکر و مؤنث بودن)؛ عدد (مفرد، مثنی و جمع بودن)؛ معرفه یا نکره بودن و اعراب. در مقابل، مذکر و مؤنث بودن واژه‌ها در زبان فارسی مطرح نیست؛ مگر آنکه صفتی دال بر مذکر یا مؤنث بودن موصوف، به دنبال آن ذکر کنیم و بدین‌گونه ترکیبهای وصفی مستقلی شکل دهیم و مثلاً بگوییم: گاو نر یا شیر ماده. علاوه بر این باید توجه داشته باشیم که در زبان فارسی، صفت همیشه مفرد می‌آید و هیچ مطابقتی میان صفت و موصوف از نظر عدد وجود ندارد؛ مثلاً می‌گوییم: آن مرد دانشمند، آن زن دانشمند، یا آن مردان و زنان دانشمند. اعراب هم مختص زبان عربی است و در فارسی ظهور و بروزی در ظاهر الفاظ ندارد؛ یعنی مثلاً در زبان فارسی اسم یا فعلِ مرفوع و منصوب نداریم و حروف اضافه، اسم پس از خود را مجرور نمی‌کنند. با این همه توجه به اعراب واژه‌ها در ترجمهٔ ترکیبهای وصفی اهمیت بسیاری دارد و به صورت طبیعی، در

معنایی که از ترکیبهای وصفی عربی به دست می‌دهیم، منعکس می‌شود. یادآوری می‌کنیم که تغییر حالتهای اعرابی در ترکیبهای عربی، در معنای آنها اثرگذار است و به طور کلّی، «اعراب» معناساز است؛ به این معنا که مفهوم واژهٔ «المَدرَسَةُ» و «یَذْهَبُ» با «المَدرَسَةَ» و «أنْ یَذْهَبَ» یکسان نیست. برای دریافت بهتر مطلب به ترجمهٔ ترکیبهای وصفی زیر به زبان فارسی توجه کنید:

ـ الوَردةُ الجمیلةُ: گل زیبا

ـ الصّدیقُ الوفيُّ: دوست وفادار

ـ الشّجرةُ الباسقةُ: درخت بلند

ـ الطّلاّبُ المُجِدُّونَ: دانشجویان کوشا

ـ الکتابانِ النّافعانِ: آن کتابهای سودمند (در زبان فارسی، مثنی در حکم جمع است.)

ـ الکتبُ النّافعةُ؛ آن کتابهای سودمند

چند نمونهٔ دیگر خارج از جمله

ـ الطّالبُ المؤمنُ / الطّالبةُ المؤمنةُ: آن دانشجوی باایمان

ـ الطّالبانِ المؤمنانِ / الطّالبتانِ المؤمنتانِ: آن دانشجویان باایمان

ـ الطّلاّبُ المؤمنونَ / الطّالباتُ المؤمناتُ: آن دانشجویان باایمان

چند نمونهٔ دیگر در ساختار جملات سادهٔ عربی

ـ الثّقافةُ الإسلامیّةُ غنیّةٌ: فرهنگ اسلامی، پربار است.

ـ العِبادُ الصّالحونَ صابرونَ: بندگان صالح، شکیبا هستند.

ـ الصّفحةُ الأولی بیضاءُ: صفحهٔ نخست، سفید است.

ـ المعاملاتُ الرّبویّةُ مُحَرَّمةٌ: معاملات رَبَوی حرام‌اند.

ـ الإسلامُ دینٌ خالِدٌ: اسلام، دینی جاودانه است.

ـ الحَمَامَةُ طائرٌ جمیلٌ: کبوتر، پرنده‌ای زیبا است.

ـ التعلیمُ مِهنةٌ شریفةٌ: آموزش، پیشه‌ای ارجمند است.

ـ النّیلُ نَهْرٌ طویلٌ: نیل، رودخانه‌ای طولانی است.

همهٔ این نمونه‌ها در حالت رفع قرار دارند و بدیهی است که چنانچه در حالت اعرابی دیگری به کار رفته باشند، معنایی دیگر به ذهن می‌رسانند و باید به گونهٔ دیگری ترجمه شوند؛ برای نمونه ترکیبهای وصفی «آیةً مبارکةً» و «في روایةٍ شریفةٍ» را به ترتیب باید به معنای «آیه‌ای مبارک را» و «در روایتی شریف» ترجمه کرد تا حالت اعرابی آنها در چگونگی ترجمهٔ هر یک اثر گذاشته باشد.

نمونه‌هایی از قرآن کریم

ـ ﴿کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾؛[42] چون پروانه[های] پراکنده

ـ ﴿کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ﴾؛[43] مانند پشم رنگین حلاّجی‌شده

ـ ﴿فِی عِیشَةٍ راضِیةٍ﴾؛[44] در یک زندگی خشنودکننده

ـ ﴿نَارٌ حَامِیةٌ﴾؛[45] آتشی سوزنده

ـ ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ یتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِیهَا کُتُبٌ قَیمَةٌ﴾؛[46] فرستاده‌ای از جانب خدا که [بر آنان] صحیفه‌هایی پاک را تلاوت کند، که در آنها نوشته‌های استوار است.

ـ ﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیرُ مَمْنُونٍ﴾؛[47] پاداشی بی‌منّت خواهند داشت.

ـ ﴿یتِیمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾؛[48] به یتیمی خویشاوند، یا بینوایی خاک‌نشین

ـ ﴿فِیهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَ أَکْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زَرَابِی مَبْثُوثَةٌ﴾؛[49] تختهایی بلند در آنجا است و قدحهایی نهاده‌شده و بالشهایی پهلوی هم [چیده] و فرشهایی [زربفت] گسترده.

ـ ﴿وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ﴾؛[50] سوگند به آسمانِ بارش‌انگیز، سوگند به زمین شکافدار [آمادهٔ کشت].

ـ ﴿فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِأَیدِی سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾؛[51] در صحیفه‌هایی ارجمند، والا و پاک‌شده، به دست فرشتگانی، ارجمند و نیکوکار.

بر این اساس، باید توجه داشت که تفاوت در ساختار دستوری ترکیبهای وصفی در فارسی و عربی موجب بروز اشتباه در ترجمهٔ فارسی این‌گونه ترکیبهای وصفی نشود؛ یعنی، به کار گرفتن ترکیبهایی همچون «سورهٔ مبارکه» و «فقهای عدول» در ترجمهٔ «السّورةُ المبارکةُ» و «الفقهاءُ العدولُ» درست نیست؛ زیرا مؤنث بودن صفت در نخستین ترکیب و جمع بودن آن در ترکیب دوم بر اساس قواعد دستوری زبان عربی است و انتقال آن به ترجمهٔ فارسی نادرست است. این دو ترکیب را به ترتیب باید چنین ترجمه کرد: «سورهٔ مبارک» و «فقیهان (فقهای) عادل»؛ زیرا مهم آن است که مترجم در ترجمه از هر زبانی، معانی و مفاهیم را با سبک و شیوهٔ متناسب به زبان دیگر انتقال دهد و از انتقال ویژگیهای خاصّ دستوری زبان مبدأ به زبان مقصد، مانند مؤنث و جمع بودن صفت در عربی در برخی از موارد، سخت بپرهیزد؛ اصلی مهم که لازمهٔ موفقیّت کامل در آن، تسلّط به زبان مقصد است.

افزون بر این، در زبان عربی گاه از باب مبالغه، مصدر در جایگاه صفت قرار می‌گیرد که در این موارد، نیازی به تبعیت صفت از موصوف در جنس و عدد نیست. بنابراین، در ترجمهٔ «رَجُلٌ عَدلٌ» و «امرأةٌ عَدلٌ»

---

۴۲. قارعه/ ٤.

۴۳. قارعه/ ٥.

٤٤. قارعه/ ٧.

٤٥. قارعه/ ١١.

٤٦. بینه/ ٢ و ٣.

٤٧. تین/ ٦.

٤٨. بلد/ ١٥ و ١٦.

٤٩. غاشیه/ ١٦ ـ ١٣.

٥٠. طارق/ ١١ و ١٢.

٥١. عبس/ ١٦ ـ ١٣.

باید گفت: مرد و زنی سراپا عدالت و دادگری. یا در ترجمهٔ «رَجُلانِ عَدلٌ، اِمرأتانِ عَدلٌ، رِجالٌ عَدلٌ و نِساءٌ عَدلٌ» باید گفت: مردان و زنانی سراپا عدالت و دادگری.

همچنین برخی از ترکیبهای وصفی عربی را باید به صورت ترکیب اضافی در زبان فارسی ترجمه کرد؛ مانند: «الجامعةُ اللّبنانيّةُ: دانشگاه لبنان»؛ «العالَمُ الإسلاميُّ: جهان اسلام»؛ «السّفيرُ الإيرانيُّ: سفیر ایران»؛ «الشّعبُ الفلسطينيُّ: ملت فلسطین»؛ «المُحيطُ الأطلَنطيُّ: اقیانوس اطلس».

در مواردی نیز در زبان عربی، موصوف، اسمی مثنی و صفت، دو لفظ مفرد است که با «واو» به یکدیگر عطف شده‌اند. در این صورت باید مطابق شیوهٔ رایج در زبان مقصد عمل کرد و مثلاً در ترجمهٔ «اللّغتانِ العربيّةُ والفارسيّةُ» گفت: دو زبان فارسی و عربی.

نکتهٔ مهم در همهٔ این موارد، لزوم توجه به ویژگیهای زبان مقصد در چگونگی بیان ترکیبهایی است که به اشکال گوناگون در زبان عربی به کار گرفته می‌شوند و در مواردی، ناهماهنگیهایی در این میان به چشم می‌خورد.

موصوف و صفت مقلوب

در زبان عربی، مانند زبان فارسی، موصوف در ترکیبهای وصفی، اغلب بر صفت مقدّم است؛ مانند: «اللّغاتُ المختلفةُ، الأيّامُ القَديمةُ و النّفعُ العظيمُ». در این قبیل ترکیبها، واژهٔ نخست، موصوف و واژهٔ پس از آن، صفت به شمار می‌رود که مهم‌ترین کارایی آن بیان یکی از ویژگیهای موصوف است. چنین ترکیبهایی در زبان عربی، مانند سایر زبانها، فراوان به کار می‌رود و کمتر سخنی را می‌توان سراغ گرفت که در آن ترکیبی وصفی به کار نرفته باشد. اما گاه به دلایل زیباشناختی یا معنایی، جای موصوف و صفت در زبان عربی عوض می‌شود؛ صفت بر جای موصوف می‌نشیند و موصوف مؤخَّر می‌گردد. در این‌گونه موارد مثلاً می‌گویند: «عظيمُ القَدرِ (به جای «القَدرُ العظيمُ»)، قديمُ الزّمانِ (به جای «الزّمانُ القديمُ»)، سالِفُ الأزمانِ (به جای «الأزمانُ السّالفةُ»)، يَقِظُ الفُؤادِ (به جای «الفُؤادُ اليَقِظُ») و قصيرُ القامَةِ (به جای «القامةُ القصيرةُ»)». گفتنی است ترکیب وصفی پس از تغییر محل صفت و موصوف، به ترکیب اضافهٔ لفظی بدل می‌شود که واژهٔ نخست در آن مضاف و واژهٔ دوم مضافٌ‌اليه به شمار می‌رود با این تفاوت که بر خلاف ترکیبهای اضافی دیگر، مضاف خود برای موصوفی دیگر که پیش از آن ذکر می‌شود، حالت صفت را دارد؛ مانند: «رَجُلٌ وَطيدُ الإيمانِ و امرأةٌ وَطيدةُ الإيمانِ»؛ مردی سخت‌ایمان و زنی سخت‌ایمان.

در ترجمهٔ چنین ترکیبهایی، که در اصطلاح به آنها «موصوف و صفت مقلوب» می‌گویند، در حد ممکن باید، تا آنجا که با شیوهٔ رایج در زبان مقصد هماهنگی دارد، از صفت و موصوف مقلوب فارسی استفاده کرد؛ زیرا نویسندهٔ متن عربی نیز هدف خاصی از کاربرد آنها داشته است. بر این اساس، ترجمهٔ ترکیبهای وصفی مقلوبِ «خامِلُ الذِّكرِ، طاهرُ القلبِ و واسِعَةُ النِّطاقِ» به ترتیب عبارت است از: «گمنام، پاکْدل و درازْدامن».

موصوف و صفت گسسته

یکی از انواع ترکیبهای وصفی در زبان عربی، ترکیبی است که ما آن را ترکیب «موصوف و صفت گسسته» می‌خوانیم. در این نوع ترکیب، صفت، به دلایل دستوری یا زیباشناختی، از موصوف خود جدا می‌شود و دست‌کم با فاصله شدن یک واژه، پس از آن می‌آید. هرگاه موصوف، مضاف هم باشد، به دلیل لزوم ذکر بدون فاصله مضافٌالیه، پس از مضاف، حتماً باید صفت را پس از مضافٌالیه ذکر کرد: (موصوف/ مضاف + مضافٌالیه + صفت)؛ دقیقاً مانند ترکیب «عَلَى عِبادِ اللهِ الصّالحينَ» در سلام نماز که در آن واژهٔ «الصّالحينَ» صفت واژهٔ «عِباد» است و در عدد، نوع، معرفه بودن و اعراب با آن مطابقت دارد و دلیل جدا شدن آن از موصوف آن است که موصوف، مضاف هم هست و از این رو، گریزی از ذکر موصوف و صفت، به صورت گسسته وجود ندارد؛ زیرا نباید میان مضاف و مضافٌالیه فاصله انداخت.

در مواردی نیز جدا کردن صفت از موصوف در زبان عربی، واجب نیست و دلایل دستوری در ایجاد فاصله میان آن دو، وجود ندارد و آن در صورتی است که نویسنده یا گوینده به دلیل بلاغی و زیباتر کردن سخن، میان موصوف و صفت جدایی بیندازد؛ مانند آنچه در آیهٔ مبارک ﴿كِتابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾[52] رخ داده و میان واژهٔ «کتابٌ» و صفت آن (مبارکٌ) فاصله افتاده است.

به هر حال مهم آن است که ترکیبهای موصوف و صفت گسسته، از هر دو نوع، به صورت موصوف و صفت پیوسته ترجمه شوند؛ برای نمونه در ترجمهٔ «عَلَى عبادِ اللهِ الصّالحينَ» و آیهٔ پیش‌گفته باید گفت: «بر بندگان صالح خداوند» و «کتابی پربرکت که آن را بر تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبّر کنند».

چند نمونه از انواع ترکیبهای وصفی در زبان عربی

ـ «كانَ غَضَّ الشّبابِ، معتدلَ الخَلْقِ، ناضِرَ الوَجهِ، مُشْرِقَ الجَبينِ؛ وكانَ عَذْبَ الصّوتِ، حُلْوَ الحديثِ ... وكانَ حَسَنَ الزِّيِّ معنيّاً بثيابِهِ وشَكلِهِ عِنايةً ظاهِرةً ...؛ وكانَ طَيِّبَ النّشرِ ...».[53]

ترجمه: او جوانی باطراوت، خوش‌اندام، زیبارو و پیشانی‌بلند بود. خوش‌صدا و شیرین‌سخن بود ... نیکوجامه بود و به لباس و ظاهر خود توجهی ویژه داشت ... و [همواره] خوشبو بود.

ـ مُصَلَّى طَهرانَ الكبيرُ: مصلّای بزرگ تهران

ـ في محكمِ كتابِ اللهِ الكريمِ: در کتاب استوار و ارجمند خدا

ـ اللِّجانُ الثَّوريّةُ: کمیته‌های انقلاب

ـ ثَوْرَتُنا الإسلاميّةُ: انقلاب اسلامی ما

ـ إيرانُ العزيزةُ: ایران عزیز

ـ طَيِّبَةُ القلبِ: پاکدل

ـ اللّغةُ الفارسيّةُ العَذْبَةُ: زبان شیرین فارسی

ـ كلّيّةُ الفنونِ الجميلةِ: دانشکدهٔ هنرهای زیبا

---

۵۲. ص/ ۲۹.

۵۳. طه حسین، *علی هامش السیرة*، ص ۴۸۸.

چکیده

- در زبان عربی صفت با موصوف خود در جنس، عدد، معرفه یا نکره بودن و اعراب مطابقت می‌کند، اما در زبان فارسی، به جز معرفه و نکره بودن، هیچ یک از این موارد برای صفت مطرح نیست.
- در زبان عربی گاه از باب مبالغه، مصدر، در جایگاه صفت به کار می‌رود که در این موارد، نیازی به تبعیت صفت از موصوف در جنس و عدد نیست.
- برخی از ترکیبهای وصفی عربی را باید متناسب با شیوهٔ مرسوم در زبان فارسی، به صورت ترکیب اضافی ترجمه کرد.
- گاه به دلایل زیباشناختی یا معنایی، جای موصوف و صفت در زبان عربی عوض می‌شود؛ صفت بر جای موصوف می‌نشیند و موصوف مؤخَّر می‌گردد. به این نوع از ترکیبها **موصوف و صفت مقلوب** می‌گویند. در ترجمهٔ این‌گونه از ترکیبها حتّی الامکان باید از ترکیبهای موصوف و صفت مقلوب فارسی بهره جست.
- گاه صفت، به دلایل دستوری یا زیباشناختی، از موصوف خود جدا می‌شود و دست‌کم با فاصله شدن یک واژه، پس از آن می‌آید. هرگاه موصوف، مضاف هم باشد، به دلیل لزوم ذکر بدون فاصلهٔ مضافٌ الیه، پس از مضاف حتماً باید صفت را پس از مضافٌالیه ذکر کرد. این نوع ترکیبها را **موصوف و صفت گسسته** می‌خوانند. در ترجمهٔ ترکیبهای موصوف و صفت گسستهٔ عربی باید متناسب با شیوهٔ رایج در بیان آنها در زبان فارسی عمل کرد؛ یعنی، باید بلافاصله پس از موصوف، صفت را قرار داد و مضافٌ الیه را به دنبال آن دو آورد.

جلسهٔ ششم

ترجمهٔ ترکیبهای اضافی

هدف درس

- ✓ آشنایی با شیوهٔ درست ترجمهٔ ترکیبهای اضافی در زبان عربی.

درآمد

در جلسهٔ گذشته با چگونگی برگردان مهم‌ترین انواع ترکیبهای وصفی به زبان فارسی آشنا شدیم و تفاوت ساختاری موجود میان برخی از ترکیبهای وصفی فارسی و عربی را شناختیم. اکنون به بحث و گفتگو دربارهٔ ترکیبهای اضافی در زبان عربی می‌پردازیم و از این رهگذر، روش درست ترجمهٔ آنها را می‌آموزیم.

انواع ترکیبهای اضافی

«اضافه» به معنای «نسبت» است و در ترکیب اضافی، همیشه مضاف به نوعی به مضافٌالیه، تعلّق دارد. با این همه، چنان نیست که این نسبت و تعلّق همواره جنبهٔ واقعی و حقیقی داشته باشد، بلکه در برخی موارد، خواه‌ناخواه، «اضافه» تنها جنبهٔ ظاهری دارد و حقیقی نیست. بر همین اساس، نحوشناسان عربی، «اضافه» را بر دو نوع تقسیم کرده‌اند: اضافهٔ معنوی و اضافهٔ لفظی.

۱ـ اضافهٔ معنوی

در اضافهٔ معنوی، همواره میان مضاف و مضافٌالیه یکی از حروف جرّ «لِـ»، «في» و «مِنْ» در تقدیر است و بر خلاف موصوف و صفت، هیچ‌گونه تطابقی میان آن دو به چشم نمی‌خورد. مضاف و مضافٌالیه دو ماهیّت جداگانه‌اند که در ترکیب اضافی، به گونه‌ای خاصّ با همدیگر ارتباط یافته‌اند. مضاف نقشی جداگانه به شمار نمی‌رود و خود، پذیرندهٔ نقشهای گوناگون اعرابی است و از این رو، اعراب ترکیب اضافی بر آن ظاهر می‌شود. در این نوع اضافه، مضاف هیچ‌گاه الف و لام، تنوین، نون تثنیه و نون جمع مذکر سالم نمی‌گیرد و اگر مضافٌالیه آن معرفه باشد، معرفه؛ وگرنه، نکره به شمار می‌رود. مضافٌالیه نیز همواره مجرور است و خود

می‌تواند برای مضافٌ‌الیه دیگری مضاف واقع شود. به چند ترکیب اضافهٔ معنوی و ترجمهٔ آنها توجه کنید:
ـ کتابُ الطّالبِ ← کتابِ آن دانشجو (توجه داشته باشید که یکی از انواع «اَلـ» در زبان عربی، الف و لام اشاری است که به «این» یا «آن» ترجمه می‌شود.)
ـ کتابَ الطّالبِ ← کتاب آن دانشجو را
مِن کتابِ الطّالبِ ← از کتاب آن دانشجو
ـ کتابُ طالبٍ ← کتاب یک دانشجو
ـ کتابَ طالبٍ ← کتاب یک دانشجو را
ـ من کتابِ طالبٍ ← از کتاب یک دانشجو
ـ طالبا الکلیّةِ ← دو دانشجوی دانشکده
ـ مُعَلّمو المَدرَسَةِ ← معلّمان مدرسه
ـ في جَامِعَتَيْ شیرازَ وإصفهانَ ← در دو دانشگاه شیراز و اصفهان
ـ طلاّبُ جامعةِ طهرانَ ← دانشجویان دانشگاه تهران

توجه به نکات دستوری پیش‌گفته در ترجمهٔ هر ترکیب اضافهٔ معنوی، ضروری و خواه ناخواه در نوع برگردان آن به فارسی اثرگذار است.

اکنون به چند نمونهٔ دیگر از ترکیبهای اضافهٔ معنوی و ترجمهٔ فارسی آنها توجه کنید:
ـ ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قَالُوا ...﴾[54] ← قَوْلَ الَّذِینَ: سخن کسانی را که ...
ـ ﴿مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أعْمَالَهُمْ فِیهَا ...﴾[55] ← زِینَتَها: زیور آن را؛ أعْمَالَهُمْ: کارهایشان را.
ـ ﴿وجَاءَ أهْلُ الْمَدِینَةِ یَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هؤُلاءِ ضَیْفِي فَلا تَفْضَحُونِ﴾[56] ← أهْلُ الْمَدِینَةِ: مردم شهر؛ ضَیْفِي: مهمانان من.
ـ ﴿لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾[57] ← لَیْلَةُ القَدْرِ: شب قدر؛ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ: از هزار ماه.
ـ ﴿وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطانٍ رَجِیمٍ﴾[58] ← قَوْلِ شَیْطانٍ: سخن هیچ شیطانی.
ـ تَرْکُ الذَّنْبِ أهْوَنُ من طَلَبِ التَّوبَةِ.[59] ← تَرکُ الذَّنْبِ: ترک گناه؛ طَلَبِ التَّوبَةِ: دنبال کردن توبه.
ـ إنّ الطّعامَ طَعامُ الفقراءِ والمَساکینِ وأنا فقیرٌ مسکینٌ. لا أعلَمُ أنَّ بَیْنَ أسْوارِ هذه المدینة ولا في جمیع أرْباضِها رجلاً أحْوَجَ ولا أفْقَرَ منّي.[60] ← طعامُ الفقراءِ: غذای نیازمندان؛ في جمیعِ أرباضِها: در همهٔ حومه و اطراف آن؛ بَیْنَ أسوارِ هذه [المدینةِ]: در میان دیوارهای این [شهر].

---

۵٤. آل عمران/ ۱۸۱.
۵۵. هود/ ۱۵.
۵٦. حجر/ ٦۸ ـ ٦۷.
۵۷. قدر/ ۳.
۵۸. تکویر/ ۲۵.
۵۹. *نهج البلاغه*، حکمت ۱۷.
٦۰. مصطفی لطفی منفلوطی، *العَبَرات*، ص ۱۱۹.

ـ إنَّ أموالَ الآباءِ تكونُ فِي أكثرِ المَواطِنِ مَجلَبَةً لِشَقاءِ البنينَ.[٦١] ← أموالَ الآباء: اموال پدران؛ في أكثرِ المَواطِنِ: در بیشتر موارد (مواقع)؛ شَقاءِ البنينَ: بدبختی فرزندان.

ملاحظه

در زبان عربی گاه مصدر به فاعل معنایی خود اضافه می‌شود و از همین رو، در این هنگام، فاعل، بر اساس قواعد نحوی ظاهراً مجرور است؛ مانند عبارت «سَرَّني مُحَافَظَتُكَ عَلَى النِّظامِ» که در آن، مصدر «مُحافَظَة» به فاعل خود (كَ) اضافه شده است. در این موارد، مضافٌالیه محلاً مرفوع به شمار می‌رود و «اضافه» در آنها جنبهٔ شکلی دارد.[٦٢] بر همین اساس، گاه برای روان و روشن ساختن متن ترجمه بهتر است آشکارا مضافٌالیه را «فاعل» برای مصدرِ مضاف، ترجمه کنیم و از برگردان ترکیب اضافیِ مورد نظر در زبان عربی به مضاف و مضافٌالیهِ فارسی بپردازیم. بنابراین، ترجمهٔ جملهٔ بالا چنین است: خوشم آمد که تو نظم و انضباط را مراعات می‌کنی./ مواظب نظم و انضباط هستی.

۲ـ اضافهٔ لفظی

چنان‌که اشاره کردیم در اضافهٔ لفظی، «اضافه» تنها جنبهٔ ظاهری دارد و هدف از کاربرد آن بیان مالکیت یا اختصاص مضاف، به مضافٌالیه نیست و از همین رو، به آن اضافهٔ لفظی می‌گویند. در اضافهٔ لفظی، مضاف همواره مشتق و مشتمل بر معنای وصفی است که از نظر لفظی به معمول نحوی خود اضافه شده است و از این رو نکره به شمار می‌رود، مگر اینکه به مناسبت معرفه بودنِ موصوف مذکور یا محذوفِ پیش از آن، الف و لام تعریف گرفته باشد. در این نوع اضافه، عدد و نوع مضاف تابع موصوف آن است و از این رو، مطابق موصوف خود، گاه به صورت مفرد، مثنّی، جمع، مذکر یا مؤنّث ظاهر می‌شود. اعراب مضاف نیز از موقعیّت خاص آن در جمله پیروی می‌کند، خلاف مضافٌالیه که همواره مجرور است. به چند ترکیب اضافهٔ لفظی و ترجمهٔ آنها توجه کنید:

الف)

أحمدُ رَجُلٌ وَطيدُ الإيمانِ: احمدی مردی سخت‌ایمان است.
مريمُ مَرْأةٌ وَطِيدةُ الإيمانِ: مریم زنی سخت‌ایمان است.
هما رَجُلانِ وطيدَا الإيمانِ: آن دو (آنان) مردانی سختْ‌ایمان‌اند.
هما مرأتانِ وطيدَتا الإيمانِ: آن دو (آنان) زنانی سختْ‌ایمان‌اند.
هم رجالٌ وَطيدُو الإيمانِ: آنان مردانی سختْ‌ایمان‌اند.
هُنَّ نساءٌ وَطيداتُ الإيمانِ: آنان زنانی سختْ‌ایمان‌اند.

ب)

أحمدُ هو الرّجلُ الوطيدُ الإيمانِ: احمد همان مردِ سختْ‌ایمان است.

---

٦١. جبران خلیل جبران، *الأجنحة المتكسّرة والأرواح المتمرّده*، ص ٣٣.

٦٢. ر.ک: محمد الأنطاکی، *المنهاج فی القواعد والإعراب*، ص ٢٩.

مریمُ هي المرأةُ الوطیدةُ الإیمانِ: مریم همان زنِ سخت‌ْایمان است.
هُما الرّجُلانِ الوَطیدا الإیمانِ: آن دو (آنان) همان مردان سخت‌ْایمان‌اند.
هُما المَرأتانِ الوَطیدَتا الإیمانِ: آن دو (آنان) همان زنان سخت‌ْایمان‌اند.
هُمُ الرّجالُ الوَطیدُو الإیمانِ: آنان همان مردان سخت‌ْایمان‌اند.
هُنَّ النّساءُ الوَطیداتُ الإیمانِ: آنان همان زنان سخت‌ْایمان‌اند.

در این نمونه‌ها ترکیب «وَطیدُ الإیمانِ» و شاخه‌های آن از نوع اضافهٔ لفظی است که، از نظر مطابقت مضاف با موصوف پیش از آن، به شیوه‌ای خاص در جملات عربی به کار می‌رود. با این همه باید توجّه داشت که چنین ترکیبهایی از نظر معنایی تا حدود زیادی به صفات مرکّب فارسی شباهت دارند؛ یعنی، مثلاً اگر بخواهیم جملهٔ فارسی «رنگِ احمد، پریده است.» را به عربی برگردانیم، باید بگوییم: «لَوْنُ أحْمَدَ شاحِبٌ.» که در هر دو، پریدگی، از آنِ رنگ است. امّا اگر پریدگیِ رنگ احمد را در فارسی با ترکیب «صفتِ مرکّب» بیان کرده و گفته باشیم: «احمد، رنگ‌ْپریده است»، باید در ترجمهٔ عربی آن هم، از ترکیبِ اضافهٔ لفظی استفاده کنیم و بگوییم: «أحمَدُ شاحِبُ اللَّوْنِ».

در هر دو جملهٔ فارسی بالا، پریدگی از آنِ رنگ است، نه احمد، ولی از ترکیب «رنگ+ پریده» صفت یگانه و مفهوم واحدی به وجود آمده است که برای موصوف معنایی دیگری به کار رفته و از همین رو، در ترجمهٔ عربی آنها از نظر دستوری، مطابقتهایی میان مضاف و موصوفِ پیش از آن، به وجود آمده است.

همچنین یادآوری می‌کنیم که برای ساختن ترکیب «صفت مرکب» در زبان فارسی دو روش وجود دارد: یا کسرهٔ اضافه را برمی‌داریم و هر دو کلمه را در واحد صوتی یگانه‌ای تلفّظ می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم: «رنگ‌ْپریده»، یا جای صفت و موصوف را عوض می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم: «پریده‌رنگ». امّا در زبان عربی برای بیان چنین ترکیبهایی تنها یک روش وجود دارد و آن اینکه صفت اصلی را بر موصوف اصلی (معمول نحویِ مضاف) اضافه کنیم و به این صورت، یک ترکیب «مضاف و مضاف‌الیه» به دست آوریم که از قوانین ویژهٔ خود پیروی می‌کند:[٦٣] (شاحِبُ اللَّونِ). به هر حال، در ترجمهٔ این‌گونه ترکیبهای اضافهٔ لفظی باید با توجه به ویژگیهای دستوری آنها تلاش کنیم تا معادلهایی در فارسی برای آنها بیابیم که هم زیبا و گوش‌ْنواز باشند و هم مفهوم آنها را به درستی منتقل کنند. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

ـ كانَتِ البِنْتُ عارِيَةَ القَدَمَيْنِ: آن دختر، پابرهنه بود.
ـ كَعُصفورٍ مَكْسُورِ الجَناحَيْنِ: همچون گنجشکی بال‌ْشکسته
ـ هؤلاءِ الفُسّاقُ الكَثِيرُو المالِ: این بدکارانِ بسیار ثروتمند
ـ مِنَ الشُّبّانِ الحَدِيثِي النَّشْأةِ: از جوانانِ نوخاسته
ـ هذا الشّاعِرُ الشّرِيفُ النَّفسِ: این شاعرِ نیک‌ْنفس
ـ هؤلاء البَناتُ الطّاهِراتُ القَلبِ: این دخترانِ پاک‌ْدل
ـ هذا الجنديُّ المَخْمُولُ الذِّكرِ: این سربازِ گمْنام

اکنون به چند نمونهٔ دیگر از ترکیبهای اضافهٔ لفظی و ترجمهٔ فارسی آنها توجه کنید:
ـ «كانَ جَدُّهُ هذا ثَقيلَ الظِّلِّ بَغيضاً إليه»[٦٤] ← ثَقيلَ الظِّلِّ: سنگین‌سر (سنگین‌سایه)

٦٣. ر.ک: آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ٢، ص ١٠٠ ـ ٩٩.
٦٤. طه حسین، *الأیام*، ج ١، ص ٢٩.

ـ «كانَ المُفَتِّشُ مُتَوَسِّطَ العُمْرِ قَد بَلَغَ الأربعينَ إنْ لم يَكُنْ قَدْ جَاوَزَها»[٦٥] ← مُتَوَسِّطَ الْعُمْرِ: میان‌سال
ـ كانَ للصَّبيِّ أختٌ هي صُغرى أبناءِ الأسرَة. كانَتْ خَفيفةَ الرُّوحِ طَلْقَةَ الوَجْهِ فَصيحَةَ اللِّسانِ عَذْبَةَ الحديث.[٦٦]
← خَفيفَةَ الرُّوحِ: سبکبال (بانشاط)؛ طَلْقَةَ الوَجْهِ: زیباروی؛ فَصيحَةَ اللِّسانِ: خوش‌زبان؛ عَذْبَةَ الحَديثِ: شیرین‌سخن.
ـ إنّكِ يا ابنَتي لَساذِجَةٌ سَليمَةُ القَلبِ طَيِّبَةُ النَّفسِ.[٦٧] ← سَلِيمَةُ القَلبِ: پاک‌دل؛ طَيِّبَةُ النَّفْسِ: خوش‌طینت.

ملاحظه

۱ـ چنان‌که می‌دانیم در زبان عربی فاصله انداختن میان مضاف و مضاف‌ٌالیه از نظر دستوری درست نیست، بلکه هر مضافی باید بلافاصله همراه با مضاف‌ٌالیه به کار رود؛ یعنی برای نمونه نمی‌توان میان دو مضاف، حرف واو به کار برد و آن‌گاه یک مضاف‌ٌالیه را، پس از آن، دو ذکر کرد. بنابراین، در دستور زبان عربی تعبیر «أمُّ وأبُو عليٍّ» درست به شمار نمی‌رود، بلکه به جای آن باید گفت: «أمُّ عليٍّ وأبُوهُ». با این همه در ترجمهٔ این‌گونه ترکیبها به فارسی، باید شیوهٔ رایج در زبان فارسی را مبنا قرار داد و میان دو مضاف، واو عطف و پس از آن مضاف‌ٌالیه را به کار برد: ← مادر و پدر علی.

۲ـ در برخی ترکیبهای اضافی عربی، پس از ذکر مضاف و مضاف‌ٌالیه، برای جلوگیری از تتابع اضافات، یکی از حروف جرّ «لِـ»، «بِـ» و «في» را همراه با اسم مجرور دیگری به کار می‌برند، در حالی که آن کلمه، خود می‌تواند در مقام مضاف‌ٌالیه برای ترکیب اضافی پیشین به کار رود؛ مانند: «مَعْرِضُ الكتابِ في طهرانَ»، به جای «مَعْرِضُ كتابِ طهرانَ». چنین مواردی را باید به همان شیوهٔ رایج در زبان فارسی ترجمه کرد و از برگردان حروف «لِـ»، «بِـ» و «في» خودداری نمود: ← نمایشگاه کتاب تهران.

نمونه‌ای از متون کهن برای ترجمه

«جاءَ رَجُلٌ إلى رسولِ الله (صلّى الله عليه وآله) وَقَدْ بَلِيَ ثَوْبُهُ، فَحَمَلَ إليه [الرَّجُل] اثنَيْ عَشَرَ درهماً، فقال: «يا عليُّ، خُذْ هذه الدَّراهِمَ، فاشتَرِ لي بها ثوباً أَلْبِسُهُ.» قالَ عليٌّ (عليه السلام): «فَجِئْتُ إلى السُّوقِ فَاشتَرَيْتُ لَهُ قميصاً بِاِثنَيْ عَشرَ درهماً وجئتُ بِهِ إلى رَسُولِ اللهِ (صلّى الله عليه وآله) فَنَظَرَ إِلَيْه، فَقَالَ: «يا عَلِيُّ، غَيرُ هذا أَحَبُّ إليَّ. أَتَرَى صاحِبَهُ يُقيلُنا؟» فَقُلتُ: «لا أدْرِي،» فَقَالَ: «اُنْظُرْ؛» فَجِئتُ إلى صاحبهِ فقُلتُ: «إنَّ رسولَ اللهِ (صلّى الله عليه وآله) قَد كَرِهَ هذا يُريدُ غَيرَهُ فَأَقِلْنَا فيه،» فَرَدَّ عَلَيَّ الدّراهِمَ وجِئْتُ بِهَا إلى رسول اللهِ (صلّى الله عليه وآله) فَمَشَى مَعَهُ إلى السّوقِ لِيَبتاعَ قميصاً، فَنَظَرَ إلى جاريةٍ قاعدةً على الطّريقِ تَبكي، فقال لَها رَسُولُ اللهِ (صلّى الله عليه وآله): «ما شَأْنُكِ؟» قالَتْ: «يا رسولَ الله، إنَّ أَهْلي أَعْطَوْني أربَعَةَ دَراهِمَ لِأشتريَ لهم حاجةً، فَضاعَتْ، فلا أَجْسُرُ أن أرجِعَ إليهم،» فأعطاها رسولُ الله (صلّى الله عليه وآله) أربعةَ دَراهمَ ولَبِسَهُ وحَمِدَ اللهَ عزّ وجلّ وخَرَجَ، فَرَأَى رجلاً عُرياناً يقولُ: «من كَساني كَساهُ اللهُ من ثِياب الجنّة،» فَخَلَعَ رسولُ الله (صلّى الله عليه وآله) قميصَهُ الّذي اشتراهُ وكساهُ السّائلَ، ثمّ رَجَعَ إلى السّوق، فاشتَرَى بالأربعةِ الّتي بَقِيَتْ قميصاً آخرَ فَلَبِسَهُ

---

[٦٥]. همان، ص ١١٤.
[٦٦]. همان، ص ١١٦.
[٦٧]. همان، ص ١٤١.

وحَمِدَ اللهَ عزّ وجلّ ورَجَعَ إلى منزلِه؛ فإذا الجاريةُ قاعدةٌ على الطّريق تبكي، فقال لها رسولُ الله (صلّى الله عليه وآله): «ما لكِ لا تأتِينَ أهلَكِ؟» قالت: «يا رسولَ الله، إنّي قد أبْطَأتُ عليهم [فَـ]أخافُ أن يَضرِبُوني»، فقالَ رسولُ الله (صلّى الله عليه وآله): «مُرّي بَينَ يَديَّ ودلِّيني عَلَى أهلِكِ،» فَجَاءَ رسولُ الله (صلّى الله عليه وآله) حتّى وَقَفَ على بابِ دارِهِم، ثمّ قالَ (صلّى الله عليه وآله): «السّلام عليكم يا أهلَ الدّار،» فَلَم يُجيبُوه، فأعادَ السّلامَ، فَلَم يُجيبُوهُ، فأعادَ السّلامَ، فقالوا: «وعليكَ السّلام يا رسولَ اللهِ ورحمةُ الله وبركاتُه،» فقال رسولُ الله (صلّى الله عليه وآله): «ما لَكُم تَرَكتُم إجابَتي في أوّل السّلام والثّاني؟» فقالوا: «يا رسولَ الله، سَمِعْنا كلامَكَ فأحْبَبْنا أن نَستَكثِرَ منه،» فقال رسولُ الله (صلّى الله عليه وآله): «إنّ هذه الجاريةَ أبْطَأتْ عليكم، فلا تُؤذُوها؛» فقالوا: «يا رسولَ الله، هي حُرَّةٌ لِمَمْشاكَ،» «فقال رسولُ اللهِ (صلّى الله عليه وآله): الحَمدُ لله، ما رأيتُ اثنَيْ عَشَرَ دِرهماً أعظمَ بَرَكَةً من هذه. كَسَاهُ اللهُ بِها عارِيَيْنِ وأعتَقَ بها نَسَمَةً.»[68]

توضیح

قَد بَلِيَ ثَوبُهُ: جامهٔ وی، کهنه و فرسوده بود.

حَمَلَ إليه اثنَي عَشَرَ دِرهماً: دوازده درهم به او داد.

ثَوباً ألْبَسُهُ: لباسی که آن را بپوشم. («ألْبَسُهُ» جملهٔ وصفیه است.)

جِئتُ به إلی رَسولِ الله (صلّى الله عليه وآله): آن را نزد پیامبر خدا (صلّی الله علیه وآله) آوردم. («بِـ» برای تعدیه است.)

غَيرُ هذا أحَبُّ إليَّ: [پیراهن دیگری] غیر از این را بیشتر دوست دارم./ برای من بهتر است.

أتَرَى: چه فکر می‌کنی؟ ببین!

يُقيلُ: أقالَهُ ـ إقالَة (دربارهٔ معامله): فسخ کردن و به هم زدن

رَدَّ عَلَيَّ الدَّراهِمَ: درهم‌ها را به من برگرداند.

نَظَرَ اِلَى جارِيَةٍ قاعِدَةٍ عَلَى الطَّرِيقِ تَبكي: کنیزکی را دید که در کناری نشسته و می‌گرید.

ما شأنُك: تو را چه شده است؟ چه شده است؟

لِأشْتَرِيَ لَهُم حاجَةً: تا برای آنان چیزی بخرم. (حاجَة؛ جمع: حاجات؛ چیزهای مورد نیاز)

لا أجْسُرُ أن أرْجِعَ إلَيْهِم: جرئت نمی‌کنم نزد آنان برگردم.

كَسَاهُ السّائِلَ: آن را بر تن آن نیازمند پوشاند. (فعل «كَسَا» دو مفعولی است.)

فإذا الجارِيَةُ قاعِدَةٌ على الطّريق تَبكي: ناگهان [دید که] آن کنیزک بر سر راه نشسته و می‌گرید. («إذا» در این جمله فجائیّه است.)

ما لَكِ لا تَأتِينَ أهْلَكِ؟ چرا نزد خانواده‌ات نمی‌روی؟/ نمی‌آیی؟

إنّي قَد أبْطَأتُ عَلَيْهِم: من دیر کرده‌ام.

مُرِّي بَيْنَ يَدَيَّ: جلوی من حرکت کن؛ بَيْنَ يَدَيْ ...: پیش از ...، در مقابل، جلوی

ما لَكُم تَرَكتُم إجابَتي في أوَّلِ السّلامِ والثّاني؟ چرا بار اول و دوم جواب سلام مرا ندادید؟

أحْبَبْنَا أنْ نَسْتَكْثِرَ مِنْهُ: دوست داشتیم آن را بیشتر بشنویم.

لِمَمْشاكَ: به خاطر آمدن تو؛ (مَمْشَى: مصدر میمی و به معنای «مَشْي» است.)

---

۶۸. محمدباقر مجلسی، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار (عليهم السلام)*، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

نَسَمَة: جان، روح، واحد شمارش جانداران به ویژه انسانها، شخص، انسان، نفر (در سرشماری).

چکیده

- ✓ **ترکیب اضافی** در زبان عربی به دو نوع کلی **اضافهٔ معنوی** و **اضافهٔ لفظی** تقسیم می‌شود.
- ✓ در اضافهٔ معنوی، میان مضاف و مضافٌالیه همواره یکی از حروف جرّ «لِـ»، «فـي» و «مِـن» در تقـدیر گرفته می‌شود و هیچ‌گونه تطابقی میان آن دو وجود ندارد.
- ✓ مضاف نقشی جداگانه به شمار نمی‌رود و خود، پذیرندهٔ نقشهای گوناگون اعرابی است و از این رو، اعـراب ترکیب اضافی بر آن (مضاف) ظاهر می‌شود.
- ✓ در زبان عربی گاه مصدر به فاعل معنایی خود اضافه می‌شود و از همین رو، فاعل بر اساس قواعد نحـوی ظاهراً مجرور است. به این نوع اضافه، **اضافهٔ شکلی** گفته می‌شود.
- ✓ در اضافهٔ لفظی، «اضافه» تنها جنبهٔ ظاهری دارد و هدف از کاربرد آن بیان مالکیت یا اختـصاص مـضاف به مضافٌالیه نیست.
- ✓ مضاف در اضافهٔ لفظی همواره مشتق و مشتمل بر معنای وصفی است. چنین مضافی بـه معمـول نحـوی خود اضافه می‌شود و از این رو نکره به شمار می‌رود.

جلسهٔ هفتم

ترجمهٔ جمله‌ها (۱)
جمله‌های اسمیه و فعلیه

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ شیوهٔ درست ترجمهٔ انواع جمله‌های اسمیهٔ عربی به فارسی؛
- ✓ شیوهٔ درست ترجمهٔ انواع جمله‌های فعلیهٔ عربی به فارسی.

درآمد

پیش‌تر با انواع «مفردات» و «ترکیبات» در زبان عربی و شیوهٔ درست ترجمهٔ آنها آشنا شدیم و تفاوتهایی را که در این زمینه، میان فارسی و عربی وجود دارد، شناختیم. اکنون قصد داریم، ضمن آشنایی با ساختار اصلی جمله در زبان عربی، روش درست ترجمهٔ آنها به زبان فارسی را بشناسیم.

در آغاز یادآوری می‌کنیم که در زبان عربی، «جمله» به دو نوع اسمیه و فعلیه تقسیم می‌شود. جملات اسمیّه جملاتی هستند که با اسم آغاز شده‌اند، بر خلاف جملات فعلیه که با فعل شروع می‌شوند. در این جلسه، از جملات اسمیّه و سپس جملات فعلیهٔ عربی و روش درست ترجمهٔ آنها به فارسی سخن می‌گوییم.

جمله‌های اسمیه

نخستین نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که جملات اسمیه در زبانهای عربی و فارسی لزوماً با یکدیگر منطبق نیستند؛ زیرا در عربی به جمله‌ای اسمیه گفته می‌شود که با اسم آغاز شده باشد؛ هر چند در گزارهٔ آن فعل تام به کار رفته باشد. بر اساس این تعریف، در زبان عربی به سادگی می‌توان جملات اسمیه را از فعلیه بازشناخت.[٦٩]

---

٦٩. با این همه، استثناهایی نیز در این میان وجود دارد؛ یعنی، مواردی نیز هست که جملات عربی ظاهراً با اسم شروع شده‌اند، امّا فعلیه به شمار می‌روند و از این رو، تشخیص آنها نیازمند مهارت و دقت بیشتری است؛ برای نمونه جملاتی که با ادات شرط غیرجازم، مانند «إذا»، آغاز می‌شوند، حتی اگر به دنبال آن، اسم به کار رفته باشد، اسمیه به شمار نمی‌روند؛ مانند آیهٔ شریف ﴿إذا الشّمسُ كُوِّرَتْ﴾، که با اینکه در آن، پس از «إذا»، اسم به کار رفته است، ولی فعلیه است. دلیل آن نیز این است که متعلق شرط در زبان عربی جملهٔ فعلیه است و در چنین مواردی، اسم مرفوع پس از «إذا» فاعل یا نایب فاعل برای فعل محذوف به شمار می‌رود.

اما در زبان فارسی جملهٔ اسمیّه، جمله‌ای است که فعل تام نداشته باشد، نه اینکه با اسم شروع شده باشد. دلیل آن نیز این است که فعل در زبان فارسی، خواه تام یا ربطی، در پایان جمله ذکر می‌شود، حال اگر فعل جمله، ربطی و غیرتام باشد، جمله، اسمیه است وگرنه فعلیه به شمار می‌رود.

بر این اساس و با توجه به تعریف جملهٔ اسمیه در عربی و فارسی و تفاوت ماهوی آنها در برخی موارد، باید توجّه کرد که لزوماً نباید جملات اسمیهٔ عربی را به جملات اسمیهٔ فارسی ترجمه کرد؛ مانند جملهٔ «إنّ الإكثارَ من الحَلوَى يَضُرُّ بالأسنانِ»؛ زیاده‌روی در مصرف شیرینی به دندانها آسیب می‌رساند، در زبان عربی، اسمیه به شمار می‌رود، در حالی که ترجمهٔ همین جمله به زبان فارسی، فعلیه است؛ چون در پایان آن فعل تام به کار رفته است.

شایان گفتن است که در زبان عربی جملاتی که با افعال ناقصه به کار می‌روند، اسمیه به شمار می‌روند؛ مانند جملهٔ «أصبحَ الجوُّ مُمطِراً» که چون این قبیل افعال معادل افعال ربطی فارسی‌اند، ترجمهٔ آنها به زبان فارسی، اغلب به صورت جملهٔ اسمیه است:[۷۰] هوا بارانی شد.

چند نمونه از قرآن کریم

ـ ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾؛[۷۱] آیا خداوند بهترین داور (ان) نیست؟

ـ ﴿وَكَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛[۷۲] و یاری کردن مؤمنان بر ما واجب است.

ـ ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ﴾؛[۷۳] به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادران او، برای پرسندگان عبرتها بوده است.

ـ ﴿أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾؛[۷٤] آیا/ مگر صبح نزدیک نیست؟

نمونه‌هایی از انواع جمله‌های اسمیه در زبان عربی و ترجمهٔ آنها

ـ أنا مُعلّمٌ: من معلّم‌ام. (ترجمهٔ چنین جملاتی، که گزارهٔ آنها صفت ندارد، به «من یک معلّم‌ام» یا «من معلّمی هستم» درست نیست. گزاره در جملهٔ اسمیهٔ عربی گاه اسم مفرد نکره است که کاملاً جنبهٔ دستوری دارد و برگردان آن به اسم نکرهٔ فارسی ما را به مقصود نمی‌رساند. درست بر خلاف جملهٔ سادهٔ فارسی که گزارهٔ آن گاه اسم معرفه است که آن هم تنها جنبه دستوری دارد.)

ـ أنا معلّمٌ نشيطٌ: من معلّمی کوشا هستم.

ـ هذا قلمي: این قلم من است.

---

۷۰. برخی از افعال ناقصه و ملحقات آنها در زبان عربی، کاربردی مشابه با پاره‌ای از افعال کمکی در زبانهای اروپایی دارند که در جلسات آینده با کاربرد آنها آشنا خواهیم شد.

۷۱. تین/ ۸.

۷۲. روم/ ٤۷.

۷۳. یوسف/ ۷.

۷٤. هود/ ۸۱.

ـ هذا القلمُ لي: این قلم از آنِ من است. (هرگاه پس از اسمهای اشارهٔ عربی، اسم بدون الف و لام به کار رود، باید آنها را به ضمائر اشارهٔ فارسی ترجمه کرد و چنانچه پس از آنها، اسم همراه با الف و لام به کار رود، باید آنها را به صفت اشارهٔ فارسی برگرداند.)
ـ الشُبّاكانِ مفتوحانِ: آن دو پنجره باز است. (الف و لام گاه «اشاری» است و می‌توان به تناسب، آن را به «این» و «آن» یا «اینان» و «آنان» ترجمه کرد.)
ـ الشّوارعُ مُزْدَحِمَةٌ: خیابانها شلوغ است.
ـ الطّیورُ مُغَرِّدَةٌ: پرندگان آواز می‌خوانند. (اسم فاعل از نظر معنایی، معادل فعل مضارع به شمار می‌رود.)
ـ وَلَدايَ طالبانِ: دو پسر من دانشجو هستند. («طالبانِ» در نحو عربی نکره به شمار می‌رود، اما چون در مقام گزارهٔ جملهٔ سادهٔ عربی به کار رفته است و صفت ندارد، باید آن را به صورت معرفه ترجمه کرد.)
ـ الجنّةُ تحتَ أقدام الأُمّهاتِ: بهشت زیر پای مادران است.
ـ كانَتْ لُغَةُ الفُرْس في عهدِ الدَّولة السّاسانيّة هي اللّغةَ الفَهلَوِيَّةَ، و«زَنْدُ» الّذي هُوَ شَرْحٌ لِلْأفِسْتا مكتوبٌ بهذه اللّغةِ: زبان ایرانیان در روزگار دولت ساسانی، زبان پهلوی بود و «زَند» که شرح [کتابِ] اوستا است، به این زبان نوشته شده است.

علاوه بر این، یادآوری می‌کنیم که در زبان عربی، «مبتدا» همواره «اسم مفرد» است؛ یعنی، هیچ‌گاه جمله و شبه‌جمله نیست. بنابراین، باید توجه داشت که انواع مبتدا، در حقیقت، انواع اسم مفرد و حالتهای گوناگون ظهور آن به شمار می‌رود. بر همین اساس، مبتدا، در بسیاری از موارد، اسم ظاهر است؛ یعنی، ضمیر نیست؛ مانند: «أحمدُ طالبٌ؛ احمد دانشجو است.» که در این صورت می‌تواند مضاف یا موصوف باشد؛ مانند: «کتابُ أحمدَ نافعٌ؛ کتاب احمد سودمند است.» و «الکتابُ النّافعُ لأحمدَ؛ آن کتاب سودمند از احمد است.»

همچنین مبتدا گاه ضمیر است؛ مانند: «هُو طالبٌ؛ او دانشجو است.» و گاه، مصدر مؤوّل؛ مانند آیهٔ مبارک ﴿وَ أنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾[75]؛ «صیامُکُم خیرٌ لکُم»؛ روزه/ روزه گرفتن برای شما بهتر است.[76]

در ترجمهٔ همهٔ این موارد، علاوه بر لزوم توجه به ویژگیهای دستوری هر مبتدا، باید شیوهٔ رایج در زبان فارسی را در بیان مفاهیم معادل آنها به کار بست.

از اینکه بگذریم، باید توجه داشت که خبر، بر خلاف مبتدا، علاوه بر اسم مفرد، می‌تواند به صورت جمله و شبه‌جمله نیز به کار رود؛ بنابراین، انواع خبر عبارت‌اند از: اسم مفرد، جمله و شبه‌جمله؛ یعنی، خبر می‌تواند به صورتهای زیر ظاهر شود:

۱ـ اسم ظاهر؛ مانند: «أحمدُ طالبٌ»؛ احمد دانشجو است.
۲ـ ضمیر؛ مانند: «المعلّمُ هُو»؛ معلم، او است.
۳ـ مصدر مؤوّل؛ مانند: «الخیرُ أن تُساعِدَ النّاسَ»؛ نیکی، کمک کردن به مردم است (آن است که به مردم کمک کنی.)
٤ـ جمله (فعلیه یا اسمیه).
الف) جملهٔ اسمیه؛ مانند: «أحمدُ أبوهُ عالمٌ»؛ پدر احمد عالم است. «الرّجلُ قَلبُهُ طاهرٌ»؛ قلب آن مرد، پاک است.
ب) جملهٔ فعلیه؛ مانند: «أحمدُ ذَهبَ إلی المدرسةِ»؛ احمد به مدرسه رفت؛ «أحمدُ ذَهَبَ أبُوهُ»؛ پدر احمد رفت.

---

۷۵. بقره/ ۱۸٤.

۷٦. در دروس صرف عربی خواندیم که هرگاه پیش از فعل مضارع، حرف «أن» به کار رود و مسبوق به افعال دالّ بر ظنّ و یقین نباشد، فعل مضارع به تأویل مصدر یا مفرد می‌رود و از نظر معنایی با آن برابر است.

در این صورت نیز، که خبر در جملهٔ اسمیّهٔ عربی، خود جمله‌ای جداگانه به شمار می‌رود، اصل در ترجمه، انتقال درست مفهوم جملات است، نه لزوماً برابریابیهای دستوری در برگردان انواع جملات از عربی به فارسی. بر همین اساس، جمله‌های «احمد، پدرش عالم است»، «آن مرد، قلبش پاک است» و «احمد، پدرش رفت» را در ترجمهٔ عبارات عربی بالا، پیشنهاد نمی‌کنیم.

۵ـ شبه‌جمله (ظرف یا جار و مجرور)؛ مانند: «العصفورُ تحتَ الشّجرة»؛ گنجشک زیر درخت است. «المعلّمُ في الصّفّ»؛ معلم در کلاس است.

باید توجه داشت که در جملات اسمیّهٔ عربی، در بسیاری از موارد، شبه‌جمله، «خبر» نیست و در این صورت، نباید با «خبر» اشتباه گرفته شود؛ مانند: «المُعَلِّمُ جَالِسٌ في الصّفّ»؛ معلّم در کلاس نشسته است، که شبه‌جملهٔ «في الصّفّ» در حقیقت، قیدی است که به جملهٔ اصلی افزوده شده است.

ملاحظه

۱ـ در صورتی که خبر، اسم فاعل باشد، می‌توان آن را به فعل معلوم ترجمه کرد؛ مانند: «هذا النّوعُ مِن الشِّعر مختصٌّ بالعصر الأمويّ»؛ این‌گونه شعر به عصر اموی اختصاص دارد.

۲ـ در صورتی که خبر اسم مفعول باشد، می‌توان آن را به فعل مجهول ترجمه کرد؛ مانند: «هذه الرِّوايةُ منقولةٌ مِن راوٍ ثقةٍ»؛ این روایت از یک راوی ثقه نقل شده است.

۳ـ در صورتی که در جملهٔ اسمیه بنا به دلایل دستوری، مبتدا مؤخّر و خبر مقدّم شده باشد، در ترجمهٔ آن نباید به این تقدیم و تأخیر توجّه کرد؛ زیرا چنین کاری عملاً ترجمهٔ جمله را واژه به واژه خواهد ساخت که نه با حال و هوای جملهٔ عربی سازگاری دارد و نه در زبان فارسی چندان مفهوم است؛ مانند ترجمهٔ جملهٔ «في المَدرَسَةِ مُديرُها»[۷۷] به «مدیر مدرسه در آن (مدرسه) است»، به جای «در مدرسه، مدیر آن است.»

با این همه، اگر تقدیم خبر بر مبتدا، برای تأکید بر آن صورت گرفته باشد، باید پس از درک معنای مورد نظر، تلاش کرد تا مفهوم درست عبارت را با استفاده از ابزارهای تأکید فارسی، مانند تنها، فقط و ... به متن ترجمه انتقال داد؛[۷۸] مانند آیهٔ مبارک ﴿وَ لِلَّهِ مَا فِی السَّماواتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛[۷۹] آنچه در آسمان و زمین است، تنها از آنِ خدا است.

جمله‌های فعلیه

چنان‌که گفتیم در زبان عربی، جملهٔ فعلیه جمله‌ای است که با فعل تامّ، خواه معلوم و مجهول یا مثبت و منفی، آغاز می‌شود. در جملات فعلیه به دنبال فعل تام، فاعل، مفعول و سایر اجزای جمله می‌آید و بدین ترتیب انواع جمله‌های فعلیهٔ عربی شکل می‌گیرند. این‌گونه جملات، به دو گروه خبریه و انشائیه تقسیم می‌شود.

---

۷۷. چون در مبتدا، ضمیری (ها) هست که مرجع آن در خبر قرار دارد، تقدیم خبر بر مبتدا، وجوبی است.

۷۸. ر.ک: عنایت‌الله فاتحی‌نژاد و بابک فرزانه، *درآمدی بر مبانی ترجمه*، ص ۴۱ و ۴۲.

۷۹. آل عمران/ ۱۲۹.

جملهٔ خبریه

جملهٔ خبرّیه، جمله‌ای است که بدون توجه به گویندهٔ آن، احتمال صدق و کذب داشته باشد؛ مانند جملهٔ سادهٔ «جاءَ أحمدُ من المدرسة»؛ احمد از مدرسه آمد، که خواه‌ناخواه، بدون توجه به گویندهٔ آن، هم می‌تواند صادق باشد و هم کاذب. بنابراین، بسیاری از جملات پرکاربرد در زبان عربی، مانند همهٔ زبانها، خبری هستند این‌گونه جملات را باید با درک معانی آنها و بر اساس شیوهٔ رایج در زبان مقصد، در قالب عبارات روشن و درست ترجمه کرد. گروهی از این افعال در زبان فارسی، جملهٔ فعلیه و گروهی دیگر به خاطر داشتن افعالی که بیانگر مفاهیم افعال ربطی هستند، جملهٔ اسمیه به شمار می‌روند؛ برای نمونه جملهٔ «جَلَسَ أحمدُ علی الکرسيّ» را باید به جملهٔ فعلیهٔ فارسیِ «احمد بر صندلی نشست» و جملهٔ «غَضِبَ أحمد مِن مریمَ» را به جملهٔ اسمیّهٔ فارسیِ «احمد از دست مریم عصبانی شد.» ترجمه کرد.

نمونه‌هایی از جمله‌های فعلیهٔ خبری و ترجمهٔ آنها

ـ ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ﴾؛[۸۰] خداوند بر دلها و شنوایی آنان مهر نهاده است. («سَمع» در اینجا مصدر و به معنای شنوایی است و به همین دلیل مفرد آمده است).

ـ ﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛[۸۱] زندگی دنیا برای کافران آراسته شده است و [از همین رو،] مؤمنان را مسخره می‌کنند. (در زبان عربی، فعل «سَخِرَ» به همراه حرف اضافهٔ «مِن» به کار می‌رود).

ـ ﴿وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾؛[۸۲] و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم؛ مگر برای اینکه آنچه را که در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان تبیین کنی.

ـ «لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مالِكَ ما وَعَظَكَ.»؛[۸۳] آن بخش از مال تو که تو را پند آموخته، از دست نرفته است.

ـ لَمْ تُخْلَقِ الْمَرْأةُ لِلأعمالِ الشّاقَّةِ؛ زن برای کارهای سخت آفریده نشده است.

جملهٔ انشائیه

جملهٔ انشائیّه جمله‌ای است که در آن احتمال صدق و کذب وجود نداشته باشد. این‌گونه جملات به شش دسته تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از: امر، نهی، ترجّی، تمنّی، شرط و استفهام.

امر؛ مانند آیهٔ مبارک ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾؛[۸۴] بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

نهی؛ مانند آیهٔ مبارک ﴿وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾؛[۸۵] بهرهٔ خویش را از دنیا فراموش مکن.

---

۸۰. بقره/ ۷.

۸۱. بقره/ ۲۱۲.

۸۲. نحل/ ٦٤.

۸۳. *نهج البلاغه*، حکمت ۱۹۵.

۸٤. علق/ ۱.

۸۵. قصص/ ۷۷.

تمنّی؛ مانند آیهٔ مبارک ﴿یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ﴾؛[۸۶] ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمرهٔ عزیزان قرارم داد.

ترجّی؛ مانند آیهٔ مبارک ﴿لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً﴾؛[۸۷] شاید خداوند پس از این، پیشامدی پدید آورد.

شرط؛ مانند آیهٔ مبارک ﴿وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾؛[۸۸] و چون لغو بشنوند، از آن روی برمی‌تابند.

استفهام؛ مانند آیهٔ مبارک ﴿أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾؛[۸۹] آیا برای مؤمنان هنگام آن نرسیده است که دلهایشان در برابر نام خدا و حقیقتی که نازل شده است، فروتن شود؟

نمونه‌هایی از انواع جمله‌های فعلیهٔ انشائی و ترجمهٔ آنها

ـ ﴿رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِن نَسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنَا مَا لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا﴾؛[۹۰] پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن؛ پروردگارا، [هیچ] بار گرانی را بر [دوش] ما مگذار؛ همچنان‌که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند، نهادی؛ پروردگارا، و آنچه را تاب آن نداریم، بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور. (امر و نهی در مورد خداوند و بزرگان جنبهٔ دعا و خواهش دارد. إصراً: هیچ بار گرانی. نکره در سیاق نفی افادهٔ عموم می‌کند. عَفا عنه: کسی را عفو کردن. حرف اضافهٔ فعل «عَفا»، «عَن» است. غَفَرَ له: کسی را بخشودن. حرف اضافهٔ «غَفَرَ»، «لِـ» است.)

ـ ﴿هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذا﴾؛[۹۱] گواهان خویش را که گواهی می‌دهند که خداوند اینها را حرام کرده است، بیاورید. («هَلُمَّ» اسم فعل امری است و از این رو، جمله‌ای که با آن آغاز می‌شود، جملهٔ فعلیه به شمار می‌رود.)

ـ ﴿یَا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ﴾؛[۹۲] پسرکم، به خدا شرک مورز. (تصغیر واژهٔ «ابن» در این آیهٔ شریف، به خاطر تحبیب است.)

ـ ﴿وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً﴾؛[۹۳] روزی که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد [و] می‌گوید: «ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گزیدم.» (عَضَّ علی... : چیزی را گزیدن. حرف اضافهٔ «عَضَّ»، «علی» است. یا لَیْتَ: در عربی چنانچه حرف «یا» پیش از «لَیتَ» به کار رود، همواره زائد به شمار می‌رود.)

---

۸۶. یس/ ۲۶ و ۲۷.

۸۷. طلاق/ ۱.

۸۸. قصص/ ۵۵.

۸۹. حدید/ ۱۶.

۹۰. بقره/ ۲۸۶.

۹۱. انعام/ ۱۵۰.

۹۲. لقمان/ ۱۳.

۹۳. فرقان/ ۲۷.

ـ ﴿وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَی حِینٍ﴾؛[۹۴] و نمی‌دانم؛ شاید آن [وسیلهٔ] آزمایش و تا مدتی [مایهٔ] برخورداری شما باشد. (إِنْ أدري: «إِنْ» یکی از حروف نفی است. لَعَلَّه: شاید آن. «لَعَلَّ» اغلب حرف ترجّی و بیانگر امید و آرزویی است که دست‌یافتنی و خوشایند است، اما گاه می‌توان آن را حرف تعلیل نیز قلمداد کرد؛[۹۵] مانند آیهٔ مبارک ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ﴾؛[۹۶] ای مؤمنان، روزه بر شما واجب شده، همان‌طور که بر پیشینیان شما، واجب شده است **تا** تقوا پیشه کنید. در این‌گونه موارد، اگر «لعلّ» را حرف ترجّی به شمار آوریم، ترجمهٔ آن طبعاً به «امید که ...، باشد که ...» بهتر از «شاید» خواهد بود.[۹۷]

نمونه‌ای از متون کهن برای ترجمه

«زَعَمُوا أنّ أسداً کان في أرضٍ کثیرةِ الماءِ والخِصْبِ، وکانَ ما بِتلك البِلادِ من الوحشِ في سعةٍ من الماءِ والمَرْعی، إلاّ أنّ ذلك لم یکنْ یَنْفَعُها من خوفِ الأسدِ، فَائْتَمَرَتْ تلك الوحشُ واجتمعتْ إلی الأسدِ، فَقُلْنَ له: إنّك لا تَصیدُ الدّابّةَ منّا في یومٍ إلاّ فی تَعَبٍ ونَصَبٍ، وإنّا قد رأینا رأیاً لنا ولك فیه راحةٌ، فإن أنت أمَّنْتَنا فَلَم تُخِفْنا، جَعَلْنا لك في کلِّ یومٍ دابَّةً نُرْسِلُ بها إلیك عِندَ غَدائك.

فَرَضِيَ الأسدُ بذلك وصالَحَهُم علیه وقَرَّرْنَ ذلك له. ثمّ إنّ أرنباً أصابَتْها القُرعةُ فقالتْ لهنّ: إنْ أنتنَّ رَفَقْتُنَّ بي فیما لا یَضُرُّکُنَّ لَعلّي أن أُریحَکُنَّ من الأسد، فَقُلْنَ: وما الّذي تَأمُرینَ من الرِّفقِ بك؟ قالَت: تأمُرْنَ مَنْ یَنْطَلِقُ معي ألاّ یَتَّبِعَني لَعلّي أن أُبْطِئَ علی الأسد بعضَ الإبطاءِ حتّی یتأخّرَ غَداءُهُ، قُلْنَ: فلكِ ذلك؛ فانطَلَقَتِ الأرنبُ مُتأنّیةً حتّی إذا جاوزتِ السّاعةُ الّتی کان الأسدُ یأکُلُ فیها، تقدّمتْ إلیه تَدبُّ رُوَیْداً، وقَد جاعَ الأسدُ حینَ أبطأ عنه غَداءُهُ، فَغَضِبَ وقامَ مِن مَرْبَضِهِ یتمشّی حتّی إذا رأی الأرنبَ قال لها: مِنْ أینَ جئتِ وأینَ الوحشُ؟ قالَت: إنّی رسولُ الوحش أرسلْنَني إلیك، وقَد بَعَثْنَ معي لك بِأرنبٍ؛ فلمّا کنتُ هَیهُنا قریباً منك استقبلني أسدٌ فأخذها منّي وقال: أنا أولَی بهذه الأرض ووَحشِها، فقلتُ له: إنّ هذه غداءُ المَلِكِ أرسلتْ بها إلیه الوحشُ فلا تُغْضِبَنَّهُ، فَغَضِبَ الأسدُ وقال: انطَلِقي معي فأریني هذا الأسدَ! فانطَلَقَتْ بالأسد إلی جُبٍّ ذي ماءٍ صافٍ عمیقٍ، فقالَت: هذا مکانُ الأسد وأنا أفْرَقُ منه إلاّ أن تَحمِلَني في حِضنك فلا أخافَهُ حتّی أُرِیَکَهُ، فاحتَضَنَها الأسدُ وقَدَّمْتُهُ إلی الماء الصافي، فقالت له: هذا الأسد وهذه الأرنب. فَاطّلع الأسدُ فرأی ظِلَّهُ وظِلَّ

---

۹۴. انبیا/ ۱۱۱.

۹۵. ر. ک: محمدتقی شریعتی، *تفسیر نوین*، ص ۵۲.

۹۶. بقره/ ۱۸۳.

۹۷. آیهٔ دیگری در قرآن کریم هست که «لَعَلَّ» در آغاز آن به کار رفته است و برخی از مترجمان قرآن کریم بر اساس عادت، آن را به «شاید» ترجمه کرده‌اند، ولی سیاق آن، گویای معنای دیگری است. این آیه، دوازدهمین آیه از سورهٔ مبارک هود است که می‌فرماید: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْكَ﴾. دشواری معنایی این آیه در این است که در نظر سطحی و بدون تأمل، چنین می‌نماید که العیاذ بالله ممکن است حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) چیزی از وحی الهی را وانهاده باشد، در حالی که به تصریح مفسران بزرگ، کاربرد «لَعَلَّ» در این آیه، برای هشدار و به قصد نهی است و بر همین اساس، از این آیه به دست نمی‌آید که چنین امری واقع شده باشد؛ بنابراین باید «لَعَلَّ» را در این آیه، چنان که مفسران و گروهی از مترجمان قرآن گفته‌اند، به «مبادا» ترجمه کرد؛ ر.ک: بهاء الدین خرمشاهی، *قرآن‌پژوهی*، ص ۴۹۸ ـ ۴۹۶.

الأرنبِ في الماء، فلم يَشُكَّ في قَولها، فَوَضَعَ الأرنبَ ووَثَبَ لِقِتالِه له، فَغَرِقَ في الجُبِّ، وأفْلَتَتِ الأرنبُ، وعادَتْ إلى الوحوشِ فأعْلَمَتْهُنَّ صَنيعَها بالأسد.»[۹۸]

توضیح

زعموا أنّ: آورده‌اند که ...

کثیرة الماء والخِصب: پرآب و نعمت (خِصب: فراوانی نعمت را گویند.)

بتلك البلاد: در آن سرزمین. «بِـ» ظرفیه است.

کان ما بتلك البلاد من الوحش ...: جانورانی که در آن سرزمین بودند ... (حرف اضافهٔ «مِن» هرگاه پس از «ما»ی موصوله به کار رود، «بیانیّه» است و ابهام موجود در «ما»ی موصوله را از بین می‌برد. در ترجمهٔ چنین جملاتی که در آنها «من» بیانیه، پس از «ما»ی موصوله به کار رفته است، بهتر آن است که از برگردان «ما» و «من» چشم بپوشیم و مانند ترجمه‌ای که اینجا از جملهٔ عربی مورد نظر به دست داده‌ایم، اسمِ پس از «من» بیانیّه را با حرف ربط «که» به پیش از خود و بعد از «ما»ی موصوله پیوند دهیم.)

فی سعةٍ: در گشایش

المرعی: چراگاه

إلّا أنَّ = غَیْرَ أنَّ = بَیْدَ أنَّ: جز آنکه، اما، منتها.

لم یکن ینفعها: آنها را سودی نمی‌بخشید.

ائتمرت: رایزنی کردند، با همدیگر مشورت کردند.

اجتمعت إلی الأسد: گرداگرد شیر جمع شدند، نزد شیر گرد آمدند.

في تَعَبٍ ونَصَبٍ: به سختی و رنج

إنّا قد رأینا رأیاً: ما تدبیری / چاره‌ای اندیشیده‌ایم. («رأیاً» در این جمله، مفعول مطلق تأکیدی است که از نظر معنایی، دالّ بر تأکید بر وقوع فعل است؛ یعنی، ما حتماً تدبیری اندیشیده‌ایم؛ درست مانند آیهٔ مبارک ﴿وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسَی تَکْلِیماً﴾[۹۹] که مفهوم آن به واسطهٔ کاربرد «تکلیماً» در مقام مفعول مطلق تأکیدی، چنین است: و به راستی خداوند با موسی سخن گفت. در این آیه بر نفس سخن گفتن خدا با موسی تأکید شده است، نه بر نوعی خاصّ از سخن گفتن.

أمَّنْتَنا: ما را ایمن گرداندی (توجه داشته باشید که پس از ادوات شرط، فعل ماضی یا آنچه به معنای فعل ماضی است، معنا و مفهوم فعل مضارع را به ذهن می‌رساند.)

جعلنا لك في کلّ یوم دابّةً نرسل بها إلیك عند غَدائك: هر روز حیوانی را برای تو قرار می‌دهیم که هنگام ناهار تو، آن را نزدت می‌فرستیم. (عبارات «في کلّ یوم» و «عند غدائك» هر دو از نظر مفهومی در زبان فارسی بیانگر قید زمان‌اند که در زبان عربی نیز جایگاه مشخصی برای آنها وجود ندارد و از همین رو، مقدَّم و مؤخَّر کردن آنها اشکال ندارد. دابّة: موصوف جملهٔ فعلیهٔ پس از خود به شمار می‌رود. در ترجمهٔ چنین مواردی غالباً باید میان موصوف و صفت از حرف ربط «که» بهره جست: حیوانی را که ... می‌فرستیم.)

صَالَحَهُنَّ: با آنها مصالحه کرد.

قَرَّرْنَ: تأیید کردند.

---

۹۸. عبدالله بن المقفع، *کلیلة ودمنه*، ص ۸۳ و ۸٤.

۹۹. نساء/ ١٦٤.

أصَابتْهَا الْقُرْعَةُ: قرعه به نام او افتاد.

إن أنتنَّ رَفَقْتُنَّ بي: اگر شما در مورد من ادب نشان دهید / لطف کنید.

لعلّي أن أريحَكُنَّ: امید است که شما را آسوده کنم.

لعلّي أن أبطئ على الأسد بعضَ الإبطاء: تا من اندکی دیر به شیر برسم. (واژهٔ «بعض» و واژه‌های دیگری از این قبیل، مانند «کلّ» و «تَمام»، در چنین موقعیتهایی از نظر نحوی، جانشین مفعول مطلق بیانی به شمار می‌روند و از این رو باید آنها را به «تا حدودی، اندکی، به کلی» و امثال آنها برگرداند.)

حَتَّى جَاوَزَتْ: تا آنکه گذشت.

تَدِبُّ رُوَيداً: آرام راه می‌رفت.

مِن مَرْبِضِه: از جایگاه خود

أيْنَ الْوَحْشُ؟: جانوران کجایند؟

أولَى: سزاوارتر

لا تُغْضِبَنَّه: او را به خشم میاور، او را عصبانی مکن.

فانطَلَقَتْ بالأسد: شیر را برد. (حرف جرّ «بـ» در این جمله برای تعدیه به کار رفته است.)

إلى جُبٍّ: به سوی چاهی

أفْرَقُ: می‌ترسم.

فلا أخافَهُ: و در نتیجه از او نترسم. («فَـ» در این جمله، ناصبه به «أن» مقدّره است.)

حتّى أُرِيَكَهُ: تا او را به تو نشان دهم. (ضمائر «كَ» و «هُ» در «أرِيَكَهُ»، مفعولهای اول و دوم برای فعل «حتّى أُرِيَ» به شمار می‌روند.)

اطّلع: از بالا نگریست.

وثب: پرید، جَست.

لقتاله: برای پیکار با او

أفْلَتَ: رها شد، رَست.

چکیده

- ✓ در زبان عربی جملهٔ اسمیه، جمله‌ای است که با اسم آغاز شده باشد، هر چند در گزارهٔ آن فعل تام به کار رفته باشد، اما در زبان فارسی جملهٔ اسمیّه، جمله‌ای است که فعل تام نداشته باشد، نه اینکه با اسم شروع شده باشد.
- ✓ جملات اسمیهٔ عربی را لزوماً نباید به جملات اسمیهٔ فارسی ترجمه کرد.
- ✓ در صورتی که خبر، اسم فاعل یا اسم مفعول باشد، می‌توان در ترجمه، آن را به ترتیب به فعل مضارع معلوم یا مضارع مجهول ترجمه کرد.
- ✓ در عربی، جملهٔ فعلیه جمله‌ای است که با فعل تامّ، خواه معلوم و مجهول یا مثبت و منفی، آغاز شده باشد. این‌گونه جملات، به دو گروه خبریه و انشائیه تقسیم می‌شوند.
- ✓ جملهٔ خبری، جمله‌ای است که، بدون توجه به گویندهٔ آن، احتمال صدق و کذب داشته باشد.

- در ترجمهٔ جملات فعلیهٔ عربی به فارسی باید توجه داشت که گروهی از این جملات در زبان فارسی، جملهٔ فعلیه و گروهی دیگر به خاطر داشتن افعالی که بیانگر مفاهیم افعال ربطی‌اند، جملهٔ اسمیه به شمار می‌روند.
- جملهٔ انشائیّه، جمله‌ای است که در آن احتمال صدق و کذب وجود نداشته باشد. این قبیل جملات به شش دسته تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از: امر، نهی، ترجّی، تمنّی، شرط و استفهام.

جلسهٔ هشتم

ترجمهٔ جمله‌ها (۲)
انواع جمله از نظر زمان
ماضی ساده، ماضی نقلی و ماضی بعید

هدف درس

✓ آشنایی با ساختار افعال ماضی ساده، ماضی نقلی و ماضی بعید در زبان عربی و معادلهای فارسی آنها.

درآمد

در جلسهٔ گذشته، به نکاتی چند دربارهٔ چگونگی ترجمهٔ جمله‌های اسمیّه و فعلیّهٔ عربی به زبان فارسی، بدون توجّه به عنصر زمان، اشاره کردیم. با این همه «زمان» یکی از مهم‌ترین عناصر موجود در هر جمله است که بدون شناخت درست آن نمی‌توان ترجمهٔ درستی از متون عربی ارائه کرد.

بنابراین، در ترجمهٔ هر متن، توجّه به زمان جملات نقشی اساسی دارد. علاوه بر این، باید توجه داشت که فروع و شاخه‌های زمانهای کلی گذشته، حال و آینده در برخی موارد در زبانهای گوناگون با هم تفاوت دارند و چه بسا نتوان برای برخی از آنها معادلی در دیگر زبانها به صورت کامل یافت. در این‌گونه موارد، دانشمندان زبان مقصد کوشش‌هایی را برای تطبیق زمانهای مختلف موجود در زبان مادری خود با زبان اصلی انجام داده‌اند که بی‌گمان شناخت آنها در رسیدن به فهم درست از متون اصلی و ارائهٔ ترجمهٔ درست از آنها به زبان مقصد مؤثّر است. به هر حال، قصد ما در این جلسه و دو جلسهٔ بعدی، معادل‌یابی و تطبیق فروع زمانهای اصلی در زبانهای عربی و فارسی و بیان نکته‌هایی کاربردی دربارهٔ همین مبحث است. در این جلسه و جلسهٔ بعدی، از زمان گذشته و شاخه‌های آن گفتگو می‌کنیم و طرح و بررسی فروع مربوط به زمانهای حال و آینده را به دو جلسهٔ آینده وامی‌گذاریم.

پیش از ورود به بحث دربارهٔ زمانهای گذشته در زبانهای عربی و فارسی، ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه در همهٔ زبانها، از جمله زبان عربی، «فعل»، خواه تام (خاص) باشد یا ناقص (ربطی)، گویای مفهوم «زمان» است و در هر صورت، شناخت زمان جمله، به طور کامل به شناخت زمان فعل به‌کاررفته در آن، بستگی دارد، خواه در آغاز آن به کار رفته باشد، یا در میان آن. بنابراین، بهتر است بحث زمان جملات در فارسی و تطبیق آنها در عربی را در چارچوب زمان افعال فارسی مطرح و پیگیری کنیم.

افعال ماضی

در زبان فارسی به مجموعهٔ افعالی که بر وقوع یا احتمال وقوع کاری در گذشته دلالت می‌کنند، افعال ماضی می‌گویند که مشهورترین آنها عبارت‌اند از: ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی استمراری و ماضی التزامی.[۱۰۰] شایان گفتن است که هر کدام از این افعال، به صورت طبیعی، در دو وجه مثبت و منفی به کار می‌روند؛ یعنی، اگر برای نمونه بخواهیم مفهوم «به مدرسه رفتن احمد» را در این اشکال بیان کنیم، صورتهای زیر به دست می‌آید: احمد به مدرسه رفت / نرفت؛ احمد به مدرسه رفته / نرفته است؛ احمد به مدرسه رفته بود / نرفته بود؛ احمد به مدرسه می‌رفت / نمی‌رفت؛ شاید احمد به مدرسه رفته باشد / نرفته باشد.

بر همین اساس، هر یک از این گونه‌های افعال ماضی را به صورت جداگانه و مستقل از دیگری مطرح و نمونه‌هایی را برای هر یک ذکر می‌کنیم.

۱ـ ماضی ساده

در زبان فارسی، ماضی ساده به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع کار یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند و معادل معنایی آن در زبان عربی، در بیشتر موارد، همان فعل ماضی، بدون هیچ‌گونه پیشوندی است؛ مانند:

ـ مریم دیروز پیش از آمدن استاد وارد کلاس شد؛ دَخَلَتْ مَرْيَمُ في الصّفِّ قَبْلَ مَجيءِ الأستاذ.

ـ احمد، امروز صبح، ساعت هفت از خانه خارج شد؛ خَرَجَ أحْمَدُ من البيتِ في السّاعَةِ السّابِعَةِ صَباحَ اليَومِ.

ـ مادرم به دوستش نامه‌ای نوشت، ولی آن [نامه] یک هفته بعد نزد خودش بازگشت؛ كتبتْ أمّي رسالةً إلى صديقتِها ولكنّها عادتْ إلى نفسِها[۱۰۱] بَعْدَ أسْبُوعٍ.[۱۰۲]

ـ فاطمه از دست خواهرش عصبانی شد؛ غَضِبَتْ فاطمةُ عَلَى[۱۰۳] أختِها.

ـ دانشجویان از حضور استاد در کلاس خوشحال شدند؛ فَرِحَ الطّلّابُ بحضور الأستاذ في الصّفّ.

ـ لبان او به خاطر ننوشیدن آب خشکید؛ يَبِسَتْ شَفَتَاهُ لِعَدَمِ شُرْبِ الماءِ.

با این همه، باید توجّه داشت که در مواردی خاص، حرف «قَدْ» با فعل ماضی ساده به کار می‌رود، اما تغییری در معنای آن به وجود نمی‌آورد بلکه کارایی آن تنها تأکید بر وقوع فعل و نشان دادن نزدیکی فعل

---

۱۰۰. ر.ک: حسن انوری و حسن احمدی گیوی، *دستور زبان فارسی*، ج ۲، ص ۴۷.

۱۰۱. هرگاه واژهٔ «نفس» به اسم یا ضمیر اضافه شود، به معنای «خود» است؛ مانند: في نفسِ اليومِ: در همان روز؛ قال نفسُ الرّجل: همان (خودِ آن) مرد گفت؛ إلى نَفْسِها: نزد خودش.

۱۰۲. بَعْدَ أسبوعٍ: یک هفته بعد؛ بَعْدَ شَهْرٍ: یک ماه بعد؛ قَبْلَ عامَيْنِ: دو سال پیش؛ قَبْلَ دَقيقَتَيْنِ: دو دقیقه پیش؛ بَعْدَ لحظاتٍ: لحظاتی بعد؛ قَبْلَ سَنَواتٍ: سالها پیش.

۱۰۳. حرف اضافهٔ فعل «غَضِبَ»، «عَلَى» است.

ماضی به زمان حال است؛ مانند آنکه در پاسخ به پرسش «أینَ أحمدُ؟» بگوییم: «قَد ذَهَبَ»؛ یعنی، [همین الآن] رفت (برابر با ماضی ساده در فارسی و همراه با نوعی تأکید بر وقوع فعل و نزدیکی وقوع آن).[١٠٤]

منفی کردن ماضی ساده در زبان عربی به دو شکل ممکن است:

١ـ آوردن «ما» یا «لا»ی[١٠٥] نفی بر آن؛ مانند: ما خَرَجَ: خارج نشد؛ ما كَتَبْنَا: ننوشتیم؛ ما تَفَوَّهَ بِكَلِمَةٍ: کلمه‌ای بر لب جاری نکرد؛ ما نَظَرْتُ إليه: به او نگاه نکردم؛ لا رَجَعَ: بازنگشت؛ لا صَلَّى: نماز نخواند.

٢ـ آوردن «لَمْ» همراه با فعل مضارع مجزوم؛[١٠٦] مانند: لَمْ يَخْرُجْ؛ لم نَكْتُبْ؛ لم يَتَفَوَّهْ بِكلمةٍ؛ لَمْ أنْظُرْ إليه؛ لَم يَرجِعْ؛ لَمْ يُصَلِّ.

نمونه‌هایی از کاربرد ماضی ساده در زبان عربی

ـ بَدَأَ اليومَ العامُ الدِّراسيُّ الجديدُ؛ امروز سال تحصیلی جدید آغاز شد.

ـ مَرَّتْ خَمْسَةُ أعْوامٍ على زَواج «سَلْمَى» ولَمْ تُرْزَقْ ولداً؛[١٠٧] پنج سال از ازدواج سَلْمی گذشت و صاحب هیچ فرزندی نشد.

ـ اِختَفَى عن بَصَري وَراءَ سَتائِرِ الدُّجَى وتَرَكَني خائفاً؛[١٠٨] او در پس پرده‌های تاریکی از چشم من محو شد و مرا در ترس و واهمه تنها نهاد.

ـ استيقظتُ في فجر هذا اليوم على صَوت هِرَّةٍ تَمُوءُ بِجانبِ فِراشي؛[١٠٩] بامداد امروز با صدای گربه‌ای که در کنار تخت‌خوابم میومیو می‌کرد، بیدار شدم.

ـ نَزَلَتْ آياتُ القرآنِ الكريمِ على الرّسول الأعظم (صلّى الله عليه وآله) طِيلَةَ ثلاثٍ وعشرينَ سَنةً؛ آیات قرآن کریم در طول بیست و سه سال بر پیامبر اعظم (صلّی الله علیه و آله) نازل شد.

ـ ذَهَبْتُ إلى مكتبِ عَميدِ الكليّةِ ولكنّي لَمْ أُوَفَّقْ لزيارَتِهِ؛ به اتاق (دفتر کار) رئیس دانشگاه رفتم، ولی به زیارت او توفیق نیافتم / ولی موفّق نشدم او را ببینم.

---

١٠٤. ر.ک: آذرتاش، آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ١، ص ٩١ ـ ٩٠؛ بنابراین، نباید تصور کرد که هرگاه حرف «قَد» به همراه فعل ماضی به کار رفته باشد، معنای ماضی نقلی از آن اراده شده است.

١٠٥. در اغلب قریب به اتفاق موارد، حرف «ما»، فعل ماضی و حرف «لا»، فعل مضارع را منفی می‌کند، امّا در برخی حالتهای خاصّ، به ویژه در متون ادبی، این دو حرف، به جای یکدیگر به کار می‌روند. البته در مواردی وقتی «لا» با فعل ماضی همراه می‌شود، مفهوم فعل ماضی، جنبهٔ نفرین پیدا می‌کند که متعلّق آن، زمان آینده است؛ مانند: لا رَزَقَهُ اللهُ: خداوند او را روزی ندهاد.

١٠٦. «لَمْ» تنها با فعل مضارع به کار می‌رود و آن را مجزوم می‌کند. معنای فعل مضارع در صورت کاربرد «لَمْ» پیش از آن، به ماضی سادهٔ منفی یا ماضی نقلی منفی بدل می‌شود که تشخیص آنها از یکدیگر، به ارادهٔ گوینده یا سیاق کلام بستگی دارد.

١٠٧. جبران خلیل جبران، *الأجنحة المتکسّرة والأرواح المتمرّدة*، ص ٧٠.

١٠٨. همو، *العواصف*، ص ٩.

١٠٩. مصطفی لطفی المنفلوطیّ، *مختارات المنفلوطیّ*، ص ١٠٨.

۲ـ ماضی نقلی

در زبان فارسی، ماضی نقلی به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع کار یا پدید آمدن حالتی در گذشته دلالت می‌کند، ولی اثر یا نتیجهٔ آن تا زمان حال ادامه پیدا کرده است. معادل آن در بیشتر موارد «قد + فعل ماضی» است؛ مانند:

ـ جنگ عراق بر ضدّ ایران، سالها پیش پایان یافته است؛ قَد انتَهَتِ الحربُ العراقیّةُ ضِدَّ إیرانَ مُنْذُ سَنَواتٍ.[۱۱۰]

ـ تاکنون دویست نفر بر اثر جنایات صهیونیستی در کرانهٔ باختری کشته شده‌اند؛ قَدْ قُتِلَ مِئَتا شخصٍ في الضِّفَّةِ الغربیّةِ إثْرَ الجَرائمِ الصِّهیونیّةِ.

ـ احمد، امروز صبح ساعت هشت به کتابخانه رفته است؛ قَدْ ذَهَبَ أحمدُ في السّاعَةِ الثّامِنَةِ صَباحَ الیوم إلی المَکتبةِ.

ـ آن دو کشور همیشه در زمینه‌های مختلف با همدیگر همکاری داشته‌اند؛ قَدْ تَعاوَنَ البَلَدانِ دَوْماً[۱۱۱] في المَجالاتِ المختلفةِ.

ـ بغداد به تازگی شاهد توزیع حجم زیادی از نشریه‌های ضدّ رژیم صدام بوده است؛ قَدْ شَهِدَتْ بَغْدادُ مُؤَخَّراً[۱۱۲] توزیعَ کمیّاتٍ کبیرةٍ مِنَ المنشوراتِ المُعادِیَةِ لِنِظامِ صَدّامٍ.

با این همه، در مواردی، با به کار بردن «طالَما» یا «قَلَّما» در کنار فعل ماضی مورد نظر در زبان عربی می‌توان مفهوم ماضی نقلی را به دست آورد؛[۱۱۳] مانند:

ـ مدّتها است که به آنان وعده کرده‌ای و مهلت داده‌ای، ولی قانع نشده‌اند؛ طالَما وَعَدْتَهُمْ وأمهَلتَهُم فَلَمْ یَقنَعُوا.[۱۱٤]

ـ أمّا نحنُ ... فَقَلَّما ذَکَرْنا الغَزالِيَّ أو تَحَدَّثْنا عنه؛ امّا ما کمتر غزالی را یاد کرده، یا از او سخن گفته‌ایم.[۱۱۵]

منفی کردن ماضی نقلی در عربی به دو شکل ممکن است:

۱ـ کاربرد «لَمْ / لمّا به همراه فعل مضارع مجزوم»؛ مانند: لَمْ یَخْرُجْ: خارج نشده است؛ لَمّا یَسْتَیْقِظْ: بیدار نشده است؛ لَمْ أکْتُبْ: ننوشته‌ام؛ لَمّا یتکلَّمْ بالعربیّةِ: به عربی سخن نگفته است؛ لَمْ یَنْتَصِرْ: پیروز نشده است؛ لَمّا یَضْرِبْ: نزده است.

۲ـ کاربرد «لَمْ / لَمَّا به همراه فعل مضارع مجزوم + بَعْدُ»؛[۱۱٦] مانند: لَمْ یَخْرُجْ بَعْدُ: هنوز خارج نشده است؛ لَمّا یَسْتَیْقِظْ بعدُ: هنوز بیدار نشده است؛ لَمْ أکْتُبْ بَعْدُ: هنوز ننوشته‌ام؛ لَمَّا یَتَکَلَّمْ بالعربیّةِ بَعْدُ: هنوز به عربی سخن نگفته است؛ لم یَنْتَصِرْ بَعْدُ: هنوز پیروز نشده است؛ لَمّا یَضْرِبْ بَعْدُ: هنوز نزده است.

---

۱۱۰. مُنْذُ: از، از آن زمان تاکنون؛ «مُنْذُ» با واژهٔ since انگلیسی هم‌معنا است که بر معنای «از زمانی» دلالت می‌کند و مفهوم «تاکنون» را با خود به همراه دارد.

۱۱۱. دَوْماً: دائماً، همیشه، پیوسته.

۱۱۲. مُؤَخَّراً: در این اواخر، به تازگی.

۱۱۳. ر.ک: یحیی معروف، *فنّ ترجمه*، ص ۱۷۹.

۱۱٤. جرجی زیدان، *عذراء قریش*، ص ٤۱.

۱۱۵. جبران خلیل جبران، *البدائع والطرائف*، ص ٦۲۱.

۱۱٦. گفتنی است واژهٔ «بَعْدُ» به همین صورت، یعنی به حالت مبنی بر ضمّ و بدون آنکه مضافٌالیهی برای آن ذکر شود، هرگاه به دنبال «لَمْ» و «لَمّا» در سیاق نفی به کار رود، معادل معنای «هنوز نـ ...» تلقّی می‌شود.

نمونه‌هایی از کاربرد ماضی نقلی در زبان عربی

ـ قد ثَقُلَتْ وَطْأةُ الحَرِّ في السّواحِلِ؛[117] سختی گرما در سواحل شدّت یافته است.

ـ قَد ارْتَکَبَ هَذا الخَطأَ غَیرَ مَرَّةٍ؛[118] او بارها این اشتباه را مرتکب شده است.

ـ لَمْ یُسافِرْ زَمیلِي في الدِّراسةِ إلی البلادِ العربیّةِ بَعْدُ؛ همکلاسی‌ام هنوز به کشورهای عربی سفر نکرده است.

ـ قَدْ أبْدَی ارتیاحَهُ؛ وی خشنودی خود را اظهار کرده است.

ـ لمّا أکْتُبْ رِسالَةً لَكَ بالعربیّةِ؛ من [تاکنون] نامه‌ای به زبان عربی برایت ننوشته‌ام.

ـ ذلكَ أنَّ حاجةَ البشر ... إلی التّفاهُمِ قد دَفَعَتْهُمْ إلی مُحاکاةِ الأصواتِ الطّبیعیّةِ؛[119] زیرا نیاز آدمیان به تفاهم، آنان را به تقلید از صداهای طبیعی کشانده است.

۳ـ ماضی بعید

در زبان فارسی، فعل ماضی بعید به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع کار یا پدید آمدن حالتی در گذشتهٔ دور یا پیش از عمل دیگری در زمان گذشته دلالت می‌کند و معادل آن در زبان عربی، در بیشتر موارد، «کان + قد + فعل ماضی»[120] است؛ مانند:

ـ وقتی به خانهٔ عمویم رسیدم، احمد از آنجا خارج شده بود؛ لَمّا وَصَلْتُ إلی بَیتِ عَمّي، کانَ أحمَدُ قَدْ خَرَجَ مِنْهُ.

ـ وقتی او را دیدم، گویی به آسمان پر کشیده بود؛ لَمّا رَأَیْتُهُ، فَکَأنَّهُ قَدْ طارَ إلی السَّمَاءِ.

ـ در آن هنگام، تاریکی بر سرتاسر هستی چیره شده بود؛ حِینَئِذٍ کانَتِ الظُّلْمَةُ قَدْ سَیْطَرَتْ علی کُلِّ الکائناتِ.

ـ من قبلاً این کتاب را خوانده بودم؛ کُنْتُ قَدْ قَرَأتُ الکتابَ مِنْ قَبْلُ.[121]

ـ او پیش از موعد مقرّر، کار را تمام کرده بود؛ کانَ قَدْ أنْجَزَ العَمَلَ قَبْلَ المَوْعِدِ المُحَدَّدِ.

با این همه، در مواردی، از به کار بردن یکی از مشتقّات وصفی، به ویژه اسم فاعل و اسم مفعول، پس از فعل ناقص «کانَ»، می‌توان مفهوم ماضی بعید را در زبان عربی به دست آورد؛ مانند:

ـ ایران آن کشور را به رسمیّت شناخته بود؛ کانَتْ إیرانُ مُعْتَرِفَةً بِتِلْكَ البلادِ رَسْمِیّاً.

ـ سال گذشته، درسهای ما فشرده بود؛ کانَتْ دُرُوسُنا مُکَثَّفَةً في العامِ الماضي.

در برخی موارد، می‌توان از ترکیب «قد + ماضی»، مفهوم فعل ماضی بعید را به دست آورد؛ مشروط به آنکه پیش از آن، فعل ماضی دیگری به کار رفته باشد؛ مانند: لَبِثَ النّاسُ صامِتِینَ کَأنَّ هَیْبَةَ المَوتِ قَدْ سَلَبَتْهُمُ القُوَّةَ وَالحِراكَ؛ مردم خاموش و بی‌صدا بر جای ماندند؛ گویی شکوه مرگ، [هرگونه] توان و حرکت را از آنان ربوده بود.

منفی کردن ماضی بعید در زبان عربی، اغلب به دو شکل ممکن است:

---

۱۱۷. جبران خلیل جبران، *الأجنحة المتسکّرة والأرواح المتمرّدة*، ص ٦٢.

۱۱۸. محمد غفرانی و خلیل‌الله امینی، *درسهایی در ترجمه*، ج ۱، ص ٤٨.

۱۱۹. محمّد محمّدی، *درس اللغة و الأدب*، ص ۸؛ ذلكَ أنَّ: زیرا، از آن رو که ... .

۱۲۰. در مواردی حرف «قَد» از ساختار ماضی بعید در عربی حذف می‌شود، بدون آنکه تغییری در معنای آن پدید آید؛ مانند: «کانَ کَبُرَ»؛ بزرگ شده بود.

۱۲۱. مِنْ قَبْلُ، فِیما سَبَقَ، فِیما مَضَی: قَبلاً؛ مِنْ بَعْدُ، فِیما بَعْدُ: بعداً.

۱ـ کاربرد «مای نافیه + کانَ + قد + ماضی فعل مورد نظر»؛ مانند: ما کانَ قَد کَتَبَ: ننوشته بود؛ ما کـان قـد قالَ: نگفته بود؛ مَا کُنْتُ قَدْ رَأَیْتُ: ندیده بودم؛ ما کانوا قَد رَحَلُوا؛ رهسپار نشده بودند؛ ما کُنَّا قَدْ ظَنَنَّـا: نپنداشـته بودیم؛ ما کُنْتُمْ قَد شَرِبْتُمْ: ننوشیده بودید.

۲ـ کاربرد «لَمْ یَکُنْ + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر»؛[۱۲۲] مانند: لَمْ یَکُنْ قَدْ کَتَبَ: ننوشته بود؛ لَمْ یَکُنْ قَـدْ قـالَ: نگفته بود؛ لَمْ أکُنْ قَدْ رَأَیْتُ: ندیده بودم؛ لم یَکونُوا قد رَحَلُوا: رهسپار نشده بودند؛ لَمْ نَکُنْ قـد ظَنَنَّـا: نپنداشـته بودیم؛ لَمْ تَکُونوا قَدْ شَرِبْتُمْ: ننوشیده بودید.

نمونه‌هایی از کاربرد ماضی بعید در زبان عربی

ـ کَانَ الإسلامُ قَدْ خَلَقَ مُجْتَمَعاً جدیداً عَلَی أساسٍ غَیْرِ الَّذي عَرَفَهُ النّاسُ مِنْ قَبْلُ؛[۱۲۳] اسلام بر مبنایی متفاوت با آنچه مردم از پیش شناخته بودند، جامعه‌ای تازه بنا کرده بود.

ـ کانوا قد عَیَّنُوهُ کَرَئیسٍ لِلْمَحْکَمَةِ؛[۱۲٤] او را به عنوان رئیس دادگاه مُعیَّن کرده بودند (کَرَئیسٍ: به عنوان رئیس؛ مفهوم «به عنوان» در زبان عربی بیشتر به صورت نکره و به همراه حرف جرّ «کَ» یا با استفاده از تمییز بیان می‌شود؛ برای نمونه واژه‌های «کَرَئیسٍ» و «رَئیساً (در مقام تمییز)» هر دو یعنی: به عنوان رئیس.)

ـ کانَ الاحتجاجُ الشَّعْبيُّ قَدْ تَصاعَدَ؛[۱۲٥] اعتراض مردمی بالا گرفته بود.

ـ کانَ الظَّلامُ قَدْ أخْفَاهُ؛[۱۲٦] تاریکی او را [از دید] پنهان کرده بود.

ـ جاءَ الصُّبْحُ وقَد مَرَّتِ العَاصِفَةُ وانقَشَعَتِ الْغُیُومُ؛[۱۲۷] صبحگاهان وقتی فرارسید که توفان [به کلّی] سپری شـده بود و ابرها از میان رفته بودند.

ـ عَمَدَتِ الْمَرْأةُ إلی سُمٍّ کانَتْ قَدْ هَیَّأتْهُ؛[۱۲۸] آن زن رو به سمّی آورد که آن را آماده کرده بود.

نمونه‌ای از متون کهن برای ترجمه

أبومسلمٍ الخراسانيُّ

قَالُوا: وکانَ بَدْءُ أبيمسلمٍ أنَّهُ کَانَ مملوکاً لِعیسَی ومَعْقِل ... وکَانَ مَسْکَنُهُما بِمَاهِ البصرةِ ...

وکانَ أبومسلمٍ وُلِدَ عِنْدَهُمَا، فَنَشَأَ غُلاماً فَهِماً أدیباً ذَهِناً، فَأحَبَّاهُ حتّی نَزَلَ مِنْهُما مَنْزِلَةَ الْوَلَدِ ...

ثمّ إنّ هشاماً عَزَلَ خالدَ بنَ عَبْدِ اللهِ القَسْرِيَّ مِنَ العِرَاقِ، وَوَلَّی مَکانَهُ یوسفَ بنَ عمرَ الثّقفيَّ، فَکانَ یُوسُـفُ بـنُ عُمَرَ لا یَدَعُ أحداً یُعْرَفُ بِمُوالاةِ بَني هاشمٍ وَمَوَدَّةِ أهْلِ بَیْتِ رَسُولِ اللهِ إلّا بَعَثَ إلیه فَحَبِسَهُ عِنْدَه بِواسِطٍ.

---

۱۲۲. حذف «قَدْ» از ساختار فعل ماضی بعید منفی، هیچ تغییری در مفهوم آن به وجود نمی‌آورد؛ مثلاً «مـا کـانَ کَتَـبَ» و «لَـمْ یَکُنْ کَتَبَ»، هر دو یعنی: ننوشته بود و تفاوتی با «ما کانَ قَدْ کَتَبَ» و «لَمْ یَکُنْ قَدَ کَتَبَ» ندارد.

۱۲۳. محمد محمّدی، *درس اللغة والأدب*، ص ۲.

۱۲٤. یحیی معروف، *فنّ ترجمه*، ص ۱۷۳.

۱۲٥. همان.

۱۲٦. جبران خلیل جبران، *العواصف*، ص ۸٦.

۱۲۷. همان.

۱۲۸. ابن المقفّع، *کلیلة و دمنة*، ص ۷٥.

فَبَلَغَهُ أمرُ عيسى ومعقل ... فَأشْخَصَهُما وحَبِسَهُما بِواسِطٍ فِيمَنْ حُبِسَ من الشّيعةِ، وكانا أخْرَجا معهما أبامُسْلِمٍ ...

وإنّ سليمانَ بنَ كثيرٍ ومالكَ بنَ الهَيثَمِ ولاهِزَ بنَ قُرْطٍ وَهُمْ كانوا الدُّعاةَ بخراسانَ قَدِمُوا لِلْحَجِّ ... فجعلوا طريقَهم على مدينةِ واسط، وَدَخَلوُا الحَبْسَ فَلَقُوا مَنْ كَانَ فيه من الشّيعةِ، فَرَأَوا أبامسلمٍ فَأعْجَبَهُم ما رَأَوْا مِن هَيْئَتِهِ وَفَهْمِهِ واسْتِبْصارِهِ في حُبِّ بَني هاشِمٍ.

ونَزَلَ هؤلاءِ النَّفَرُ بعضَ الفنادقِ بِواسط، فكانَ أبوموسى يَختلفُ إليهم طُولَ مُقامِهِمْ حَتَّى أنِسَ بهم وأنِسُوا به فَسَألُوهُ عَن أمره ...

ثمّ إنَّ النَّفَرَ شَخَصُوا مِن وَاسِط، وأخَذُوا نَحْوَ مَكَّةَ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ، فَوَصَلُوا إلَى مَكَّةَ وَقَدْ وافاها الإمامُ محمّدُ بنُ عليٍّ حاجّاً فَلَقُوهُ وسَلَّمُوا عليه وأخْبَرُوهُ بما غَرَسُوا به في جَميعِ خراسانَ مِنَ الغَرْسِ، ثمّ أخْبَرُوهُ بِمَمَرِّهِمْ بِواسط ودُخُولِهِمْ عَلَى إخْوانِهِم المُحبَّسِينَ بِها.

ووصفوا له صفةَ أبي‌مسلمٍ وما رَأَوا مِن ذَكاءِ عَقْلِهِ وَفَهْمِهِ وَحُسْنِ بَصَرِهِ وَجَوْدَةِ ذِهْنِهِ وَحُسْنِ مَنْطِقِه.

فَسَألَهُم: أحُرٌّ هُوَ أمْ مَمْلُوكٌ؟

فقالوا: أمّا هُوَ فَيَزْعَمُ أنّهُ ابنُ عُمَيْرِ بنُ بُطَينِ العِجليُّ، وكانَتْ مِصّتُهُ كَيْتَ وكَيْتَ، ثمَّ فَسَّرُوا له ما حُكِيَ لَهُمْ مِن أمْرِهِ ...

فانصَرَفَ القومُ نَحوَ خراسانَ ومَرُّوا بِواسط، ولَقُوا عيسى ومعقل ابنَي إدريس، فَأَخْبَرُوهُمَا بحاجةِ الإمامِ إلَى أبِي‌مسلمٍ وسَألُوهُما بَيْعَهُ مِنْهُم.

فَزَعَمُوا أنّهُما وَهَباهُ لَهُ.

فَوَجَّهَ بِهِ الْقَوْمُ إلى الإمامِ، فَلَمّا رَآهُ تَفَرَّسَ فِيهِ الخَيْرَ ... فَجَعَلَهُ الرَّسولَ فيما بَينَهُ وَبَيْنَهُم.[۱۲۹]

توضیح

بَدْءُ أبي‌مسلم: آغاز [کارِ] ابومسلم

بِماهِ البَصْرَةِ: در نهاوند

أنَّهُ: که او

كانَ مملوكاً لِعيسى ومَعْقِل: بردهٔ عیسی و معقل بود. (حرف اضافهٔ «لِـ» گاه به معنای کسرهٔ اضافهٔ فارسی و دالّ بر ملکیّت است.)

نَشَأَ: پرورش یافت، رشد کرد، ... گردید.

ذَهِن: زیرک (بر وزن خَشِن: صفت مشبّهه است.)

نَزَلَ مِنْهُما مَنْزِلَةَ الْوَلَدِ: نزد آنان جایگاهی همچون فرزند یافت/ برای آنان همچون فرزند بود.

وَلَّى مَكَانَهُ ... : به جای او گماشت ...

كانَ لا يَدَعُ: ترک نمی‌کرد (از «وَدَعَ، يَدَعُ» به معنای «تَرَكَ، يَتْرُكُ» و «وَذَرَ؛ يَذَرُ»)

مُوالاة ومَوَدَّة: دوستی و محبّت

۱۲۹. احمد بن داود الدینوری، *الأخبار الطوال*، ص ۳۷۸ ـ ۳۷۷.

إلاّ بَعَثَ إلَيهِ: مگر آنكه او را احضار می‌كرد.
بِواسط:[130] در شهر واسط
بَلَغَهُ أمْرُ عيسى ومَعْقِل: خبر عيسی و معقل به او رسيد.
أشْخَصَهُما: آن دو را با خود بُرد/ آن دو را احضار كرد.
فِيمَنْ حُبِسَ مِنَ الشّيعةِ: در جمع شيعيان زندانی/ همراه با ديگر شيعيان زندانی («مِنْ» در اين جمله، بيانيّه است.)
دُعَاة: جمع «داعِي»، مبلّغ، داعی
جَعَلُوا طريقَهم على مدينةِ واسط: راه خود را از شهر واسط قرار دادند/ از راه واسط رفتند.
لَقُوا مَن كانَ فيه من الشّيعةِ: شيعيانی را كه در آنجا بودند، ديدار كردند («مِنْ» در اين جمله، بيانيه است.)
أعْجَبَهُمْ ما رَأَوْا ...: از آنچه ديدند، خوششان آمد/ آنچه ديدند، آنان را خوش آمد. (در كاربرد دقيق اين فعل در عربی، به ويژه در قياس با مفهوم آن در فارسی، يعنی معنای «خوش آمدن از كسی يا چيزی»، بايد دقت كرد؛ زيرا واژهٔ «از»، كه در ترجمهٔ فارسی آن وجود دارد، در عربی يافت نمی‌شود؛ افزون بر اينكه در ترجمهٔ فارسی جای فاعل و مفعول، به نوعی عوض می‌شود. بنابراين، جملهٔ «أعْجَبَنِي عليٌّ» يعنی: من از علی خوشم آمد. بر همين قياس، جملهٔ «لماذا لَمْ يُعْجِبْكَ كلامُهُ؟» يعنی چرا از سخن او خوشت نيامد. دقت كنيد!)
اِستبصار: بصيرت و بينش
نَزَلَ هؤلاءِ النَّفَرُ بَعْضَ الفَنادِق: اين گروه در يكی از مسافرخانه‌های واسط منزل كردند. (واژهٔ «بعض» گاه در متون عربی، به ويژه در متون كهن، به معنای «يكی» به كار می‌رود.)
كانَ يَخْتَلِفُ إليهم: نزد آنان آمد و شد می‌كرد.
طُولَ مُقَامِهِمْ: در [تمامِ] مدّتِ اقامت آنان
سَأَلُوهُ عَنْ أمره: راجع به چگونگی كار او پرسيدند (سَأَلَهُ عَنْ ...: جويای احوال كسی شدن/ سراغ كسی را گرفتن)
شَخَصَ: حركت كرد/ رهسپار شد/ عزم سفر كرد.
وَافَاهَا الإمامُ محمّدُ بنُ عليٍّ [عليه السّلام]: امام محمد باقر (عليه السلام) به آنجا آمده بود/ امام محمد باقر (عليه السلام) به آنجا رسيده بود.
بِمَا غَرَسوا به في جميع خراسانَ مِنَ الغَرْس: از نهالهايی كه در سراسر سرزمين خراسان كاشته‌اند. (كنايه از كوشش‌هايی كه برای فراهم كردن زمينهٔ ترويج امامت در خراسان از خود نشان داده بودند.)
مَرَّ بِهِ: از آنجا گذشت («مَمَرّ» در اين جمله، مصدر ميمی و به معنای گذشتن و عبور كردن است.)
إخوانِهم المُحَبَّسِين بِها: برادران زندانی آنان در آنجا (موصوف و صفت گسسته)
جَوْدَةِ ذِهنه: خوش‌حافظگی او/ هوش و ذكاوت بالای او
حُسنِ مَنْطِقه: خوش‌سخنی او («مَنْطِق» در اين جمله، مصدر ميمی و به معنای سخن گفتن است.)
كَيْتَ وكَيْتَ: چنين و چنان (از جمله واژه‌های مبنی در عربی)
سَأَلُوهُما بَيْعَهُ مِنهُم: از آن دو خواسته‌اند او را به آنان بفروشند. («سَألَ» گاه دومفعولی است: «هُما» مفعول نخست و «بَيْعَ» مفعول دوم آن است.)
زَعَمُوا أنَّ: می‌گويند كه ...؛ نقل است كه ...

---

۱۳۰. شهری است در عراق كه در ميان كوفه و بصره قرار دارد و به همين سبب آن را «واسط» ناميده‌اند.

وَهَباهُ لَهُ: آن دو او را به وی بخشیدند / هبه کردند.
وَجَّهَ بِهِ إلی ...: او را به ... فرستاد.
تَفَرَّسَ فِیهِ الخَیْرَ: نشانه‌های خیر و نیکی را در وی دید.
جَعَلَهُ الرَّسُولَ: او را فرستاده قرار داد/ او را نمایندهٔ [خود] ساخت.

چکیده

- ✓ شاخه‌های زمانهای کلی گذشته، حال و آینده در برخی موارد در زبانهای گوناگون با یکدیگر تفاوت دارند و ممکن است نتوان برای برخی از آنها معادلی در زبانهای دیگر به صورت کامل یافت.
- ✓ در زبان فارسی به مجموعهٔ افعالی که بر وقوع یا احتمال وقوع کاری در گذشته دلالت می‌کنند، افعال ماضی می‌گویند که مشهورترین آنها عبارت‌اند از: ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی استمراری و ماضی التزامی.
- ✓ در زبان فارسی، ماضی ساده به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع کار یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند و معادل معنایی آن در زبان عربی، در بیشتر موارد، فعل ماضی ساده است.
- ✓ در مواردی خاص، حرف «قَدْ» با فعل ماضی ساده به کار می‌رود، ولی تغییری در معنای آن به وجود نمی‌آورد. در این موارد کارایی حرف «قَد» تنها تأکید بر وقوع فعل و نشان دادن نزدیکی فعل ماضی به زمان حال است.
- ✓ منفی کردن ماضی ساده در عربی به دو شکل ممکن است: آوردن «ما» یا «لا»ی نفی بر آن و آوردن «لَمْ» به همراه فعل مضارع مجزوم.
- ✓ در زبان فارسی، ماضی نقلی به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع کار یا پدید آمدن حالتی در گذشته دلالت می‌کند، ولی اثر یا نتیجهٔ آن تا زمان حال ادامه پیدا کرده است. معادل آن در زبان عربی در بیشتر موارد «قَد + فعل ماضی» است.
- ✓ منفی کردن ماضی نقلی در عربی به دو شکل ممکن است: کاربرد «لَمْ» یا «لَمّا» به همراه فعل مضارع مجزوم و کاربرد «لَمْ» یا «لَمّا» به همراه فعل مضارع مجزوم + بَعْدُ.
- ✓ در زبان فارسی، فعل ماضی بعید به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع کار یا پدید آمدن حالتی در گذشتهٔ دور یا پیش از عمل دیگری در زمان گذشته دلالت می‌کند و معادل آن در زبان عربی، در بیشتر موارد، «کانَ + قَد + فعل ماضی» است.
- ✓ در مواردی، از به کار بردن یکی از مشتقّات وصفی، به ویژه اسم فاعل و اسم مفعول، پس از فعل ناقص «کانَ»، می‌توان مفهوم ماضی بعید را در زبان عربی به دست آورد.
- ✓ منفی کردن ماضی بعید در زبان عربی، اغلب به دو شکل ممکن است: کاربرد «مای نافیه + کانَ + قَد + فعل ماضی» و کاربرد «لَمْ یَکُنْ + قَدْ + ماضی» البته در این حالت گاه حرف «قَد» حذف می‌شود.

جلسهٔ نهم

ترجمهٔ جمله‌ها (۳)
انواع جمله از نظر زمان
ماضی استمراری و ماضی التزامی

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ساختار افعال ماضی استمراری و ماضی التزامی در زبان عربی و معادلهای فارسی آنها؛
- ✓ مهم‌ترین موارد کاربرد فعل ماضی در مفهوم زمانهای حال و آینده.

درآمد

در جلسهٔ گذشته، با معادلهای ماضی ساده، ماضی نقلی و ماضی بعید و مهم‌ترین موارد کاربرد آنها در زبان عربی آشنا شدیم. اکنون می‌خواهیم معادلهای ماضی استمراری و ماضی التزامی و مهم‌ترین موارد کاربرد آنها را در زبان عربی بشناسیم. یادآوری می‌کنیم که در این دروس، تقسیم فعل ماضی به گونه‌هایی مانند «ساده، نقلی، بعید، استمراری و التزامی»، تنها برای تسهیل آموزشِ انواع کاربردهای فعل ماضی و معادلهای فارسی آنها است وگرنه، چنان‌که پیش‌تر گفته‌ایم، این تقسیم‌بندی در دستور زبان عربی سابقه ندارد.

ماضی استمراری

در زبان فارسی، به فعلی ماضی استمراری گفته می‌شود که بر تکرار کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند و معادل معنایی آن در زبان عربی، در اکثر موارد، از ترکیب «کانَ + فعل مضارع» به دست می‌آید؛ مانند:

ـ در آن سالها، ما معمولاً به کتابخانه می‌رفتیم؛ في تلكَ الأعوام كنّا نَذْهَبُ إلى المكتبةِ عادةً.[131]

ـ آنان گمان می‌کردند که فاطمه اینجا نیست؛ كانوا يَظُنُّون/ كانَ يُخَيَّلُ إلَيْهِم[132] أنَّ فاطمةَ لَيْسَتْ هُنا.

ـ فاطمه در جستجوی علم و دانش، به دانشکده می‌آمد؛ كانَت فاطمةُ تَأتي إلى الكُلّيّةِ طَلَباً[133] لِلعِلْمِ والمَعْرِفَةِ.

---

۱۳۱. عادةً: معمولاً، طبق عادت.

۱۳۲. خُيِّلَ إلَيْهِ: پنداشت، گمان کرد (این فعل در معنای خود، در اکثر قریب به اتّفاق موارد، صرفاً به صورت مجهول و مفرد ماضی یا مفرد مضارع به کار می‌رود و ضمیری که پس از حرف جرّ «إلی» می‌آید، تعیین‌کنندهٔ صیغهٔ فعل محسوب می‌گردد: خُيِّلَ إليها: پنداشت؛ خُيِّلَ إليكَ: پنداشتی، خُيِّلَ إلَيكُم: پنداشتید، خُيِّلَ إلَيْنا: پنداشتیم).

۱۳۳. طَلَباً: در طلبِ، در جستجوی، با هدف به دست آوردنِ (مفعولٌ له/ لأجله).

ـ مادرش در دانشکدهٔ ادبیات، فلسفه می‌خوانْد؛ كانَتْ أمُّهُ تَدْرُسُ الفَلْسَفَةَ في كُلّيّةِ الآداب.
ـ کنارش می‌ایستادم و به سخنان او گوش می‌سپردم؛ كُنْتُ أقِفُ بِجَانِبِهِ وأُصْغِي/ أسْتَمِعُ إلَى[١٣٤] كَلامِه.
ـ به چشمان خود می‌دیدم که غم و اندوهش، رؤیاهای گلگون او را فرو می‌بلعد؛ كُنْتُ أرَى بِمِلْئِ عَيْنَـيَّ[١٣٥] أنَّ أحْزَانَه تَبْتَلِعُ أحْلامَهُ الْوَرْدِيَّةَ.

گفتنی است در ساختار متداولِ ماضی استمراری، گاه به جای فعل مضارع، اسـم فاعـل یـا اسـم مفعـول می‌نشیند و همان مفهوم به دست می‌آید؛ مانند:
ـ أكُنْتَ ذَاهِباً إلَى الْمَدْرَسَةِ كُلَّ يَوْمٍ؟ آیا هر روز به مدرسه می‌رفتی؟
ـ كُنْتَ مَنْصُوراً؛ یاری می‌شدی.

منفی کردن فعل ماضی استمراری به دو صورت ممکن است:
۱ـ آوردن «مَا كَانَ»/ «لَمْ يَكُنْ» همراه با مضارعِ فعلِ مورد نظر؛ مانند: مَا كَان يَـسْمَعُ: نمـی‌شـنید؛ مَـا كُنْـتَ تَدْرِي: نمی‌دانستی؛ لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ: نمی‌دانست؛ لَمْ أكُـنْ أسْـألُ: نمـی‌پرسـیدم؛ لَـمْ يَكُونُـوا يُـساعِدُونَ: کمـک نمی‌کردند؛ ما كُنْتُمَا تَتَجَنَّبَانِ: خودداری نمی‌کردید.
۲ـ آوردن «مَا كَانَ»/ «لَمْ يَكُنْ» همراه با اسم فاعل یا اسم مفعولِ فعلِ مـورد نظـر؛ ماننـد: مَـا كـانَ ضَـارِباً: نمی‌زد؛ لَمْ يَكُنْ مُصْغِياً إلَيْهِ: به او گوش نمی‌داد؛ ما كانَ ناظِراً إلَيْهِ: به او نمی‌نگریست؛ لَمْ يَكُنْ مُرْغَماً عَلَـى[١٣٦] ذلكَ الأمْرِ: وادار به آن کار نمی‌شد.

نمونه‌هایی از کاربرد ماضی استمراری در زبان عربی

ـ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ؛[١٣٧] کافران اهـل کتـاب و مشرکان، [از تو] دست بر نمی‌داشتند، تا اینکه دلیل آشکار فرا رسد.
ـ وكانَتِ الأخْبَارُ تَأتِيهَا مِنْ بَغْدَادَ مُتَواصِلَةً؛[١٣٨] اخبار، پیوسته از بغداد به او می‌رسید.
ـ كانَتْ تِلْكَ الطَّنّاتُ النُّحَاسِيَّةُ تَخْتَرِقُ لَوْحَ صَدْرِي كَالْمَسَامِير؛[١٣٩] آن زنگهای مسی، صفحهٔ سینهٔ مرا همچـون میخ می‌شکافت.
كانَ يُمَثِّلُ فِيهِ مَوْقِفَ الوِدَاعِ الَّذِي جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ أُمِّهِ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ؛[١٤٠] در آن [اثر]، صـحنهٔ وداعـی را بـه تصویر می‌کشید (نشان می‌داد) که در ساحل دریا، میان او و مادرش اتّفاق افتاده بود.
ـ وكَانَ سَعِيدٌ يَتَكَلَّمُ وَعَيْنَا أسْمَاءَ شَاخِصَتَانِ إلَى تِلْكَ النَّارِ الْمُوقَـدَةِ؛[١٤١] سـعید [همچنـان] سـخن مـی‌گفـت و چشمان «اسماء» به آن آتش فروزان دوخته شده بود.

---

۱۳٤. اِسْتَمَعَ إلى؛ أصْغَى إلى: گوش دادن به ... .
۱۳۵. بِمِلْءِ عَيْنَيَّ: با دو چشم خود.
۱۳٦. أرْغَمَهُ على ...: وادار کردن به چیزی (= أجْبَرَهُ عَلَى ...).
۱۳۷. بیّنه/ ۱.
۱۳۸. جرجی زیدان، *شجرة الدرّ*، ص ۷۷.
۱۳۹. جبران خلیل جبران، *البدائع والطرائف*، ص ۵۸۷ (مَسامِير: جمع مِسْمَار؛ میخ).
۱٤۰. مصطفی لطفی منفلوطی، *العَبرات*، ص ۳۲.
۱٤۱. جرجی زیدان، *عذراء قريش*، ص ۱۲۳.

ـ كَانَتِ الأَرْضُ تَبْدُو[١٤٢] مِنْ تَحْتِنَا بَعِيدَةً والأَشْيَاءُ تَلوحُ[١٤٣] لَنَا صَغِيرَةً ضَئِيلَةً[١٤٤]؛[١٤٥] زمین زیر پای ما، دور به نظر می‌آمد و همه چیز در چشم ما کوچک و خرد جلوه می‌کرد.

ماضی التزامی

در زبان فارسی، به فعلی ماضی التزامی گفته می‌شود که بر امکان و احتمال وقوع کاری یا پدید آمـدن حـالتی در زمان گذشته دلالت کند[١٤٦] و معادل معنایی آن در زبان عربی، از چنین ترکیبی به دست می‌آید: مفـاهیمی مانند احتمال/ دوست داشتن/ امید داشتن[١٤٧] + يَكون/ أنْ يَكونَ + قَدْ + فعل ماضی[١٤٨] مانند:

ـ کاش احمد در امتحان عربی قبول شده باشد؛ لَيْتَ أَحْمَدَ يَكُونُ قَدْ نَجَحَ في امْتِحانِ العَرَبِيّة.[١٤٩]

ـ شاید مریم به کتابخانهٔ دانشگاه تهران رفته باشد؛ لَعَلَّ مَرْيَمَ تَكون/ أنْ تَكْونَ[١٥٠] قَدْ ذَهَبَتْ إِلَى مَكْتَبَةِ جامِعَـةِ طهرانَ.

ـ چه بسا ما منظور او را فهمیده باشیم؛ رُبَّما نَكْونُ قَدْ فَهِمْنَا ما قَصَدَهُ.

ـ احتمال دارد که به آنچه خواسته‌ای، رسیده باشی؛ يُحْتَمَلُ أنْ تَكُونَ قَد أدْرَكْتَ ما أَرَدْتَهُ.

ـ دوست دارم که استاد عربی به کلاس آمده باشد؛ أَوَدُّ أَنْ يَكُونَ أستاذُ العَرَبِيّةِ قَد جَاءَ إِلَى الصَّفِّ.

ـ چرا امیدواری که فاطمه در حلّ آن مسئلهٔ علمی اشتباه کرده باشد؛ لِماذا تَرْجُو أنْ تَكُونَ فَاطِمَةُ قَـد أَخْطَـأَتْ في حَلِّ تِلْكَ الْمُشْكِلَةِ الْعِلْمِيَّةِ؟

با این همه، باید توجه داشت که در مواردی، حرف «قَد» از ساختار ماضی التزامی عربی حذف مـی‌شـود،

١٤٢. بدا ـُ: به نظر رسیدن، ظاهر شدن.

١٤٣. لاحَ ـُ: به نظر رسیدن، ظاهر شدن.

١٤٤. ضَئیل: ناچیز، کوچک، خُرد.

١٤٥. محمد محمدی، *درس اللغة والأدب*، ص ١٥٥.

١٤٦. به طور کلی، افعال التزامی جملات پیرو را شکل می‌دهند که پیوسته متمم و مکمل جملهٔ اصلی به شمار می‌روند. برای نمونه در عبارت «مریم می‌ترسد که احمد رفته باشد»، جملهٔ «مریم می‌ترسد» جملهٔ اصلی و جملهٔ «احمد رفته باشد» جملهٔ پیرو است.

١٤٧. این مفاهیم گاه با افعالی همچون «يُحْتَملُ، يَوَدُّ و يَرْجُو» و گاه با حروفی همچون «لَيْتَ، لَعَلَّ و رُبَّما» به دست می‌آیند.

١٤٨. در موارد استثنایی،می‌توان از ترکیب «إنْ شرطیه + يَكُنْ (به صورت مجزوم) + قَد + ماضی فعل مورد نظر» نیز مفهوم ماضی التزامی را به دست آورد؛ مانند: «إنّي أراكُم هُناكَ، إنْ تَكونوا قَد جِئتُم»؛ من شما را آنجا خواهم دید؛ اگر آمده باشید.

١٤٩. هرگاه منظور از واژه‌هایی همچون «عربی، انگلیسی، فارسی و فرانسه»، زبانهای عربی، انگلیسی، فارسی و فرانسه باشد، معادل عربی آنها عموماً همراه با الف و لام تعریف و به صورت اسم منسوب مؤنث می‌آید: «العربيّة، الإنجليزيّة، الفارسيّة و الفرنسيّة».

١٥٠. پس از «لَعَلَّ» و اسم آن، فعل مضارع هم می‌تواند بدون «أن ناصبه» و به صورت مرفوع به کار رود؛ مانند آیهٔ شریف (لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً) (طلاق/ ١) و هم به صورت منصوب و همراه با «أن ناصبه»؛ مانند: «لَعَلّي أنْ أُرِيحَكُنَّ مِنَ الأسَدِ» (ابن مقفّع، *كليلة و دمنه*، ص ٨٣).

بدون آنکه تغییری در مفهوم آن پدید آید؛ مانند: إنّي[151] أوَدُّ كَثيراً أنْ يَكُونَ الكاتِبُ فيما كَتَبَ[152] أشَارَ إلَى أنَّ الإسلامَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ التَّطَرُّفِ[153] وَالخُشُونَةِ؛ دوست دارم آن نویسنده در نوشتهٔ خود، به این [نکته] اشاره کرده باشد که در اسلامِ راستین چیزی (نمودی) از افراطی‌گری و خشونت وجود ندارد.

ماضی التزامی را در زبان عربی، این‌گونه می‌توان منفی کرد:

احتمال/ دوست داشتن ... + لا يَكونُ / ألاّ (أنْ لا) يَكونَ + قَد + فعل ماضی

مانند:

ـ لَيْتَ أحمدَ لا يَكونُ قَدْ رَسِبَ[154] في الامتحانِ؛ کاش احمد در امتحان مردود نشده باشد.

ـ لَعَلَّهُ لا يَكونُ/ ألاّ يَكونَ قَد ذَهَبَ إلى القاعَةِ[155] لاسْتِمَاعِ المُحَاضَرَةِ؛[156] شاید او برای گوش دادن به سخنرانی، به تالار نرفته باشد.

ـ إنّهُ يَرجُو ألاّ يَكُونَ المُعَلّمُ قَد جاءَ إلى الصَّفِّ؛ او امیدوار است که معلّم به کلاس نیامده باشد.

ـ هَلْ يُمْكِنُ ألاّ يَكُونَ قَد وَصَلَ إلى الْمَدْرَسَةِ؛ آیا ممکن است که به مدرسه نرسیده باشد؟

ـ ألا يُحْتَمَلُ ألاّ يَكُونَ قَدِ اشْتَرَكَ في الامْتِحَانِ؟؛ آیا احتمال نمی‌رود او در امتحان شرکت نکرده باشد.

ـ رُبَّمَا لا يَكُونُ الأُستاذُ قد رَأى ذَلِكَ الخَطَأَ؛ چه بسا استاد آن اشتباه را ندیده باشد.

نمونه‌هایی از کاربرد ماضی التزامی در زبان عربی

ـ وَقَدْ كَرِهْتُ أنْ يَكُونَ قَدْ جَالَ في ذِهْنِكُمْ أنّي أحِبُّ الإطْراءَ؛[157] و من [همواره] زشت دانسته‌ام که به ذهن شما خطور کرده باشد که تعریف و تمجید را دوست دارم.

ـ نَرْجُو أنْ نَكُونَ قَدْ وُفِّقنَا إلَى إرْضَاءِ حاجَتِهِم وَقُمْنَا[158] لَهُمْ[159] بِواجِبٍ مِنْ واجِباتِنا؛[160] امیدواریم که در برآوردن نیاز آنان موفق شده باشیم و یکی از وظایف خود را در قبال آنان انجام داده باشیم.

---

۱۵۱. «إنَّ» عموماً؛ به ویژه در متون کهن، بر مفهوم تأکید دلالت می‌کند و استعمال آن در آغاز جملهٔ اسمیّه، نوعی زیبایی نیز به آن می‌بخشد؛ امّا در متون معاصر، تقریباً فاقد معنای تأکید است و گویی صرفاً برای شروع ادیبانهٔ جمله است و از همین رو، چه بسا در ترجمهٔ فارسی، معادلی در برابر آن قرار نمی‌گیرد.

۱۵۲. فيما كَتَبَ/ فيما كَتَبَهُ: در نوشتهٔ خود، در کتاب خود، در آنچه نوشته است.

۱۵۳. تَطَرُّف: افراط، تندروی؛ المُتَطَرِّفونَ: افراطیّون، تندروها.

۱۵٤. رَسِبَ ـَـ: رفوزه شدن، مردود شدن.

۱۵۵. قاعَة: تالار، سالن اجتماعات.

۱۵٦. مُحاضَرَة: سخنرانی.

۱۵۷. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۱٦.

۱۵۸. قَامَ ـُـ بِـ ...: کاری را انجام دادن، به کاری پرداختن.

۱۵۹. لِـ افزون بر معانی دیگرش، گاه به معنای «در برابر، در قبال، در مقابِلِ ...» نیز به کار می‌رود.

۱٦۰. محمد محمّدی، *درس اللغة و الأدب*، ص ٥.

ـ عَادَتْ أسْمَاءُ، وَهِيَ تُفَكِّرُ في مُحَمَّدِ [بْنِ أبِيبَكْرٍ]، وَخَافَتْ أنْ تَكُونَ غَيْرَتُهُ[161] مِنْ مِرْوانَ [بْنِ الْحَكَمِ] قَدْ حَمَلَتْهُ عَلَى مُناهَضَةِ[162] عُثْمَانَ؛[163] اسماء در حالی [از آنجا] بازگشت که به محمد بن ابی‌بکر می‌اندیشید و [در دل] هراس داشت که حسادتش نسبت به مروان بن حَکَم، او را به ستیز علیه عثمان وادار کرده باشد.

ـ قَالَ ... أظُنُّهُ خَرَجَ [فَأجابَ:] لا يُمْكِنُ أنْ يَكُونَ قَدْ خَرَجَ، يَنْبَغِي أنْ تُحْضِرَهُ تَوّاً[164] السَّاعَةَ؛[165] گفت ... گمان می‌کنم خارج شد و جواب داد: امکان ندارد خارج شده باشد. شایسته است که (باید) او را هم‌اینک بلافاصله، حاضر کنی.

ـ فَخافَتْ [مَيْمُونَةُ] أنْ يَكُونَ [بهزادُ] قَدْ نَدِمَ عَلَى مَا قَالَهُ، فَنَظَرَتْ إلَيْهِ وَقَدِ امْتَزَجَتْ فِي عَيْنَيْهَا مَلامِحُ[166] الخَوْفِ والرَّجاءِ؛[167] در این هنگام، میمونه ترسید که بهزاد از سخن خود پشیمان شده باشد. از این رو، در حالی که نشانه‌های بیم و امید در چشمانش با هم در آمیخته بودند، به او نگریست.

ـ مِنَ الْمُمْكِنِ أنْ تَكُونَ هَذِهِ الْمَقَالَةُ الْعِلْمِيَّةُ قَدْ نُشِرَتْ فِي بَعْضِ[168] الْمَجَلاّتِ الْعَرَبِيَّةِ؛ ممکن است این مقالهٔ علمی، در یکی از مجلات عربی منتشر شده باشد.

ملاحظه

۱ـ فعل ماضی، در برخی موارد، بر مفهوم زمان حال دلالت می‌کند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

ـ در آغاز قصّه‌ها، با تعابیری همچون «قالُوا، قِيلَ، حُكِيَ، حَكَوْا و زَعَمُوا» که همگی یعنی «می‌گویند که .../ نقل است که ...»؛

ـ در آغاز جملاتی که دربارهٔ خداوند متعال است که «گذشته» در این باره، بی‌معنا است؛ مانند این آیهٔ مبارک: وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً ؛[169] خداوند دانای فرزانه است.

ـ در آغاز جملاتی که بیانگر اندیشه‌ای مستمرّند؛ مانند این آیهٔ شریف إنَّ الْبَاطِلَ كانَ زَهُوقاً ؛[170] آری، باطل همواره نابودشدنی است.

۲ـ فعل ماضی، در مواردی، بر مفهوم زمان آینده دلالت می‌کند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

ـ پس از ادوات شرط، همچون «إنْ، مَنْ، ما، إذا و لَوْ»؛ مانند این آیات شریف:

---

۱٦۱. غَارَ ـَـ غَيْرَةً مِنْ ...: حسد ورزیدن به ...، رشک بردن به ... .

۱٦۲. مُناهَضَة: نزاع، معارضه، ستیز.

۱٦۳. جرجی زیدان، *عذراء قریش*، ص ٥٦.

۱٦٤. تَوّاً: بلافاصله، مستقیماً، یکراست.

۱٦٥. جرجی زیدان، *شجرة الدرّ*، ص ١٥٥.

۱٦٦. مَلامِح: آثار، نشانه‌ها؛ ملامحُ الوَجه: خطوط چهره.

۱٦٧. جرجی زیدان، *الأمين و المأمون*، ص ٩٣.

۱٦٨. واژهٔ «بعض»، معادل «برخی» است و به معنای «یکی» نیز فراوان به کار می‌رود؛ به ویژه در متون کهن.

۱٦٩. نساء/ ١٧.

۱٧٠. اسراء/ ٨١.

وَ لَوْ قاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ ؛[١٧١] و اگر کافران به جنگ با شما برخیزند، قطعاً آنان پشت خواهند کرد.

إذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ ؛[١٧٢] چون آن واقعه، وقوع یابد.

وَ إِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا ؛[١٧٣] و اگر شما بازگردید، ما نیز باز خواهیم گشت.

ـ در سیاق جملات دالّ بر مفهوم دعا و نفرین؛ مانند: «رَحِمَهُ اللهُ، لَعَنَهُ اللهُ، حَيَّاكَ اللهُ، لا غَفَرَ اللهُ لَهُ، بارَكَ اللهُ» که به ترتیب یعنی «خدا او را رحمت کند، خدا او را لعنت کند، زنده باشی، خدا او را نیامرزد و خداوند برکت بدهد».

ـ پس از «ما»ی مصدریّهٔ ظرفیّه؛ مانند این آیهٔ شریف: خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ[١٧٤] السَّماوَاتُ وَ الأَرْضُ ؛[١٧٥] تا آسمانها و زمین پا برجا است، در آن ماندگار خواهند بود.

ـ در آغاز جملاتی که بر وقوع امری حتمی در آینده دلالت می‌کنند؛ مانند این آیهٔ مبارک: وَ نُفِخَ فِى الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِى السَّماواتِ وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ ؛[١٧٦] و در صور دمیده می‌شود و هرکه در آسمانها و زمین است، بیهوش درمی‌افتد.

نمونه‌ای از متون معاصر برای ترجمه

كانَ الإسلامُ قد خَلَقَ مُجتَمَعاً جَديداً علی أساسٍ غَيرِ الّذي عَرَفَهُ النّاسُ مِنْ قَبْلُ، وَوَضَعَ مِعْياراً آخَرَ لِلتَّفاضُلِ غَيرَ شَرَفِ الْمَوْلِدِ وَالْجِنْسِ، وَلَمْ يَدَعْ هُناكَ مَجالاً لِلاعْتِزازِ بِاللَّوْنِ وَالدَّمِ وَالطَّبَقَةِ وَالثَّرْوَةِ وَمَا شَاكَلَ، وَكانَ ذلكَ مِنْ الْعَوامِلِ الرَّئيسيَّةِ الّتي مَهَّدَتِ السَّبيلَ أمامَ رُقْعَةٍ واسِعَةٍ مِنَ الأرضِ وبينَ أمَمٍ مُتَباعِدَةٍ؛ كانَ الإسلامُ دينَ هذا الْمُجْتَمَعِ وكانَتِ الْعَرَبِيّةُ لُغتَهُ، مِنْ دُونِ أنْ يَكُونَ لَها طابِعٌ قوميٌّ خاصٌّ وَلكِنْ سُرعانَ ما تَغَيَّرَتِ الْحالَةُ وَأَصْبَحَتِ الخِلافَةُ في عصرِ الأمَويِّينَ ذاتَ صِبْغَةٍ عَرَبِيّةٍ بارِزَةٍ ... .

وَأَخَذَ الإيرانيّونَ مُنْذُ ذلكَ الحينِ ـ مع إخْلاصِهِمْ لِلدّينِ الإسلاميِّ وَحُبِّهِمْ لِلُّغَةِ العَرَبيّةِ ـ يُكافِحُونَ ... هذا التَّيّارِ في الْمُجتَمَعِ الإسْلاميِّ مِن ناحيةٍ وَيَعْمَلُونَ بِكُلِّ ما لَدَيْهِمْ مِنَ الوَسائِلِ لِلْحُصُولِ عَلَى استقلالِ بِلادِهِمْ مِن ناحيةٍ أخرَى، وَأَدَّى ذلكَ وَغَيْرُهُ مِنَ الْعَوامِلِ إلى ظُهورِ تَحَوُّلٍ في الخِلافَةِ الإسلاميَّةِ وإلى إيجادِ دُوَلٍ مُسْتَقِلَّةٍ في البِلادِ الإيرانيّةِ، فأَصْبَحَتِ اللُّغَةُ الرَّسميَّةُ في تلكَ الدُّولِ فارسيّةً وَنالَتْ هذه اللُّغَةُ مِنْ عَطفِ الأدَباءِ وَالْكُتّابِ بعضَ ما نالَتْهُ اللُّغَةُ الْعَرَبِيّةُ مِن قَبْلُ. فَفَقَدَتِ الْعَرَبِيّةُ بِذلكَ نُفوذَهَا السّياسيَّ وَضَعُفَ تَدْريجاً اِنْتِشارُها في إيرانَ مِنْ ناحيَةِ الشِّعْرِ وَالْكِتابَةِ وَلَكِنَّها ظَلَّتْ ـ كَما هيَ ـ لُغَةَ الدّينِ ... وَظَلَّتْ لُغَةَ التّأليفِ بِجانِبِ اللُّغَةِ الْفارسيّةِ الّتي

---

١٧١. فتح/ ٢٢.

١٧٢. واقعه/ ١.

١٧٣. فتح/ ٨.

١٧٤ . «ما» در «مادامَ» از افعال ناقصه، همواره «ما»ی مصدریّهٔ ظرفیه به شمار می‌رود.

١٧٥. هود/ ١٠٧.

١٧٦. زمر/ ٦٨.

كانَتْ تَسيرُ مَعَ الْعَرَبيّةِ جَنْباً إلى جَنْبٍ طيلَةَ قُرُونٍ، فَكانَ بَعْضُ العُلَماءِ وَأَصْحابِ التّأليفِ مِنَ الإيرانيينَ يُؤلِّفُ فيهِما مَعاً مِن دُونِ فَرْقٍ عِنْدَهُ بينَهُما وَالْبَعْضُ الآخَرُ يَخْتارُ أَحَدَهُما فَيَكْتُبُ آثارَهُ إمّا بِالْفارسيّةِ أوْ بِالْعَرَبيَّةِ؛ فَأَصْبَحَتْ إيرانُ بِذلِكَ يَنْبُوعاً فَيّاضاً لِلْعُلُومِ والآدابِ وَمَصْدَرَ قُوَّةٍ وَثَرْوَةٍ لِلْعالَمِ الإسْلامِيِّ في مُخْتَلَفِ الْعُصُورِ حَتّى بَعْدَ انْفِصالِها السِّياسيِّ عَنِ الْخِلافَةِ الإسْلامِيَّةِ ... .

نَعَمْ ظَلَّتِ الْعَرَبيّةُ مُحْتَفِظَةً بِمَكانَتِها في الْمَعاهِدِ الدّينيّةِ في إيرانَ ولكنَّ حَصْرَها في تلكَ الْمَعاهِدِ والْمَساجِدِ أبْعَدَها شيئاً فَشيئاً عنِ الْحياةِ الْخارِجيّةِ وَقَطَعَ تدريجاً كُلَّ صِلَةٍ بينَها وبينَ هذِهِ الْحياةِ، فَلَمْ يَكُنِ الْغَرَضُ مِن دَرْسِ الْعربيّةِ في تلكَ الْمعاهِدِ والْمساجِدِ إقْدارَ الطُّلّابِ عَلَى التَّكَلُّمِ والْكِتابَةِ بِها، بَل وَلَمْ تُدَرَّسْ هذهِ اللُّغةُ لِذاتِها وَمِنْ حَيْثُ أنّها أداةٌ لِلتَّعبيرِ عَنِ الفِكرِ وَوَسيلةٌ مِنْ وَسائِلِ الْبَيانِ، وإنَّما كانَتْ تُدَرَّسُ مِنْ حَيْثُ هِيَ سَبيلٌ إلى غَرَضٍ آخَرَ وَهُوَ فَهْمُ النُّصوصِ الدّينيّةِ وَما أَلَّفَهُ رِجالُ الدّينِ في هذهِ اللّغةِ، وَاحْتَفَظَتْ تلكَ الْمَدارسُ بِأسْلُوبِها الْعَقيمِ حتّى في عَصرِ النّهْضَةِ الْحَديثَةِ ... .

توضیح

عَلَى أساسٍ غَيْرِ الَّذي عَرَفَهُ النَّاسُ مِنْ قَبْلُ: بر پایه‌ای نوین، بر پایه‌ای غیر از آنچه مردم پیش‌تر می‌شناختند/ شناخته بودند («غَيْرِ» از نظر نحوی، صفتِ «أساسٍ» به شمار می‌رود).

ـ شَرَف: امتیاز، فضل.

ـ المَوْلِد: زادگاه، وطن.

ـ الجِنْس: نژاد (مترادف با واژهٔ «العُنْصُر» در عربی؛ العُنْصُريّة: نژادپرستی، آپارتاید؛ الجنسيّة: ملّیت).

ـ لَمْ يَدَعْ: باقی ننهاد (از «وَدَعَ، يَدَعُ» به معنای «تَرَكَ، يَتْرُكُ»).

ـ مَجال: زمینه، فرصت.

ـ الاعتِزاز بِـ ...: بالیدن به ...، افتخار کردن به ... .

ـ وما شاكَلَ/ وما شاكَلَهُ: و چیزهای مانند آن؛ و چیزهای دیگری از این دست.

ـ مِنَ الْعَوامِلِ الرَّئيسيَّةِ: از جملهٔ عوامل اصلی («مِنْ» در این جمله، تبعیضیّه است که متناسب با جمله‌ای که در آن به کار رفته، به «یکی از، از جملهٔ، برخی ...، پاره‌ای از ...» و واژه‌های دیگری مانند آن ترجمه می‌شود. از نظر نحوی، نشانهٔ بعضیّه بودن «مِنْ»، این است که می‌توان به جای آن، واژهٔ «بعض» را قرار داد).

ـ مَهَّدَتِ السَّبِيلَ: راه را گشود، راه را هموار ساخت.

ـ مِن دُونِ أنْ يَكُونَ لها طابِعٌ قوميٌّ خاصٌّ: بدون آنکه ویژگی ملّی/ قومیِ خاصّی داشته باشد.

ـ سُرْعانَ ما: چه زود، خیلی زود، به زودی.

ـ أخَذَ الإيرانِيّونَ يُكافِحُونَ ... هَذَا التَّيّارِ: ایرانیان شروع به مبارزه با این جریان کردند؛ ایرانیان اندک‌اندک به مبارزه با این جریان پرداختند («أخَذَ» در این جمله، «فعل شروع» است که در حقیقت، در نقش فعل کمکی عمل می‌کند و خود، همواره به صورت فعل ماضی به کار می‌رود و فعل پس از آن همیشه مضارع است).

ـ بِكُلِّ مَا لَدَيْهِم مِنَ الْوَسَائِلِ: با تمام ابزارهای موجود؛ با تمام ابزارهایی که در اختیار داشتند («مِنْ» در این عبارت، «بیانیّه» است که پس از «ما»ی موصوله به کار رفته است).

ـ أدَّى إلى .../ اِنْتَهَى إلى ...: انجامید، منتهی شد، منجر شد.
ـ عطف الأدباء والکتّاب: توجّه ادیبان و نویسندگان («کُتّاب» جمع واژهٔ «کاتِب» به معنای «نویسندگان» است. این واژه، مفرد واژهٔ «کَتاتِیب» نیز به شمار می‌رود که در این صورت، به معنای «مکتب‌خانه» است؛ مانند: «وكَانَ مَنْظَرُ سَيِّدنَا عَجَباً في طَرِيقِهِ إلى الْكُتَّابِ وَإلى الْبَيْتِ صَبَاحاً وَمَسَاءً؛[177] شکل و شمایل معلّم ما هر صبح و عصر، در [میانهٔ] راه خود به مکتب‌خانه و منزل، عجیب بود).
ـ ظَلَّتْ: باقی ماند، بدل شد («ظَلَّ» از افعال ملحق به افعال ناقصه و به معنای «بَقِيَ» است که بر نوعی مفهوم «شدن» و «گردیدن» از افعال ربطی دلالت می‌کند و از نظر دستوری بر جملهٔ اسمیه وارد می‌شود و اسم خود را مرفوع باقی می‌گذارد و خبر خود را منصوب می‌کند.)
ـ جَنباً إلى جَنبٍ ...: دوشادوش، کنار.
ـ کانَ بعضُ العلماءِ ... يُؤَلِّفُ فِيهِما: گروهی از دانشمندان، به هر دو زبان تألیف می‌کردند («في» در این جمله و جملات مشابه آن، به معنای «به» است).
ـ يَنْبُوعاً فَيّاضاً للعُلومِ والآدابِ: چشمهٔ جوشانِ دانش و ادبیات.
ـ مَصْدَرَ قُوَّةٍ وَثَرْوَةٍ: منبع نیرو و دارایی.
ـ ظَلَّتِ العربيّةُ مُحتَفِظَةً بِمَكانَتِها: عربی همچنان جایگاه خود را حفظ کرد (حرف اضافهٔ «اِحْتَفَظَ»، «بِـ» است).
ـ المَعاهد: آموزشگاهها، مراکز علمی (جمعِ واژهٔ «مَعْهَد»).
ـ شَيئاً فَشَيئاً: اندک‌اندک، رفته‌رفته، به‌تدریج .
ـ إقدار الطّلاّبِ عَلَى التَّكَلُّمِ والكتابةِ بِها: توانا ساختن دانشجویان بر سخن گفتن و نوشتن به آن زبان.
ـ وَمِنْ حَيْثُ أنّها ...: و از آن جهت که ... .
ـ التّعبير عَنِ الفكرِ: بیان فکر، اظهار عقیده (حرف اضافهٔ «عَبَّرَ»، «عَنْ» است؛ عَبَّرَ عَنْهُ: آن را بیان کرد).
ـ إنَّما: بلکه («إنّما» هرگاه در آغاز جمله به کار رود، یعنی «صرفاً»، «تنها» و «فقط»؛ امّا میان دو جمله، در سیاق جملاتی شبیه جملهٔ بالا، به معنای «بلکه»است).
ـ النُّصوص الدّينيّة: متون دینی («نُصوص» جمع واژهٔ «نَصّ» به معنای متن).
ـ أسلُوبها العَقيم: روش نازای خود، روش ناکارآمد خود، روش بی‌ثمر خود.
ـ عصر النّهضةِ الحديثةِ: دورهٔ رنسانس، عصر نوزایی.

چکیده

- ✓ در زبان فارسی، به فعلی ماضی استمراری گفته می‌شود که بر تکرار کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند و معادل معنایی آن در زبان عربی، در بیشتر موارد، از ترکیب «کانَ + مضارع فعل مورد نظر» به دست می‌آید.
- ✓ در ساختار متداولِ ماضی استمراری، گاه به جای مضارع، اسم فاعل یا اسم مفعول می‌نشیند و همان مفهوم به دست می‌آید.
- ✓ منفی کردن فعل ماضی استمراری، به دو صورت ممکن است:

۱۷۷. طه حسین، *الأيّام*، ص ۳۳.

۱ـ آوردن «مَا كَانَ»/ «لَمْ يَكُنْ» همراه با مضارع؛

۲ـ آوردن «مَا كَانَ»/ «لَمْ يَكُنْ» همراه با اسم فاعل یا اسم مفعول.

- ✓ در زبان فارسی، ماضی التزامی، فعلی است که بر امکان و احتمال وقوع کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند و معادل معنایی آن در زبان عربی، از چنین ترکیبی به دست می‌آید: «مفاهیمی مانند احتمال/ دوست داشتن/ امید داشتن + يَكُونَ/ أنْ يَكُونَ + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر».
- ✓ در مواردی، حرف «قَد» از ساختار ماضی التزامی عربی حذف می‌شود؛ بدون آنکه تغییری در مفهوم آن پدید آید.
- ✓ منفی کردن ماضی التزامی در زبان عربی، به این شکل است: «احتمال/ دوست داشتن ... + لا يَكُونَ/ ألاّ (أنْ لا) يَكُونَ + قَدْ + ماضیِ فعلِ مورد نظر».
- ✓ فعل ماضی، در برخی موارد، بر مفهوم زمان حال دلالت می‌کند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: در آغاز قصه‌ها، با تعابیری همچون «قَالُوا، قِيلَ، حُكِيَ، حَكَوْا و زَعَمُوا»؛ در آغاز جملاتی که دربارهٔ خداوند متعال است که «گذشته» در این‌باره، مورد او بی‌معنا است؛ و در آغاز جملاتی که بیانگر اندیشه‌ای مستمرند.
- ✓ فعل ماضی، در مواردی نیز، بر مفهوم زمان آینده دلالت می‌کند. مهم‌ترین این موارد عبارت‌اند از: پس از ادوات شرط همچون «إنْ، مَنْ، مَا، إذا و لَوْ»؛ در سیاق جملاتِ دالّ بر مفهوم دعا و نفرین؛ پس از «ما»ی مصدریّهٔ ظرفیّه و در آغاز جملاتی که بر وقوع امری حتمی در آینده دلالت می‌کنند.

جلسهٔ دهم

ترجمهٔ جمله‌ها (٤)
انواع جمله از نظر زمان (٣)
مضارع اخباری و التزامی؛ آینده

هدف درس

✓ آشنایی با ساختار افعال مضارع اخباری و آینده در زبان عربی و معادلهای فارسی آنها.

درآمد

در دو جلسهٔ پیشین با انواع جملاتی که افعال به‌کاررفته در آنها با افعال ماضی ساده، نقلی، بعید، استمراری و یا التزامی در زبان فارسی انطباق دارند، آشنا شدیم. اکنون قصد ما این است که به بررسی کلّی ساختار جملاتی در زبان عربی بپردازیم که مفهوم مضارع اخباری، التزامی و آینده را در زبان فارسی به ذهن می‌رسانند.

افعال مضارع

در زبان فارسی، به مجموعهٔ افعالی که بر وقوع یا امکان وقوع کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال دلالت می‌کنند، افعال مضارع می‌گویند که مشهورترین آنها عبارت‌اند از: مضارع اخباری[۱۷۸] و مضارع التزامی. هر کدام از این افعال، به صورت طبیعی، در دو وجه مثبت و منفی به کار می‌روند؛ یعنی، برای نمونه، اگر بخواهیم

---

۱۷۸. یکی دیگر از افعال مضارع در زبان فارسی، مضارع ملموس است که فعل را در حین اتفاق افتادن در زمان حال نشان می‌دهد و معمولاً در وجه مثبت، به کار می‌رود و از ترکیب فعل «دارم» + مضارع اخباری فعل مورد نظر به دست می‌آید؛ مانند: «من دارم شتابان به دانشکدهٔ علوم حدیث می‌آیم؛ او دارد به برادرش آخرین نامه‌اش را می‌نویسد؛ ما داریم به حومهٔ شهر می‌رویم». معادل عربی این افعال در اکثر موارد، با کاربرد لام ابتداء (لَـ) در آغاز فعل مضارع به دست می‌آید. لام ابتدا فعل مضارع را به زمان حال اختصاص می‌دهد و از همین جهت، همراه با فعل مضارع، گویای مفهوم مضارع ملموس است؛ بنابراین ترجمهٔ عربی جملات پیشین عبارت است از:

ـ إنّي لَآتي إلى كليّةِ علومِ الحديثِ مُسْرِعاً.

ـ إنّهُ لَيَكْتُبُ إلى أخيهِ رِسالَتَهُ الأخيرَةَ.

ـ إنَّنا لَنَذْهَبُ إلى ضَواحِي المَدينَةِ.

نمونه‌ای دیگر از کاربرد مضارع ملموس در عربی جمله‌ای است از حجّاج بن یوسف ثقفی که در کتب بلاغی به آن استشهاد کرده‌اند: «يا أهلَ الكوفةِ إنّي لَأَرَى رُؤوساً قَدْ أيْنَعَتْ وَحانَ قطافُها؛ ای کوفیان، من اکنون (دارم) سرهایی را می‌بینم که [مانند میوه] رسیده‌اند و زمان چیدن آنها است؛ ر.ک: علی‌اکبر شهابی، *اصول النحو*، ص ٢٤٤.

مفهوم «به مدرسه رفتن احمد» را در این اشکال بیان کنیم، صورتهای زیر به دست می‌آید: «احمد به مدرسه می‌رود/ نمی‌رود» و «ممکن است احمد به مدرسه برود/ نرود.»

بر همین اساس، هر یک از این گونه‌های افعال مضارع را به صورت جداگانه و مستقل مطرح و نمونه‌هایی را برای آنها ذکر می‌کنیم:

مضارع اخباری

در زبان فارسی، مضارع اخباری به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال دلالت می‌کند و از ترکیب «می» + بن مضارع ساخته می‌شود. معادل معنایی آن نیز در زبان عربی، در بیشتر موارد، همان فعل مضارع (بدون همراهی با ادوات جزم و نصب) است؛ مانند:

ـ مسلمانان روزانه هفده رکعت نماز می‌خوانند؛ يُصَلّي الْمُسْلِمُونَ يَوْمِيّاً[۱۷۹] سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

ـ او هر روز، پیش از خروج از خانه، دختر بچهٔ عزیز خود را می‌بوسد؛ إنَّهُ يُقَبِّلُ طِفْلَتَهَا الْعَزِيزَةَ فِي كُلِّ يَومٍ قَبْلَ الخُروجِ مِنَ الْبَيْتِ.

ـ در بهار، طبیعت لباسی نو بر تن می‌کند؛ تَلْبَسُ الطَّبِيعَةُ فِي الرَّبيعِ ثَوباً جَديداً.

ـ مادرم هر صبح، پس از ادای نماز، یک صفحه قرآن تلاوت می‌کند؛ تَتْلُو أمّي صَفْحَةً مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ فِي كُلِّ صَباحٍ بَعْدَ أداءِ الصَّلاةِ.

ـ در جوامع پیشرفته، شهروندان به قانون احترام می‌گذارند؛ يَحْتَرِمُ المُواطِنُونَ الْقانُونَ فِي الْمُجْتَمَعاتِ الرّاقِيَةِ.

ـ مبارزان فلسطینی، زندگی تحت فشار اشغال صهیونیستی را نمی‌خواهند (ردّ می‌کنند)؛ المُناضِلونَ الفِلَسْطِينِيُّونَ يَرْفُضُونَ العَيْشَ تَحْتَ وَطْأةِ الإحْتِلالِ الصِّهْيُونِيِّ.

با این همه باید توجه داشت که در مواردی، اسم فاعل، در مقام یکی از دو رکن جملهٔ اسمیه (مبتدا/ خبر) یا صفت برای اسمِ پیش از خود، همان معنای مضارع اخباری را در زبان فارسی به ذهن می‌رساند؛ مانند:

ـ إنَّهُمْ ذاهِبُونَ إلَى مَنْ يُعَلِّمُهُمُ الْعربيّةَ؛ آنان نزد کسی می‌روند که به آنان عربی می‌آموزد.

ـ ﴿أرَاغِبٌ أنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إبْرَاهِيمُ﴾[۱۸۰] آیا تو از خدایان من، نفرت داری؟

ـ أنَا ... مِنَ الَّذِينَ يَرَوْنَ تأثِيرَ الآدَابِ الْغَرْبِيّةِ فِي لُغَتِنَا مِنَ الأمُورِ الْمُضِرَّةِ؛[۱۸۱] من ... از جمله کسانی هستم که بر این باورند که تأثیر ادبیات مغرب‌زمین در زبان ما از اموری است که [به آن] زیان می‌رساند.

ـ إنَّكَ قَدْ أتَيْتَ لِتَدُلَّنِي عَلَى الطَّرِيقِ المُؤَدِّيَةِ إلَى السَّاحِلِ؛[۱۸۲] تو آمده‌ای تا راهی را که به ساحل می‌رسد، به من نشان دهی.

منفی کردن مضارع اخباری به دو شکل ممکن است:

---

۱۷۹. روزانه: يَومِيّاً؛ سالانه: سَنَوِيّاً؛ به صورت هفتگی: أسْبُوعِيّاً (این واژه‌ها چون مفهوم قیدی دارند، به صورت منصوب به کار می‌روند)؛ مردانه: رِجالِيّ؛ زنانه: نِسائِيّ؛ دخترانه: بَناتِيّ؛ پسرانه: أوْلادِيّ.

۱۸۰. مریم/ ٤٦؛ اسم فاعل «راغِبٌ» در این آیهٔ شریف، مبتدا به شمار می‌رود و «أنْتَ» فاعل آن و سدّ مسدّ خبر است.

۱۸۱. جبران خلیل جبران، *العواصف*، ص ۹۸.

۱۸۲. یحیی معروف، *فنّ ترجمه*، ص ۱۹۳.

۱ـ آوردن «لا»/ «ما» بر فعل مضارع؛ مانند:

ـ ﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ﴾؛[۱۸۳] و تأویل آن [آیات متشابه] را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند.

ـ ﴿وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾؛[۱۸٤] و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس قطعاً به بدی فرمان می‌دهد.

ـ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لا يَأتُونَ الْبَأسَ إِلَّا قَلِيلاً﴾؛[۱۸۵] خداوند کارشکنان شما و آن کسان را که به دوستان خود می‌گفتند: «نزد ما بیایید» و جز اندکی رو به جنگ نمی‌آورند، [خوب] می‌شناسد.

ـ إنّكَ لا تَجْنِي مِنَ الشَّوكِ العِنَبَ:[۱۸٦] تو از [بوتهٔ] خار، انگور نمی‌چینی؛

ـ لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ:[۱۸۷] مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود.

ـ لا يَجْلِسُ عَلَى مَكانِهِ إلاّ وهُوَ يَقُومُ بَعْدَ هُنَيْهَةٍ: بر جای خود نمی‌نشیند، مگر آنکه لحظه‌ای بعد برمی‌خیزد.

۲ـ آوردن «لَيْسَ» بر فعل مضارع/ اسم فاعل؛ مانند:

ـ لَيْسَ يَعْلَمُ: نمی‌داند.

ـ لَسْتُ ضاحِكاً مِنْكَ: به تو نمی‌خندم.

ـ أَلَيْسَ أحمدُ حاضِراً فِي تِلْكَ الْجَلْسَةِ؟ آیا احمد در آن جلسه حضور ندارد (نمی‌یابد)؟

ـ لَيْسَتْ فاطمةُ تَدرِي ماذا تَعْمَلُ: فاطمه نمی‌داند چه می‌کند (کند).

ـ أَلَسْتِ تَعرِفِينَ مَا أَقُولُ لَكِ؟ آیا نمی‌دانی به تو چه می‌گویم؟

نمونه‌هایی از کاربرد مضارع اخباری در زبان عربی

ـ الدَّهرُ يُخْلِقُ الأبدانَ وَيُجَدِّدُ الآمَالَ وَيُقَرِّبُ المَنِيَّةَ؛[۱۸۸] روزگار، تن را فرسوده؛ آرزوها را تکرار و مرگ را نزدیک می‌کند.

ـ لا يَسْتَغْنِي الرَّجُلُ وإنْ كَانَ ذا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ؛[۱۸۹] آدمی از خویشاوندان خود بی‌نیاز نمی‌شود (نیست)؛ هر چند از نظر مالی بی‌نیاز باشد.

ـ [العاقِلُ] هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ؛[۱۹۰] خردمند کسی است که هر چیز را در جای خود می‌گذارد.

ـ أمّا بَعدُ فَإنَّكَ لَسْتَ بِسابِقٍ أجَلَكَ؛[۱۹۱] اما بعد، [بدان که] تو از سرنوشت خود پیشی نمی‌گیری.

---

۱۸۳. آل عمران/ ۷.

۱۸٤. یوسف/ ۵۳.

۱۸۵. احزاب/ ۱۸.

۱۸٦. علی الجارم، مصطفی امین، *البلاغة الواضحه*، ص ۹۹.

۱۸۷. همان.

۱۸۸. *نهج البلاغه*، حکمت ۷۲.

۱۸۹. همان، خطبهٔ ۲۳.

۱۹۰. همان، حکمت ۲۳۵.

۱۹۱. همان، نامهٔ ۷۲.

ـ إنَّ اللهَ سُبحانَهُ وتَعالَى لا يَخْفَي عَلَيْهِ مَا الْعِبادُ مُقْتَرِفُونَ في لَيلِهِم ونَهارِهِم؛[۱۹۲] آنچه بندگان در روز و شبِ خود انجام می‌دهند (مرتکب می‌شوند)، بر خداوند متعال پنهان نیست.
ـ إنَّ اللهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الأعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمرَاتِ وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَإغْلاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ؛[۱۹۳] خداوند، بندگان خود را پس از [ارتکاب] اعمال ناشایست، با وارد کردن خسارت به میوه‌ها [و دست‌رنجها]، سلب انواع برکت و بستن گنجینهٔ خیرات بر آنان گرفتار می‌کند.

مضارع التزامی

در زبان فارسی، مضارع التزامی به فعلی گفته می‌شود که بر امکان (احتمال) وقوع کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آیندهٔ نزدیک دلالت می‌کند و معمولاً از ترکیب «بـ» + بن مضارع ساخته می‌شود. معادل معنایی آن نیز در زبان عربی، در بیشتر موارد، از ترکیب افعالی مانند «دوست داشتن، لزوم و اراده، احتمال و امکان، ترسیدن، آرزو داشتن، خواستن و ...»+ أنْ/ كَيْ/ لِـ/ حَتَّى+ فعل مضارع منصوب به دست می‌آید؛ مانند:
ـ دوست دارم که معلم نام مرا امروز در کلاس بخواند؛ أحِبُّ أنْ يَقْرَأ المُعَلِّمُ اسْمِي اليَومَ في الصَّفِّ.
ـ می‌ترسم احمد به کلاس برود و ببیند که من آنجا نیستم؛ أخَافُ أنْ يَذْهَبَ أحْمَدُ إلَى الصَّفِّ ويَرَى أنّي لَسْتُ هُناكَ.
ـ شما باید عربی را فرابگیرید تا بتوانید از متون علمی بهره ببرید؛ يَجِبُ عَلَيْكُم أنْ تَتَعَلَّمُوا العَرَبِيَّةَ لِتَسْتَطِيعُوا الإسْتِفادَةَ مِنَ النُّصُوصِ الْعِلْمِيَّةِ.
ـ می‌خواهم بدهی خود را پیش از موعد پرداخت آن بپردازم؛ أحِبُّ أنْ أدْفَعَ دَيْنِي قَبلَ مَوْعِدِ تَأدِيَتِه.
ـ آیا ممکن است امشب به خانهٔ ما بیایید؟ هَلْ يُمْكِنُ أنْ تَأتُوا إلى بَيْتِنا هَذِهِ اللَّيْلَةَ؟
ـ امیدواریم شما را آنجا ببینیم؛ نَرْجُو أنْ نَرَاكُمْ هُنَاكَ.

گفتنی است در این میان، پس از مفاهیم «دوست داشتن، ظنّ و گمان، وعظ و نصیحت، احتمال، ترس، امکان، اراده، امر، لزوم و مانند آنها»، اغلب از حرف «أنْ» همراه با مضارع التزامی استفاده می‌شود؛ مانند:
ـ ﴿قُلْ إنَّمَا أُمِرْتُ أنْ أعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أشْرِكَ بِهِ﴾؛[۱۹٤] بگو: «من تنهاً مأمورم که خدا را بپرستم و به او شرک نورزم».
ـ ﴿وَ مَا كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أمْراً أنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أمْرِهِمْ﴾؛[۱۹٥] هرگاه خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، هیچ مرد و زن مؤمنی اجازه ندارند که برای خود در کارشان اختیاری ببینند.
ـ ﴿قُلْ إنَّما أعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَ فُرَادَى﴾[۱۹٦] بگو: «من تنها شما را به یک سخن اندرز می‌دهم که دوبه‌دو و به تنهایی برای خدا بپاخیزید».

۱۹۲. همان، خطبهٔ ۱۹۹.
۱۹۳. همان، خطبهٔ ١٤٣.
١٩٤. رعد/ ٣٦.
۱۹٥. احزاب/ ٣٦.
۱۹٦. سبأ/ ٤٦.

ـ ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ﴾؛[197] آیا آنان که مرتکب کارهای ناشایست شده‌اند، پنداشته‌اند که ما آنان را مانند کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، قرار دهیم.

ـ ﴿قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً﴾؛[198] بگو من بر آن [رسالت] اجری از شما نمی‌خواهم؛ جز آنکه هر کس [خود] بخواهد، راهی به سوی پروردگار خویش برگزیند.

افزون بر این، باید توجه داشت که در زبان عربی، به ویژه در عربی معاصر، میان کاربرد «لِـ» (لام تعلیل) و «حتّی»، در معنا و مفهوم، تفاوت وجود دارد. «لِـ» معمولاً برای بیان هدف زودیاب یا آسان‌یاب است؛ مانند: «قُمْتُ مِن مَكاني لِأَخْرُجَ مِنَ الصَّفِّ»؛ از جای خود بلند شدم تا از کلاس خارج شوم؛ اما «حَتَّی» برای هدف دیریاب یا دشواریاب به کار می‌رود؛ مانند: «تُقَاتِلُ قُوّاتُ الإسلامِ الأَعْداءَ حَتَّى يَسُودَ الإسلامُ العالَمَ»؛ نیروهای اسلام با دشمنان می‌جنگند تا اسلام بر سرتاسر جهان چیره شود. با این همه، برخی از محققان، یکی از معانی «حتّی» را همان معنای لام تعلیل دانسته‌اند؛ مانند: «أَطِعِ اللهَ حَتَّى تَفُوزَ بِرِضَاهُ» که با «أَطِعِ اللهَ لِتَفُوزَ بِرِضَاهُ» هم‌معنا است و هر دو یعنی: از خدا پیروی کن تا به خوشنودی او کامیاب شوی.

گفتنی است در موارد بسیاری «حَتَّی» به معنای «إلی أنْ» (تا اینکه) یا «إلاّ أنْ» (مگر اینکه) به کار می‌رود؛ مانند:

ـ ﴿وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾؛[199] و پروردگار خود را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد. («حتّی» به معنای: «إِلَی أنْ»)

ـ ﴿وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا﴾؛[200] پروردگار تو ویرانگر آبادیها نیست؛ مگر آنکه [پیش از آن] در مرکز آنها پیامبری برانگیزَد که آیات ما را بر آنان بخوانَد. («حتّی» به معنای «إلاّ أنْ»)

از این گذشته، در مواردی نیز از ترکیب «ربَّما/ لَعَلَّ + مضارع مرفوع» می‌توان معادل معنایی مضارع التزامی را به دست آورد؛ مانند:

ـ ﴿رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كانُوا مُسْلِمِينَ﴾؛[201] چه بسا کافران دوست دارند که ای کاش مسلمان بودند.

ـ ﴿لَعَلِّى أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛[202] شاید (تا) نزد مردم برگردم؛ شاید آنان [تعبیر آن را] بدانند.

ـ ربَّما أرَى عَلِيّاً اليومَ؛ چه بسا علی را امروز ببینم.

منفی مضارع التزامی نیز معمولاً با کاربرد حرف نفی «لا» پیش از مضارع منصوب، یا مضارعِ مرفوعِ پس از «ربَّما و لَعَلَّ» به دست می‌آید؛ مانند:

ـ ﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾؛[203] و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آنِ خدا باشد.

۱۹۷. جاثیه/ ۲۱.

۱۹۸. فرقان/ ۵۷.

۱۹۹. حجر/ ۹۹.

۲۰۰. قصص/ ۵۹.

۲۰۱. حجر/ ۲.

۲۰۲. یوسف/ ٤٦.

۲۰۳. انفال/ ۳۹.

ـ ربَّما لا يَأْتِي الطُّلاّبُ إِلَى الْكُلِّيَّةِ هَذَا الأَسْبُوعَ؛ لأَنَّهُم يَسْتَعِدُّونَ لِلامْتِحَانَاتِ؛ چه بسا امروز دانشجویان به دانشکده نیایند؛ زیرا برای امتحانات آماده می‌شوند.
ـ لَعَلَّهُ لا يَتَزَوَّجُ مِن فاطِمَةَ؛ شاید او با فاطمه ازدواج نکند.

نمونه‌هایی از کاربرد مضارع التزامی در عربی
ـ ﴿قَالَ إِنِّى لَيَحْزُنُنِى أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ﴾؛[٢٠٤] گفت: «اینکه او را ببرید، مرا اندوهگین می‌کند و می‌ترسم که گرگ او را بخورد».
ـ عَنِ الإمامِ السَّجّادِ (علیه السّلامُ): «لَوْ ماتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحَشْتُ؛ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي»؛[٢٠٥] اگر همهٔ کسانی که میان شرق و غرب زندگی می‌کنند، از دنیا بروند، احساس تنهایی نمی‌کنم؛ پس از آن که قرآن با من باشد.
ـ وَمَا نَظَرْتُ مِنْ نافِذَتِي إِلَى الفَضاءِ إلاّ لِأَرَى وُجُوهَهُم؛[٢٠٦] از پنجرهٔ [اتاق] خود به فضا[ی بیرون] نگاه نکردم (نکرده‌ام) مگر برای آنکه چهرهٔ آنان را ببینم.

آینده (مستقبل)

در زبان فارسی، آینده (مستقبل) به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع یا پدید آمدن حالتی در زمانی پس از زمان حال دلالت می‌کند و از مشتقات «خواهم» + بن ماضی فعل اصلی ساخته می‌شود و معادل معنایی آن در زبان عربی معمولاً از ترکیب «سَـ/ سوف + مضارع فعل مورد نظر» به دست می‌آید؛ مانند:
ـ [در آینده‌ای نه چندان دور][٢٠٧] اسلام بر سرتاسر جهان[٢٠٨] چیره خواهد شد؛ اگر ... ؛ الإسلامُ سَيَسُودُ الْعَالَمَ؛ إذَا ...
ـ در آن مجلّه، عکسهایی را خواهی دید که از آنها خوشت می‌آید؛ سَتَجِدُ فِي تِلْكَ الْمَجَلَّةِ صُوَراً تُعْجِبُكَ.[٢٠٩]
ـ فردا پسردایی‌ام به دیدن ما در خانه خواهد آمد؛ سَيَزُورُنا ابْنُ خَالِي فِي الْبَيْتِ غَداً.
ـ من یک سال بعد (دیگر) به خوبی خواهم توانست به عربی سخن بگویم؛ بَعْدَ سَنَةٍ سَوْفَ أَسْتَطِيعُ التَّكَلُّمَ[٢١٠] بِالْعَرَبِيَّةِ جَيِّداً.
ـ ماه آینده، وزیر خارجهٔ ایران به اتریش سفر خواهد کرد؛ فِي الشَّهْرِ القادِمِ سَوْفَ يُسَافِرُ وَزِيرُ الخارجيّةِ الإيرانِيُّ إِلَى نِمْسَا.[٢١١]

---

٢٠٤. یوسف/ ١٣.
٢٠٥. محمد بن یعقوب الکلینی، *الکافی*، ج ٢، ص ٦٠٢.
٢٠٦. جبران خلیل جبران، *نصوص*، ص ٨٥.
٢٠٧. «سَـ» برای آیندهٔ نزدیک و «سَوْفَ» برای آیندهٔ دور به کار می‌رود.
٢٠٨. گاه الف و لام مفهوم «همهٔ، سراسر، تمام و ...» را می‌رساند.
٢٠٩. تُعْجِبُكَ: تو را خوش می‌آید/ تو از آن (آنها) خوشت می‌آید.
٢١٠. فعل «اِسْتَطاعَ، يَستَطِيعُ» در عربی متعدّی است و مفعول مستقیم می‌گیرد.
٢١١. نِمْسَا: اتریش؛ بُولَنْدَا: لهستان؛ اليَابَان: ژاپن؛ هِنْغَارِيَا: مجارستان؛ الشّيشان: چچن؛ تَشَاد: چاد؛ أثيوبِيا: اتیوپی.

ـ کشورهای عربی خواهند فهمید که ایران در طول تاریخ دوست آنها بوده است؛ سَتَفْهَمُ الْبِلادُ[212] الْعَرَبِيّةُ أنَّ إيرانَ كانَتْ صَديقَتَها عَلَى مَدَى التَّأرِيخِ.

در موارد بسیار زیادی، می‌توان از کاربرد فعل مضارع یا حتّی فعل ماضی به دنبال ادوات شرط، مفهوم فعل آینده (مستقبل) در زبان عربی را به دست آورد؛ مانند:

ـ إذَا حَضَرْتَ الحَفْلَ، رَأَيْتَهُ هُنَاكَ؛ اگر در آن جشن شرکت کنی، او را آنجا خواهی دید.

ـ وَمَنْ طَلَبَ العُلَى سَهِرَ اللّيالي؛ و هرکس بزرگی بخواهد، شب‌ها را بیدار خواهد ماند.

افزون بر این، هرگاه در جمله قید یا قرینه‌ای دالّ بر تعلّق زمان جمله به آینده وجود داشته باشد، باید فعل به کاررفته در آن را به آینده ترجمه کرد؛ مانند:

ـ غَداً أحْضُرُ في تِلْكَ الجَلْسَةِ، ثُمَّ أرْجِعُ إلى البَيتِ؛ فردا در آن جلسه شرکت خواهم جُست و سپس به خانه بازخواهم گشت.

ـ إنَّهُ يَفْهَمُ قَريباً أنّي كُنْتُ صادِقاً في كَلامي؛ او به زودی خواهد فهمید که من در سخن خود راستگو بوده‌ام.

ـ إنَّكَ ـ إنْ شاءَ اللهُ ـ تَرْجِعُ إلَى الصَّفِّ بَعدَ ذلكَ؛ تو ان‌شاءالله پس از این، به کلاس برخواهی گشت.

منفی فعل آینده (مستقبل) در زبان عربی نیز معمولاً از کاربرد «لَنْ» همراه با مضارع فعل مورد نظر به دست می‌آید؛ مانند:

ـ ﴿وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾؛[213] و هرگز یهودیان و نصرانیان از تو راضی نمی‌شوند؛ مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی.

ـ إنّنا لَنْ نَسْتَسْلِمَ أمامَ الأعْداءِ؛ ما در مقابل دشمن تسلیم نخواهیم شد.

ـ ﴿وَ قَالُوا لَن نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنْبُوعاً﴾[214] و گفتند: «تا از زمین برای ما چشمه‌ای نجوشانی، به تو ایمان نخواهیم آورد».

نمونه‌هایی از کاربرد فعل آینده (مستقبل) در زبان عربی

ـ ﴿سَنُلْقِى فِى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أشْرَكُوا بِاللَّهِ﴾؛[215] [به زودی] در دل کافران هراس خواهیم افکند؛ زیرا به خداوند شرک ورزیده‌اند.

ـ ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِى الْآفاقِ وَ فِى أنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أنَّهُ الْحَقُّ﴾؛[216] به زودی در افقها و دلهایشان نشانه‌های خود را برای آنان آشکار خواهیم ساخت تا به خوبی برای ایشان روشن گردد که او حقّ [مطلق] است.

ـ ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾؛[217] و پروردگارت به تو [چندان] خواهد بخشید که راضی می‌شوی.

---

۲۱۲. واژهٔ «البلاد» در زبان عربی هم در معنای «کشور» و هم در معنای «کشورها» به کار رفته است.

۲۱۳. بقره/ ۱۱۰.

۲۱٤. اسراء/ ۹۰.

۲۱۵. آل عمران/ ۹۰.

۲۱٦. فصلّت/ ۵۳.

۲۱۷. ضحی/ ۵.

ـ ﴿وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضَاتِ اللهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً﴾؛[218] و هر کس آن را برای طلب خشنودی خدا انجام دهد، او را پاداش بزرگی خواهیم داد.

ـ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُم مِنَ اللَّهِ شَيْئاً﴾؛[219] کافران، هرگز اموالشان و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان برطرف نخواهد کرد.

ـ ﴿وَ لَن نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرَؤُهُ﴾؛[220] و ما به بالا رفتن [و معراج] تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر آنکه کتابی بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم.

نمونه‌ای از متون معاصر برای ترجمه

جرجی زَیدان

«قَامَ زَيْدَانُ وَتُراثُنَا الأَدَبِيُّ مُبَعْثَرٌ في بُطُونِ الْكُتُبِ الْقَديمَةِ وقَد تَمَكَّنَ ... أنْ يُنَظِّمَ ذلكَ التُّراثَ وأنْ يُعَبِّدَ طَرِيقَ الْبَحْثِ الْعِلْمِيِّ فِيه، وَلَوْ أَرَدْنَا أَنْ نُعَدِّدَ آثارَهُ العِلْمِيَّةَ لَضَاقَ بِنَا الْمَقَامُ؛ فَلْنُشِرْ إلى بَعْضِهَا وإِلَى عَلاقَتِه بِحَيَاتِنَا الْفِكْرِيَّةِ.

فَفِي كِتابَيْه الْعَظيمَيْنِ «تأريخ آدابِ اللُّغَةِ الْعَرَبيَّةِ» و«تأريخ التَّمَدُّنِ الإسلاميِّ» يَقُومُ زيدانُ بِمُهِمَّةِ الرّائِدِ الْحكيمِ. كانَ تأريخُ الأدبِ الْعربيِّ قَبلَهُ وكَذَلكَ تأريخُ الْحَضارَةِ الإسلاميَّةِ كَغابَةٍ كَثيرَةِ الأدْغالِ، لا يَعْرِفُ السّالكُ فيها كَيفَ يَسيرُ، فَكانَ عَمَلُهُ الْخالدُ أَنْ يَرُودَ تلكَ الْغابَةَ فَيَشُقَّ فيهَا الطُّرُقَ ويُسَهِّلَ الْمَسَالِكَ ويُقِيمَ الْمَعالِمَ ويُحَوِّلَ تلكَ الْمَجاهِلَ أَرْضاً عامِرَةً يَجُوبُهَا مُحِبُّ الْبَحْثِ دُونَ نَصَبٍ.

وَلا يَعْرِفُ قِيمَةَ هَذَيْنِ الْكِتابَيْنِ وَالْجُهودَ الّتي بُذِلَتْ في سَبيلِ إخْراجِهِما إلاّ الّذينَ يُعْنَوْنَ بِهذِهِ الدّراساتِ ويَعْرِفُونَ مَشَقَّةَ الْوُصولِ إلى الْمَصادِرِ الأوَّلِيَّةِ. نَعَم قَدْ أُخِذَتْ عَلَى زَيدانَ فِيهِما مَآخِذُ ... لَكِنَّ ذلكَ لَمْ يُقَلِّلْ مِنْ قِيمَةِ عَمَلِه وتأثيرِهِ الْفِكريِّ وسَيَبْقَى لِهَذا الرّائِدِ الْحَكيمِ أثرُهُ الخَالدُ في نُفُوسِ الباحِثِينَ الْمُنْصِفِينَ.

عَلَى أنَّ خِدْمَةَ زَيدانَ لَم تَقْتَصِرْ عَلَى أهْلِ الْبَحْثِ والتَّحقيقِ وطُلاّبِ التَّخَصُّصِ، بَلْ تَتَنَاوَلُ جُمْهُورَةَ الْمُثَقَّفِينَ مِنَ النّاشِئَةِ، وذلكَ بِما وَضَعَهُ مِن تلكَ السِّلْسِلَةِ الرِّوائيَّةِ التّأريخيَّةِ الّتي تُعَدُّ عَمَلاً أدَبِيّاً مُمْتازاً، فَهُوَ فيها يَجْعَلُ حَقائِقَ التّأريخِ أدَباً شائِقاً ولا أعْرِفُ سِلْسِلَةً أدَبِيَّةً كانَ لَها ما كانَ لِهَذِهِ مِنَ التَّأثيرِ الصَّالِحِ في نُفُوسِ الْجُمْهورِ؛ إذْ حَبَّبَتْ إلَيْهِم دِراسَةَ ماضِيهِم ومَعرِفَةَ أمْجادِهِمْ ودَفَعَتْهُمْ إلى التّأريخِ عَنْ طَرِيقِ الفَنِّ الخَلاّبِ.»[221]

توضیح

ـ قامَ: برخاست، ظهور کرد.

ـ وَتُرَاثُنَا الأَدَبِيُّ مُبَعْثَرٌ فِي ...: در حالی که میراث ادبی ما در ... پراکنده بود («واو» در این جمله، حالیّه است که در بسیاری از موارد، مشتمل بر مفهوم ظرفیت است؛ از این رو بهتر است این جمله را به این صورت ترجمه کنیم که: زیدان هنگامی ظهور کرد که میراث ادبی ما در لابه‌لای آثار کهن پراکنده بود.)

---

۲۱۸. نساء/ ۱۱٤.

۲۱۹. آل عمران/ ۱۱٦.

۲۲۰. اسراء/ ۹۳.

۲۲۱. محمد محمدی، *درس اللّغة والأدب*، ص ٢٤ ـ ٢٣.

ـ تَمَكَّنَ: توانست، امکان یافت (حرف اضافهٔ این فعل «مِنْ» است که گاه حذف می‌شود.) مَكَّنَ مِنْ: قادر کردن کسی به انجام کاری.
ـ أنْ يُعَبِّدَ: که هموار کند (تَعْبِيدُ الطُّرُقِ: شوسه کردن راهها، آسفالته کردن جاده‌ها، هموار کردن راهها)
ـ ضَاقَ بِنَا الْمَقَامُ: در اینجا نمی‌گنجد، جای پرداختن به آن اینجا نیست.
ـ يَقُومُ بِـ ...: بپردازد، اقدام کند، دست بزند.
ـ مُهِمَّة: مأموریت، مسئولیت، وظیفه
ـ الرَّائد: پیشگام، پیش‌قراول، راهنما (در اصطلاح نظامی: سرگرد)
ـ كَغَابَةٍ كَثِيرةِ الأدْغالِ: همچون جنگل (بیشه‌ای) پردرخت (انبوه)
أن يَرُودَ: که بکاود (جستجو کند/ کشف کند).
فَيَشُقَّ فِيهَا الطُّرُقَ: در میانهٔ آن، راه را بگشاید/ در میانهٔ آن، راه را باز کند.
وَيُسَهِّلَ الْمَسَالِكَ: و راه را هموار کند («المَسَالِك»: جمعِ «مَسْلَك» به معنای «راه، جاده»)
المَعالِم: نشانه‌ها، علائم، علامتهای مشخّص‌کننده (جمعِ «مَعْلَم»)
ويُحَوِّلَ: و تبدیل کند/ تغییر دهد.
يَجُوبُها: کشف کند، طیّ کند، درنوردد.
دُونَ نَصَبٍ: بدون هیچ خستگی
ـ فِي سَبِيلِ إخْراجِهِما: در راه تهیه و تدوین آنها («إخراج» در اصطلاح سینمایی به معنای «کارگردانی» و «مُخْرِج» به معنای «کارگردان» است.)
ـ يُعْنَوْنَ بِـ ...: می‌پردازند به ...، اهتمام می‌ورزند به ... («عُنِيَ بِـ» (به صیغهٔ مجهول) به معنای پرداختن و اقدام کردن به کاری است.)
ـ الدِّراسات: مطالعات، پژوهشها
ـ المصادر الأوّليّة: منابع دست اول، منابع معتبر
ـ أخَذَ عَلَى ...: خرده گرفت، انتقاد کرد.
ـ الباحِثين: محقّقان، پژوهشگران
ـ لَم تَقتَصِرْ عَلَى ...: به ... بسنده نکرد، به ... محدود نشد، به ... اکتفا نکرد.
ـ تَتَناوَلُ: دربرمی‌گیرد.
ـ جُمْهُرَة المُثَقَّفِينَ: عموم تحصیل‌کردگان
النّاشِئَة: نوجوانان، نسل نو، نسل نوخاسته (فَرِيقُ الشَّبَابِ وَفَرِيقُ النَّاشِئَةِ: تیم جوانان و تیم نوجوانان)
ـ السِّلْسِلَة الرِّوائِيَّة التّأريخيّة: مجموعهٔ داستانی ـ تاریخی (الرِّوايَة: داستان، رمان؛ الرّاوي: رمان‌نویس)
ـ تُعَدُّ: به شمار می‌رود، محسوب می‌شود.
ـ شائقاً: شور برانگیز، جذّاب
ـ التَّأثير الصّالح: تأثیر مثبت
ـ إذْ: زیرا، چون، به این دلیل که («إذْ» در این حالت «تعلیلیّه» است.)
ـ حَبَّبَتْ إلَيْهِم دِراسةَ ماضِيهِم: آنان را به بررسی گذشتهٔ خود علاقه‌مند کرد.
ـ دَفَعَتْهُم إلى ...: به ... کشاند، به ... سوق داد.
ـ الفَنّ الخَلاّب: هنر فریبنده/ دلربا.

چکیده

- مضارع اخباری در زبان فارسی فعلی است که بر وقوع کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال دلالت می‌کند و از ترکیب «می» + بن مضارع ساخته می‌شود. معادل معنایی آن نیز در زبان عربی، در بیشتر موارد، همان فعل مضارع است.
- گاه اسم فاعل، در مقام یکی از دو رکن جملۀ اسمیه (مبتدا/ خبر) یا صفت برای اسمِ پیش از خود، همان معنای مضارع اخباری را در زبان فارسی به ذهن می‌رساند.
- منفی کردن مضارع اخباری به دو شکل ممکن است: ۱ـ آوردن «لا»/ «ما» بر فعل مضارع؛ ۲ـ آوردن «لَیْسَ» بر فعل مضارع/ اسم فاعل.
- در زبان فارسی، مضارع التزامی به فعلی گفته می‌شود که بر امکان یا احتمال وقوع کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آیندۀ نزدیک دلالت می کند و معمولاً از ترکیب «بِـ» + بن مضارع ساخته می شود. معادل معنایی آن نیز در زبان عربی، در بیشتر موارد، از ترکیب افعالی مانند «دوست داشتن، لزوم و اراده، احتمال و امکان، ترسیدن، آرزو داشتن، خواستن و ...» + أنْ/ کَيْ/ لِـ/ حتّی+ فعل مضارع منصوب به دست می‌آید.
- در زبان عربی، به ویژه در عربی معاصر، میان کاربرد «لِـ» (لام تعلیل) و «حتّـی» تفاوت وجود دارد. «لِـ» معمولاً برای بیان هدف زودیاب یا آسان یاب است؛ اما «حَتَّی» برای هدف دیریاب یا دشواریاب به کار می‌رود.
- در مواردی نیز از ترکیب «رُبَّما» یا «لَعَلَّ»+ مضارع مرفوع می‌توان معادل معنایی مضارع التزامی را به دست آورد.
- مضارع التزامی منفی معمولاً از کاربرد حرف نفی «لا» پیش از مضارع منصوب یا مضارعِ مرفوعِ پس از «رُبَّما و لَعَلَّ» به دست می‌آید.
- در زبان فارسی، آینده (مستقبل) به فعلی گفته می‌شود که بر وقوع یا پدید آمدن حالتی در زمانی پس از زمان حال دلالت می کند و از مشتقات «خواهم» + بن ماضی فعل اصلی ساخته می‌شود و معادل معنایی آن در زبان عربی معمولاً از ترکیب «سَـ/ سَوفَ + مضارع فعل مورد نظر» به دست می‌آید.
- در موارد بسیاری، می توان از کاربرد فعل مضارع یا حتّی فعل ماضی به دنبال ادوات شرط، مفهوم فعل آیندۀ عربی را به دست آورد.
- هرگاه در جمله قید یا قرینه‌ای دالّ بر تعلّق زمان آن به آینده وجود داشته باشد، باید فعلِ جمله را به آینده ترجمه کرد.
- منفی فعل آینده در زبان عربی معمولاً از کاربرد «لَنْ» همراه با مضارع فعل مورد نظر به دست می‌آید.

جلسهٔ یازدهم

افعال خاص در زبان عربی (۱)

معادلهای افعال «داشتن» و «نیاز داشتن» در زبان عربی

هدف درس

✓ آشنایی با ساختار افعال «داشتن» و «نیاز داشتن» در زبان عربی.

درآمد

در چند جلسهٔ گذشته، دربارهٔ چگونگی انتقال زمان جملات عربی در ترجمه، نکاتی را بیان کردیم و با مهم‌ترین معادلهای زمانها در عربی و چگونگی برگردان آنها به فارسی آشنا شدیم. اکنون روش بیان دو مفهوم فعلیِ خاصّ در زبان عربی را بررسی می‌کنیم که در قیاس با زبان فارسی، غالباً به گونه‌ای ویژه به کار می‌روند و از نظر ظاهری، با معادلهای فارسی خود انطباق ندارند. نخست اشاره می‌کنیم که برای بیان این دو مفهوم در زبان عربی، از افعال مستقل استفاده نمی‌کنند؛ یعنی افعالی که مفهوم آنها را دربرداشته باشند و بتوانند در وجوه و حالتهای گوناگون به کار روند؛ بلکه بنا به عادت زبانیِ دیرینهٔ قوم عرب، اغلب با یکی از این دو ترکیب بیان می‌شود:

ـ یک حرف اضافه همراه با فاعل معنایی آن (در مقام اسم مجرور)

ـ قید مکان خاصّی همراه با فاعل معنایی آن (در مقام مضافٌالیه)

توضیح مطلب در دو بخش جداگانه، از نظر می‌گذرد:

«داشتن» و معادلهای آن

چنان‌که اشاره کردیم در زبان عربی، در برخی موارد، برای بیان برخی مفاهیم، عملاً از «فعل» استفاده نکرده‌اند؛ بلکه برای این منظور، معادلهای دیگری را به کار برده‌اند؛ از جمله فعل «داشتن» که هر چند در مواردی، معادل افعال «مَلَكَ ـِ / اِمْتَلَكَ (يَمْتَلِكُ)»[222] به شمار می‌آید، اغلب برای بیان آن از روشهای زیر بهره جسته‌اند:

---

۲۲۲. مصادر «مِلْك» و «اِمتِلاك» در زبان عربی به معنای «مالک، صاحب و دارا بودن» است و هر دو از نظر دستوری، متعدی‌اند؛ مانند: «إنّهُ يَملِكُ/ يَمْتَلِكُ سَيّارةً بَيضاءَ يَذهَبُ فيها إلى عَمَلِهِ كُلَّ يَوْمٍ»؛ او ماشین سفیدی دارد که هر روز با آن به [محلّ] کار خود می‌رود.

۱ـ کاربرد حرف اضافهٔ «لِـ»[۲۲۳] همراه با فاعل معنایی جمله در مقام اسم مجرور؛
۲ـ کاربرد قیدهای مکان «عِنْدَ» یا «لَدَی»، همراه با فاعل معنایی جمله در مقام مضافٌالیه؛ مانند:
ـ او کتاب سودمندی در علم نحو دارد که استادش آن را تألیف کرده است؛ لَهُ کتابٌ نافعٌ في عِلْمِ النَّحْوِ أَلَّفَهُ أُسْتاذُهُ.
ـ ما دوستانی داریم که در نیکیها از هم پیشی می‌گیرند؛ لَنا أَصْدِقاءُ يَتَسابَقُونَ في الْخَيْراتِ.
ـ آنان در کشور خود، منابع طبیعی زیادی دارند؛ لَهُمْ مَوَارِدُ طَبِيعِيَّةٌ كَثِيرَةٌ في بِلادِهِمْ.
ـ تو نقش مهمّی در این موضوع داری؛ لَكَ دَوْرٌ هَامٌّ في هَذَا الْمَوْضُوعِ.
ـ شما دانشکده‌ای دارید که به آن افتخار می‌کنید؛ لَكُمْ كُلِّيَّةٌ تَفْتَخِرُونَ بِهَا.
ـ من برادری دارم که در دانشکدهٔ علوم حدیث، درس می‌خواند؛ لِي أَخٌ يَدْرُسُ في كُلِّيَّةِ عُلُومِ الْحَدِيثِ.

افزون بر این، گاه فاعل معنایی جمله، به شکل یک اسم، پیش از «لِـ»، «عِنْدَ» و «لَدَی» ظاهر می‌شود و پس از آن، ضمیری متناسب با آن اسم به کار می‌رود که کم و بیش، همان معنا را به ذهن مـی‌رسـاند؛ مانند: «الأُسْتَاذُ لَهُ/ عِنْدَهُ/ لَدَيْهِ» ← استاد دارد؛ أُمّي لَهَا/ عِندَها/ لَدَيْهَا: ← مادرم دارد؛ صُفوفُ الكُلِّيّةِ لَهَا/ عِندَها/ لَدَيْها: ← کلاسهای دانشکده دارد؛ الطُّلاّبُ لَهُمْ/ عِندَهُم/ لَدَيْهِمْ: ← دانشجویان دارند؛ المعلّمانِ لَهُمَا/ عِندَهُما/ لَدَيْهِمَا: ← آن دو معلم دارند؛ الْبَنَاتُ لَهُنَّ/ عِندَهُنَّ/ لَدَيْهِنَّ: ← آن دختران دارند.

نکتهٔ دیگر اینکه چنین عباراتی در ساختار دستوری جملهٔ اسمیّه قرار گرفته‌اند که اعرابِ اجزای آن، تابع موقعیت نحوی مخصوص به آنها است؛ برای نمونه در جملهٔ «عِنْدَهُ كِتَابٌ»، «عِنْدَهُ» شبه‌جمله و خبر برای واژهٔ «کتابٌ» به شمار می‌رود که به دلیل نکره بودن مبتدا (کتابٌ) بر آن، مقدّم شده است. در جملهٔ «الكُلّيّةُ لَهَا ساحَةٌ واسِعَةٌ» نیز «الكُلّيّةُ» مبتدا و خبر آن جملهٔ اسمیهٔ دیگری، متشکل از یک خبر مقدّم و یک مبتدای مؤخّر و موصوف است که در آن «لَهَا» جارّ و مجرور و خبر مقدّم، «سَاحَةٌ» مبتدای مؤخّر و «واسِعَةٌ» صفت است.

بر همین اساس نیز، هرگاه مثلاً «إنّ» در آغاز چنین جملاتی به کار رود، تغییراتی خاص، متناسب با شرایط جدید جمله در اعراب نهاد دستوری آنها رخ می‌دهد؛ برای نمونه اگر بخواهیم مفهوم «او کتابی دارد» را با استفاده از «إنَّ» در آغاز جملهٔ اسمیّهٔ عربی بیان کنیم، باید بگوییم: «إنّ لَهُ/ عِنْدَهُ/ لَدَيْهِ كتاباً» که با جملهٔ «لَهُ/ عِندَهُ/ لَدَيْهِ كتابٌ» تقریباً هم‌معنا است.

افزون بر این، حرف اضافهٔ «لِـ» هرگاه پس از یک نهاد معرفه، در آغاز گزارهٔ عربی به کار رود، به معنایِ «از آنِ»، «متعلّق است به» و امثال آنها خواهد بود؛ مانند:
ـ الكِتَابُ النّافِعُ لِعَلِيٍّ؛ آن کتاب سودمند، از آنِ علی است.
ـ إيرانُ العَزِيزَةُ لِلشَّعْبِ الإيرانيِّ المُسْلِمِ؛ ایران عزیز، از آنِ ملّتِ مسلمان ایران است.
ـ *الْمَجَازَاتُ النَّبَوِيَّةُ* لِلسَّيِّدِ الرَّضِيِّ؛ [کتاب] *المجازات النبویّه* از آنِ سیّد رضی است.

منفیِ فعل «داشتن» در عربی، از کاربرد فعل ربطی «لَيْسَ»/ «لَيْسَتْ» یا حرف «مَا» همراه با «لِـ» و فاعل معنایی جمله، در ابتدای جملهٔ اسمیه به دست می‌آید؛ مانند: «لَيْسَ (لَيْسَتْ/ ما) لِي (عندي/ لَدَيَّ): ندارم؛

---

۲۲۳. گفتنی است که حرف اضافهٔ «لِـ» موارد کاربرد متعددی دارد که یکی از شایع‌ترین آنها، به معنای «داشـتن» اسـت. «لِـ» افزون بر این، گاه به معنای «به دلیل» و «به خاطر» (لِمَقْدَمِهِ: به خاطر آمدن او) و معادل کسرهٔ فارسی (سَنَةَ عِشْرِينَ لِلْهِجْرَةِ: در سال بیستمِ هجری) و جز اینها نیز آمده است. شناخت معنای دقیق آن در هر عبارت، وابسته به مفهومِ سیاقِ پیرامونی آن است.

لَيْسَ (لَيْسَتْ/ ما) لَنَا (عِندَنا/ لَدَيْنَا): نداريم؛ لَيْسَ (لَيْسَتْ/ ما) لَهُمْ (عِندَهُم/ لَدَيْهِمْ): ندارند؛ لَيْسَ (لَيْسَتْ/ ما) لَكَ (عِنْدَكَ/ لَدَيْكَ): نداری؛ لَيْسَ (لَيْسَتْ/ ما) لَكُمْ (عِندَكُم/ لَدَيْكُم): نداريد».

وجوه مثبت و منفی ماضی فعل «داشتن» نيز از كاربرد «كانَ»/ «كَانَتْ» و «مَا كَانَ»/ «ما كانَتْ» يا «لَمْ يَكُنْ» و «لَم تكُنْ» در آغاز جملهٔ اسميه به دست می‌آيد؛ مانند: «كانَ (كانَتْ) لي (عِنْدِي/ لَدَيَّ): داشتم؛ ما كانَ (ما كانَتْ) لي (عندي/ لَدَىَّ): نداشتم؛ كانَ (كانَتْ) لَكَ (عِنْدَك/ لَدَيْك): داشتی؛ مَا كَانَ (مَا كَانَتْ) لَكَ (عِندَكَ/ لَدَيْكَ): نداشتی؛ كانَ (كانَتْ) لَكُمْ (عِندَكُم/ لَدَيْكُم): داشتيد؛ ما كانَ (ما كانَتْ) لَكُم (عِندَكُم/ لَدَيْكُم): نداشتيد».

همچنين بايد به اين نكته توجه داشت كه افعال «لَيْسَ» و «كانَ» در اين عبارتها همواره به شكل مفرد مذكّر غايب يا مفرد مؤنّث غايب به كار می‌روند و مطابقتی ميان آنها و فاعل معنايی جمله ـ كه در مقام اسم مجرور يا ضميرِ محلاً مجرور به حرف اضافهٔ «لِـ» به كار می‌روند، لازم نيست؛ مانند:

ـ لَيْسَ لِلطّلاّبِ صَفٌّ الْيَوْمَ؛ دانشجويان امروز [هيچ] كلاسی ندارند.

ـ كانَ لَهُمْ صِيتٌ ذائِعٌ في تَأريخِ الثَّقافَةِ الإيرانِيَّةِ؛ آنان در تاريخ فرهنگ ايران، آوازه‌ای بلند داشتند. (از آوازه‌ای بلند برخوردار بودند.)

ـ ما كانَتْ لَدَيَّ حِينَئذٍ سَيَّارَةٌ نَذْهَبُ فيها[٢٢٤] إلى الكُلِّيّةِ؛ من در آن زمان ماشينی نداشتم كه با آن به دانشكده برويم.

ـ إنَّ أصْدِقاءَنا لَيْسَتْ عِنْدَهُمْ دارٌ واسِعَةٌ يَجْتَمِعُونَ فِيها؛ دوستان ما خانهٔ بزرگی ندارند كه در آن، در كنار هم جمع شوند.

نمونه‌هايی از كاربرد فعل «داشتن» در قرآن كريم

ـ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ؛[٢٢٥] پس او امروز در اينجا دوستی ندارد.

ـ وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ ؛[٢٢٦] و بی‌گمان تو پاداشی بی‌منّت داری.

ـ لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ... ؛[٢٢٧] قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نيكو است ...

ـ مَا لَكُم مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ[٢٢٨] وَ لا[٢٢٩] شَفِيعٍ ؛[٢٣٠] شما غير از او، سرپرست و شفاعت‌كننده‌ای نداريد.

---

٢٢٤. فِيها: با آن؛ در عربی برای بيان مفهوم «با وسيلهٔ نقليّه به جايی رفتن» از حرف اضافهٔ «في» استفاده می‌كنند؛ مانند: «فِي الطَّائِرَةِ: با هواپيما؛ في السَّيّارةِ: با اتومبيل؛ فِي السَّفِينَةِ: با كشتی»؛ البته جز در موارد خاصّی مانند «با دوچرخه» و «با اسب» كه برای بيان آنها به ترتيب می‌گويند: «بِالدَّرّاجَةِ» و «عَلَى الْفَرَسِ».

٢٢٥. حاقّه/ ٣٥.

٢٢٦. قلم/ ٣.

٢٢٧. احزاب/ ٢١.

٢٢٨. حرف «مِنْ» در «مِنْ وَلِيٍّ» چون مسبوق به ادات نفی (ما) است، زائد به شمار می‌آيد كه مبتدای جمله (وَلِيّ) را ظاهراً مجرور كرده است؛ حال آنكه بنا بر ابتدائيّت محلاً مرفوع است.

٢٢٩. حرف «لا» چون مسبوق به نفی (ما) است و همراه با حرف واو (وَ لا) به كار رفته، زائد به شمار می‌رود؛ يعنی، می‌توان آن را حذف كرد. كارايی «لا» در اين حالت، تنها تأكيد بر مفهومِ منفیِ موجود در جمله است.

٢٣٠. سجده/ ٤.

ـ فَلا تَسْئَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ؛[231] پس چیزی را که به آن علم نداری، طلب مکن.
ـ إنَّ مَلْحَمَةَ كَربلاءَ رَغْمَ ظاهِرِهَا[232] الْمَأسَاوِيِّ لَها الأثرُ الكبيرُ في تَخليدِ ذِكْرَى الإمَامِ الْحُسَينِ (عليه السّلام) واستِمرارِها لِيَوْمِنَا هذا؛[233] حماسهٔ کربلا، با وجود ظاهرِ غم‌انگیز تأثیر عمیقی در جاودانه نگه داشتن یاد امام حسین (علیه السلام) و استمرار آن تا امروز داشته است.

«نیاز داشتن» و معادلهای آن

یکی دیگر از مفاهیمی که در زبان عربی برای بیان آن غالباً از معادل فعلی استفاده نکرده‌اند، مفهوم فعل «نیاز داشتن» است که هر چند، گاه معادل فعل «اِحْتَاجَ، يَحْتَاجُ» به شمار می‌آید، در بیشتر موارد، برای بیان آن از روش زیر بهره جسته‌اند:

فاعل معنایی + في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلی + متمّم (در مقام اسم مجرور)؛ مانند:

ـ من به شرکت در کلاسهای دانشکده نیاز دارم؛ أنا فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلَى الاشْتِرَاكِ فِي صُفُوفِ الْكُلِّيَّةِ.
ـ خواهرم برای خواندن کتابها و مطبوعات به عینک خود نیاز دارد؛ إنَّ أخْتِي فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلَى نَظَّارَتِهَا لِقِراءَةِ الْكُتُبِ وَالصَّحَافَةِ.[234]
ـ کشورهای اسلامی به برادری و اتحاد نیاز دارند؛ إنَّ البِلادَ/ البُلْدَانَ الإسْلامِيَّةَ فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلَى التَّآخِي وَالاتِّحَادِ.
ـ آیا امروز به کتاب خود که آن را به من امانت دادی، نیاز داری؟ هَلْ أنْتَ اليَومَ في حاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلَى كِتَابِكَ الّذي أعَرْتَنِي إيّاهُ؟
ـ انسان برای حفظ سلامت خود به ورزش نیاز دارد؛ إنَّ الإنْسَانَ فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلَى الرِّيَاضَةِ لِلاحْتِفَاظِ بِصِحَّتِهِ.[235]
ـ ایران عزیز ما به جوانانی مؤمن و پرتلاش نیاز دارد؛ إيرانُنَا العَزِيزَةُ فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ[236] إلَى شَبَابٍ مُؤْمِنينَ مُجْتَهِدِينَ.

---

۲۳۱. هود/ ٤٦.

۲۳۲. رَغْمَ ظاهِرِها: علی‌رغم ظاهر آن (= عَلَى الرَّغْمِ مِنْ ظاهِرِها).

۲۳۳. لِيَوْمِنا هذا: تا امروز (= لِهَذَا الْيَوْمِ)؛ «هذا» در چنین حالتهایی که پس از مشارٌالیه خود (در اینجا «يَوم») قرار گرفته است، از نظر نحوی «صفت مُؤَوَّل به مشتقّ» به شمار می‌رود؛ چنان‌که در دعا نیز آمده است: «اللّهُمَّ ارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ في عَامِنَا هذا» (*المصباح* کفعمی، ص ٥٩٣)؛ خداوندا، امسال حجّ خانهٔ امن خود را روزی ما قرار ده. در این عبارت «هَذَا» پس از مشارٌالیه خود (عام) به کار رفته و از همین رو، از نظر نحوی صفت مؤوّل به مشتق به شمار می‌رود.

۲۳٤. واژهٔ «الصَّحافَة» در دو معنای «روزنامه‌نگاری» و «مطبوعات» به کار می‌رود.

۲۳٥. واژهٔ «الصِّحَّة» در دو معنای «بهداشت» و «سلامت» به کار می‌رود.

۲۳٦. معنای مصدری (نیاز داشتن به چیزی/ کسی) نیز از اضافه شدن واژهٔ «حاجة» به فاعل معنایی، همراه با «لِـ» و اسم مجرورِ پس از آن به دست می‌آید؛ مانند: «رأى أنَّهُ لا يَستَطيعُ أن يَستَعيرَها؛ لأنَّ مِثلَ هذهِ الكُتُبِ لا تُعارُ مِنْ مَكْتَبَةِ الْجامِعَةِ لِكَثْرَةِ حَاجَةِ الطُّلاّبِ إلَيْها.» (*الايام*، ج ۳، ص ٦٢٨)؛ دید/ دریافت که نمی‌تواند آنها را امانت بگیرد؛ زیرا چنین کتابهایی به دلیل کثرت نیاز/ نیاز داشتن دانشجویان به آنها، از کتابخانهٔ دانشگاه امانت داده نمی‌شوند. در برخی موارد نیز ممکن است فاعل معنایی از جمله حذف شود که در این صورت، واژهٔ «حاجَةٍ» می‌تواند به صورت نکره به کار رود؛ مانند: «وإنْ كُنْتُ لا أرَى حَاجَةً
←

چنان‌که ملاحظه می‌شود، عدد و نوعِ فاعلِ معنایی جمله، تأثیری در شیوهٔ بیان مفهوم «نیاز داشتن» در این جملات و امثال آنها ندارد و به آسانی می‌توان آنها را با جایگزین کردن فاعلهای دیگر، به همین صورت به کار برد؛ برای نمونه با دگرگون کردن «أنا» و «أُخْتي» در جملهٔ نخست و جملهٔ دوم به «هُوَ» و «أخي» گفت: «هُوَ في حاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلَى الاشْتِراكِ فِي صُفُوفِ الْكُلِّيَّةِ» و «إنَّ أخي فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلى نَظّارَتِهِ لِقِراءَةِ الْكُتُبِ وَالصَّحَافَةِ.»

منفی کردن فعلِ «نیاز داشتن» به دو روش ممکن است:

۱ـ کاربرد فعل ربطی «لَيْسَ» و مشتقّات آن + في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلى + متمّم (در مقام اسم مجرور)؛

۲ـ کاربرد حرف نفی «ما»[۲۳۷] + في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلى + متمّم (در مقام اسم مجرور)؛ مانند:

ـ لَيْسَ أحمدُ اليَومَ في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلَيْكَ؛ احمد، امروز به تو نیاز ندارد.

ـ آیا تو پس از پایان درس به کتاب خود نیاز نداری؟ أَلَسْتَ[۲۳۸] في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلى كِتَابِكَ بَعْدَ انْتِهَاءِ الدَّرْسِ؟

ـ من الآن به این میز نیاز ندارم؛ مَا أنَا الآنَ فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلَى هَذِهِ الْمِنْضَدَةِ.

ـ در سالهای اخیر، کشور ما به واردات گندم نیاز ندارد؛ ما بِلادُنَا فِي الأَعْوَامِ الأَخِيرَةِ فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلَى اسْتِيرادِ الْقَمْحِ.

ـ ما برای دست‌یابی به خودکفایی، به آمریکا و ابرقدرتها نیاز نداریم؛ لَسْنَا فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلى أمريكا والْقُوَى الْكُبْرَى لِلْحُصُولِ عَلَى الاكْتِفَاءِ الذّاتِيِّ.

ـ مریم، تو امروز به تفنگ و جنگ نیاز نداری؛ يا مريمُ، لَستِ الْيَوْمَ فِي حَاجَةٍ/ بِحَاجَةٍ إلى الْبُنْدُقِيَّةِ وَالْحَرْبِ.

وجوه مثبت و منفیِ ماضی فعلِ «نیاز داشتن» نیز از کاربرد «كانَ»/ «مَا كَانَ» و «لَمْ يَكُنْ» و مشتقّات آن همراه با «في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلى + متمّم» به دست می‌آید؛ مانند: «كانَ في حاجَةٍ إليه: به او نیاز داشت؛ كانَتَا في حاجَةٍ إلَيْهم: آن دو به آنان نیاز داشتند؛ كُنْتَ في حاجَةٍ إليَّ: به من نیاز داشتی؛ مَا كُنْتُ في حاجَةٍ إليه: به او نیاز نداشتم؛ ما كُنّا في حاجَةٍ إليها: ما به آن نیاز نداشتیم».

همچنین در برخی موارد، می‌توان واژه‌ای را در مقام صفت، پس از «في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ» به کار برد و نوع این نیاز را مشخّص کرد؛ مانند:

ـ أنَا فِي حَاجَةٍ مَاسَّةٍ إلى تِلْكَ الأداةِ؛ من به آن ابزار نیاز مبرم دارم.

ـ كَانَتْ أمّي آنَذَاكَ بِحَاجَةٍ مُلِحَّةٍ إلى تَعَلُّمِ سَوْقِ السَّيّارَةِ؛ مادرم در آن هنگام به فرا گرفتن رانندگی نیاز حتمی داشت.

ـ ما كُنْتُ فِي حَاجَةٍ ضَرُورِيَّةٍ إلَى الْمَالِ؛ من به پول، نیاز ضروری نداشتم.

إلى ذلكَ لمَا آنَسْتُهُ مِنْ حُبِّكَ لَهَا.» (جرجی زیدان، *الأمين والمأمون*، ص ٤٦)؛ هر چند نیازی به آن نمی‌دیدم؛ بـه دلیـل عـشقی که در تو نسبت به او ملاحظه کردم.

۲۳۷. این «ما» همان «ما»ی شبیه به «لَيْسَ» است که هم از نظر معنایی و هم از نظر کارکرد دستوری، همانند آن است.

۲۳۸. در زبان عربی برای بیان سؤال منفی تنها می‌توان از ادات پرسشی «أ» استفاده کرد؛ گو اینکه استفاده از همزهٔ اسـتفهام (أ) در سؤالات مثبت نیز بسیار رایج است، امّا «هَلْ» در سؤالات منفی کاربرد ندارد.

نمونه‌هایی از کاربرد فعل «نیاز داشتن» در زبان عربی

ـ نحنُ بِحاجَةٍ إلی امْرَئٍ نَفْتَخِرُ بِه؛[۲۳۹] ما به مردی نیاز داریم که به او ببالیم.

ـ أتَعتَذِرُونَ بِقَولِكُم: إنّما الفُنونَ مِنَ الكَمالِيّاتِ ونحنُ بِحاجَةٍ إلى ضَرورِيّاتِ الحَياةِ؟[۲٤۰] آیا با [بیان] این سخن که هنر از تجمّلات است، حال آنکه ما [اکنون] به ضروریات زندگی نیاز داریم، عذر و بهانه می‌آورید؟

ـ إنَّ السُّورِيّينَ بِحاجَةٍ ماسَّةٍ إلى مُعَلِّمٍ ماهِرٍ يَدْرُسُونَ عَلَيه؛[۲٤۱] مردم سوریه، سخت به معلّم زبردستی نیاز دارند که نزد او درس بخوانند.

ـ إنّي لا أشْعُرُ بِالْجُوعِ الآنَ، وَلَكِنْ أظُنُّ أنَّ «مَيمُونَةَ» في حاجَةٍ إلى الطَّعامِ الآنَ؛[۲٤۲] من اکنون احساس گرسنگی نمی‌کنم، ولی گمان می‌کنم «میمونه» الآن به [خوردن] غذا نیاز دارد.

ـ إنّي في حاجَةٍ إلى الرَّاحَةِ بَعْدَ تَعَبِ هذا النَّهارِ؛[۲٤۳] من [الآن] پس از خستگی امروز به استراحت نیاز دارم.[۲٤٤]

نمونه‌ای از متون معاصر برای ترجمه

السَّيِّدَةُ خديجةُ (سلام الله عليها)

لَمَّا رَأى نساؤها منها ذلك [الْحُبَّ] أنْكَرْنَهُ عليها أشدَّ الإنكارِ ورَدَدْنَها عنه أشدَّ الرَّدِّ وصَوَّرْنَ لَها فقرَ الفتى وبؤسَهُ وما هي فيه من ثَرْوَةٍ ونعيمٍ وذَكَرْنَ لها تَنافُسَ الأشرافَ والسّادةِ فيها وحِرْصَهُمْ جميعاً على أن يَبْلُغُوا منها هذه الْمنزلةَ ... فَأحَسَّتْ خديجةُ أنّ نساءَها لمْ يَفْهَمْنَ عنها شيئاً وأنّهنّ لن يَفْهَمْنَ عنها شيئاً وَرَدَّتْ سِرَّهَا الْعزيزَ إلى مكانِهِ الأمينِ مِنْ نفسِها الطّاهرةِ وقلبِهَا الْكريمِ وَانْتَظَرَتْ حتّى تَهَيَّأتِ العيرُ في عامٍ من الأعوامِ لِلرّحْلَةِ في التّجارةِ إلى بلادِ الرّومِ وجَعَلَتْ خديجةُ تُهيّئُ تجارَتَها وجعل النّاسُ من فقراءِ قريشٍ يَعْرِضُونَ أنفسَهم عليها لِيَرْحَلوا في تجارتِها إلى الشامِ كما تَعَوَّدوا أن يفعلوا من قبلُ ولكنّ خديجةَ لم تَسْمَعْ لأحدٍ منهم ... وإنّما اُلْقِيَ

۲۳۹. جبران خلیل جبران، *نصوص*، ص ٤۱.

۲٤۰. همان، ص ۵۷.

۲٤۱. همان، ص ٦۳.

۲٤۲. جرجی زیدان، *الأمین و المأمون*، ص ۳۵.

۲٤۳. جرجی زیدان، *شَجَرَةُ الدّرّ*، ص ۱۲۵.

۲٤٤. چند نمونهٔ دیگر از کاربرد فعل «نیاز داشتن» در زبان عربی:

ـ أصْبَحَتِ الأُمَّةُ الإسلامِيَّةُ أكْثَرَ مَا يَكُونُ بِحاجَةٍ إلَى التَّضامُنِ والتَّعاوُنِ؛ امت اسلامی اکنون بیش از هر چیز، نیازمند همیاری و همکاری است. (أكْثَرَ مَا يَكُونُ: بیش از هر چیز، بیش از هر چیز دیگر).

ـ لَسْنَا بِحاجَةٍ إلى تَعَلُّمِ العربيّةِ قِراءَةً وفَهْماً فَحَسْبُ، بَل صِرْنَا الآنَ في حاجَةٍ إلى تَعَلُّمِها تَكَلُّماً وكِتابَةً؛ ما تنها نیازمند یادگیری خواندن و فهمیدنِ [متون] عربی نیستیم، بلکه اکنون به فرا گرفتن مکالمه و نگارش به این زبان [نیز] نیاز داریم. (در این جمله واژه‌های «قِراءَةً» و «تَكَلُّماً» از نظر نحوی «تمییز» و واژه‌های «فَهْماً» و «كِتابَةً» معطوف به آن دو هستند.)

ـ أَلَيْسَ مِنَ الطَّبِيعِيِّ أنَّهُم لَم يَكُونُوا يَشْعُرُونَ بِأنَّهُم في حاجَةٍ إلى الْحِوارِ مَعَ الآخَرينَ؟ آیا طبیعی نیست که آنان به گفتگو با دیگران احساس نیاز نمی‌کردند؟ (مِنَ الطَّبِيعِيِّ أنَّ: طبیعی است که ... . چند نمونهٔ دیگر از این ترکیب: مِنَ العَجِيبِ أنَّ: عجیب است که؛ مِنَ الواقِعِ أنَّ: واقعیت این است که؛ مِنَ المَعلُومِ أنَّ: [ناگفته خود] روشن است که؛ مِنَ الحَقِيقَةِ أنَّ: حقیقت آن است که).

في نفسِها ـ دونَ أن تَعْرِفَ كيفَ أُلْقِيَ في نفسها ـ أنّ محمّداً [صلي الله عليه وآله] سَيَكُونُ هذه المَرّةَ صاحبَ تجارتِها إلى الشّامِ فلا تَسْأَلَ نساءَها عن شيءٍ ولا تُحَدِّثَ نساءَها في شيءٍ وإنّما تُرْسِلُ إلى الشّيخ [أبي‌طالبٍ] دسيساً يَعْرِضُ عليه الأمرَ ويُهَوِّنُ عليه ما كان يَستَعصِبُ منه ويُصَوِّرُ أنّ الفتى قد أصبَحَ رجلاً لا بأسَ عليه من مَشَقَّةِ السّفر ... وهو ... سَيَكُونُ في طائفةٍ من قومِهِ يَحْمُونَ العيرَ بالعددِ والعدّةِ ...

وما كان أبوطالبٍ لِيَرْضى هذا العَرْضَ أو يَقْبَلَهُ لولا أن قد كانَ لله في ذلكَ حكمةٌ ولولا أنَّ اللهَ قد أَلْقَى في قلبِهِ الرّضا بهذا الْعَرْضِ ... فقد كان أبوطالبٍ شفيقاً على ابْنِ أخيهِ رفيقاً به ... فلمّا عَرَضَ عليه رسولُ خديجةَ ما عَرَضَ، هَمَّ أن يَرْفُضَ ولكنّ اللهَ ألقى في نفسهِ القبولَ، فقالَ للرّسولِ: «سَأَعْرِضُ هذا على ابْنِ أخي». ثمّ يَلْقَى ابنَ أخيهِ فَيَعْرِضُ عليهِ الأمرَ مُرَغِّباً له مُشَجِّعاً إيّاه».

وما كان الفتى في حاجةٍ إلى ترغيبٍ أو تشجيعٍ؛ فإنّ الّذي قد ألقى في نفسِ خديجةَ اختيارَهُ لِتجارتِها هذا العامَ وألقى في نفسِ أبي‌طالبٍ قبولَ هذا الاختيارِ حينَ عَرَضَهُ رسولُ خديجةَ عليهِ، قد ألقى في نفسِ الفتى قبولَ هذا الاختيارِ حينَ تَحَدَّثَ إليهِ عمُّهُ فيهِ.

توضيح

ـ أَنْكَرْنَهُ عليها: آن را برای او عیب دانستند، آن را برای او ناپسند شمردند، او را به خاطر آن سرزنش کردند.

ـ أشَدَّ الإنكار: به شدّت، سخت (واژهٔ «أشَدّ» به دلیل اضافه شدن به مصدرِ فعلِ پیش از خود، (الإنکار) از نظر نحوی جانشین مفعول مطلق بیانی می‌شود که روی‌هم‌رفته باید آن دو را به واژه‌هایی مانند «به شدّت» و «سخت» ترجمه کرد.)

ـ رَدَدْنَهَا عَنْهُ: او را از آن بازداشتند، او را از آن منع کردند، او را از آن پرهیز دادند.

ـ أشَدَّ الرَّدِّ: به شدّت، سخت (دقیقاً مانند «أشَدَّ الإنكار»)

ـ بُؤْس: بیچارگی، فقر، بدبختی، بینوایی

ـ نَعيم: ناز و نعمت

ـ تَنَافُسَ الأشرافِ فيها: رقابت افراد صاحب‌نام و سرشناس با یکدیگر دربارهٔ او

ـ السّادَة: رجال، مردان عالی‌رتبه، رؤسای قبایل

ـ حِرْصَهُم على ... : علاقهٔ آنان به ...، میل شدید آنان به ...

ـ أن يَبْلُغُوا مِنها هذه المَنزِلَةَ: که در ارتباط با وی به این جایگاه برسند.

ـ لَم يَفْهَمْنَ عَنها شيئاً: چیزی از منظور او را درنیافتند، متوجّه منظور او نشدند.

ـ رَدَّتْ ... إلى ... : آن را به ... برگرداند.

ـ إلى مكانِهِ الأمينِ مِنْ نفسِها الطّاهرةِ: به مکان امنِ آن در جان پاکش

ـ حَتَّى: تا اینکه (به معنای «إلَى أنْ»)

ـ الْعِير:[245] کاروان، قافله

ـ الرِّحلَةُ إلى ...: سفر به ...

---

۲٤٥. لا في الْعِير ولا فِي النَّفِيرِ: به هیچ دردی نمی‌خورد، هیچ فایده‌ای بر آن مترتّب نیست.

ـ الرّوم: رومیان؛ مانند «الیَهُود، الصِّرْب، الیونان و الأفْغَان» که به ترتیب یعنی «یهودیان، صربیان، یونانیان و افغانیان». (چنان‌که این واژه، در دومین آیهٔ سورهٔ مبارک روم نیز به همین معنا آمده و به دنبال آن، ضمایر متناسب با جمع مذکر آمده است: غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أدْنَی الْأرْضِ وَهُم مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ [246]
ـ جَعَلَتْ خديجةُ تُهَيِّئُ ...: خدیجه اندک‌اندک به آماده ساختن ... پرداخت، خدیجه شروع به آماده کردن ... نمود. («جَعَلَتْ» از افعال شروع است که در بسیاری از موارد می‌توان آن را در شکل قیدی به «اندک‌اندک»، «به‌تدریج» و مانند آن ترجمه کرد.)
ـ جَعَلَ النّاسُ ... يَعْرِضُونَ أنْفُسَهُم عليها: مردم به تدریج خود را بر او عرضه کردند، مردم شروع کردند به عرضه کردن خود بر او. («جَعَلَ» از افعال شروع است.)
ـ كَما: آن‌چنان‌که، همان‌طور که (یکی دیگر از معانی «كَمَا»، «همچنین» است و آن معمولاً هنگامی است که این واژه در آغاز پاراگراف به کار رود.)
ـ تَعَوَّدُوا: عادت کردند.
ـ لَم تَسْمَحْ لأحَدٍ منهم: به هیچ یک از آنان اجازه نداد.
ـ أُلْقِيَ في نفسِها: به دل او افتاد، به او الهام شد.
ـ فَلا تَسْألَ نسائَها عَن شيءٍ: و از زنان خود دربارهٔ چیزی سؤال نکند.
ـ ولا تُحَدِّثَ نساءَها في شيءٍ: و با زنان خود دربارهٔ چیزی سخن نگوید.
ـ إنَّما: بلکه
ـ دَسيساً: کسی که او را پنهانی به جایی می‌فرستند تا خبر بیاورد، فرستاده، واسطه
ـ يَعْرِضُ عَلَى ...: پیشنهاد می‌دهد به ...
ـ يُهَوِّنُ ... عَلَى ....: [چیزی را بر کسی] آسان جلوه می‌دهد، [چیزی را بر کسی] سهل نشان می‌دهد. (هَوِّنْ عَلَيْكَ: سخت نگیر؛ جوش نزن!)
ـ يَستَصْعِبُ: دشوار به شمار می‌آوَرد. («سین» در باب استفعال در بسیاری از موارد به معنای «اعتبار: شمردن و به شمار آوردن» است؛ مانند «اِستکبار: خود را بزرگ شمردن؛ اِستعضاف: دیگری را ضعیف شمردن؛ اِستصغار: چیزی را کوچک شمردن».
ـ لا بَأسَ عليه مِن مَشَقَّةِ السَّفَر: سختی سفر برای او جای نگرانی ندارد، نباید از سختی سفر بر او ترسید، نباید برای او از سختی سفر واهمه داشت.
ـ يَحْمُونَ: حمایت می‌کنند، مواظبت می‌کنند، دفاع می‌کنند.
ـ بِالعَدَدِ والعُدَّةِ: با افراد و ساز و برگ فراوان
ـ وما كانَ أبوطالبٍ لِيَرْضَى: و ابوطالب هرگز رضایت نمی‌داد/ راضی نمی‌شد («لِـ» هرگاه بر فعل مضارع وارد شود و مسبوق به «ما كانَ» یا «لَمْ يَكُن» باشد، «لام جُحود» نامیده می‌شود و کارایی آن تأکید بر نفی موجود در جمله است و از این رو پیشنهاد می‌شود آن را در همهٔ موارد به «هرگز» ترجمه کنیم.)
ـ العَرْض: پیشنهاد («عَرْض» در این معنا با واژهٔ «اِقتِراح» مترادف است.)
ـ شَفَيقاً عَلَى ...: دلواپسِ، بیمناکِ، نگرانِ ...
ـ رَفيقاً بِهِ: دوستِ او، رفیقِ او
ـ هَمَّ: خواست، در نظر داشت، تصمیم داشت.

---

۲۴۶. روم/ ۲ و ۳.

ـ لَولا أنْ قَد كانَ للهِ في ذلكَ حِكمَةٌ: اگر خداوند در این کار حکمتی نداشت، اگر خداوند را در این کار حکمتی نبود. (یکی از معانی «را» در زبان فارسی، «برایِ، از آنِ» است؛ مانند: «سپاس خدای را» که یعنی سپاس از آن خدا است.)

ـ يَلْقَى: (ماضی آن: لَقِيَ) ملاقات می‌کند، به دیدن ... می‌رود.

ـ مُرَغِّباً لَهُ: در حالی که او را ترغیب می‌کرد. («مُرَغِّباً» قید حالت است که در بسیاری از موارد بهتر است آن را به جملهٔ خبری مستقل ترجمه کنیم: و او را ترغیب کرد.)

ـ مُشَجِّعاً إيّاهُ: در حالی که او را تشویق می‌کرد. (مانندِ «مُرَغِّباً»).

ـ وما كانَ في حاجَةٍ إلى ...: به ... نیاز نداشت.

ـ تَحَدَّثَ إلَى: با ... سخن گفت، با ... گفتگو کرد.

چکیده

- ✓ در زبان عربی برخی مفاهیمِ فعلیِ خاصّ وجود دارند که غالباً در قیاس با زبان فارسی به گونه‌ای ویژه بـه کار می‌روند و از نظر ظاهری، با معادلهای فارسی خود انطباق ندارند. افعال «داشتن» و «نیـاز داشـتن» از این دسته‌اند.
- ✓ در زبان عربی برای بیان مفهوم این دو فعل، در بیشتر موارد، از افعالی مستقل اسـتفاده نمـی‌کننـد؛ بلکـه بیشتر از ترکیب یک حرف اضافه همراه با فاعلِ معنایی یا قید مکان خاصّی همراه با فاعل معنـایی بهـره می‌جویند.
- ✓ فعل «داشتن»، هر چند در مواردی معادل افعال «مَلَكَ/ اِمْتَلَكَ» شمرده شده است، امـا در بیـشتر مـوارد برای بیان آن از روشهای زیر استفاده می‌شود:

  ۱ـ کاربرد حرف اضافهٔ «لِـ» همراه با فاعل معنایی جمله؛

  ۲ـ کاربرد قیدهای مکان «عِنْدَ» یا «لَدَى» همراه با فاعل معنایی جمله.
- ✓ حرف اضافهٔ «لِـ» هرگاه پس از یک نهاد معرفه، در آغاز گزارهٔ عربـی بـه کـار رود، بـه معنـایِ «از آنِ»، «متعلّق است به» و امثال آن خواهد بود.
- ✓ منفیِ فعل «داشتن» در عربی، از کاربرد فعل ربطی «لَيْسَ»/ «لَيْسَتْ» یا حرف «مَا» همـراه بـا «لِـ» و فاعل معنایی، در ابتدای جملهٔ اسمیه به دست می‌آید.
- ✓ وجوه مثبت و منفیِ ماضیِ فعل «داشتن» نیز از کاربرد «كانَ»/ «كَانَتْ» و «مَا كَانَ»/ «ما كانَتْ» یا «لَمْ يَكُنْ» و «لَم تكُنْ» در آغاز جملهٔ اسمیه به دست می‌آید. البته باید به این نکته توجـه داشـت کـه افعـال «لَيْسَ» و «كانَ» در این عبارتها همواره به شکل مفرد مذکّر غایب یا مفرد مؤنّث غایب به کار می‌روند و مطابقت میان آنها و فاعل معنایی جمله لازم نیست.
- ✓ فعل «نیاز داشتن» هر چند، گاه معادل فعل «اِحْتَاجَ، يَحْتَاجُ» است، اما در بیشتر مـوارد، بـه شـیوهٔ مقابـل بیان می‌شود: «فاعل معنایی + في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلى + متمّم (در مقام اسم مجرور)».
- ✓ عدد و نوع فاعل معناییِ جمله، تأثیری در شیوهٔ بیان مفهوم «نیاز داشتن» ندارد.
- ✓ منفی کردن فعلِ «نیاز داشتن» به دو روش زیر ممکن است:

۱ـ کاربرد فعلِ ربطی «لَيْسَ» و مشتقّات آن + في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلی + متمّم؛

۲ـ کاربرد حرف نفی «ما» + في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلی + متمّم.

- ✓ وجوه مثبت و منفی ماضیِ فعلِ «نیاز داشتن» نیز از کاربرد «كانَ»/ «مَا كَانَ» و «لَم يَكُـنْ» و مـشتقّات آن همراه با «في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ إلی + متمّم» به دست می‌آید.
- ✓ در برخی موارد، می‌توان واژه‌ای را در مقام صفت پس از «في حاجَةٍ/ بِحاجَةٍ» به کار برد و نوع این نیاز را مشخّص کرد.

جلسهٔ دوازدهم

افعال خاص در زبان عربی (۲)

معادلهای افعال «خوش آمدن» و «واداشتن»

هدف درس

- ✓ آشنایی با معادلهای افعال «خوش آمدن» و «واداشتن» در زبان عربی.

درآمد

در جلسهٔ پیشین، با چگونگی بیان مفهوم افعـال «داشـتن» و «نیـاز داشـتن» در زبـان عربـی، آشـنا شـدیم و مهم‌ترین معادلهای فارسی آن دو را شناختیم. اکنون می‌خواهیم با معادلهـای دو فعـل دیگـر؛ یعنـی «خـوش آمدن» و «واداشتن»، آشنا شویم که کاربرد آنها در زبان عربی، به نوعی با سایر افعال متفاوت است.

در زبان فارسی، فعل «خوش آمدن» معمولاً با حرف اضافهٔ «از» همراه است؛ حال آنکه در زبـان عربـی، در معادلهای «خوش آمدن»، از حرف اضافهٔ «مِنْ» (معادل از) بهره نمی‌برند.

همچنین، در فارسی، فعل اصلی جمله‌ای که «واداشتن» پیش از آن به کار می‌رود، التزامـی اسـت؛ فعـل التزامی پس از معادل عربی «واداشتن»، بر خلاف بیشتر افعال مضارع التزامی عربی، مرفوع است.

برای درک کامل این نکته‌ها، به توضیحات و نمونه‌های گوناگونِ کاربرد این افعال توجّه کنید:

«خوش آمدن» و معادلهای آن

چنان‌که اشاره کردیم، در زبان فارسی برای بیان مفهوم «خوش آمدن از چیزی یـا کـسی»، معمـولاً از حـرف اضافهٔ «از» استفاده می‌کنند؛ حال آنکه در زبان عربی، این مفهوم را بدون نیاز به حرف اضافهٔ «مِـنْ» بـه کـار می‌برند. معادل «خوش آمدن» در زبان عربی، «إعْجاب» در باب اِفعال است و برای بیان مفهوم مورد نظر، بـه روش زیر عمل می‌کنند:

کاربرد فعل «أعْجَبَ، یُعْجِبُ» + فاعل معنایی (در مقـام مفعـولٌبـه دسـتوری) + مـتمّم (در مقـام فاعـل دستوری و بدون استفاده از «مِنْ»)؛

مانند:

ـ فاطمه از عربی خوشش می‌آید؛ تُعجِبُ فاطمةَ العربیّةُ (← تُعْجِبُ العربیّةُ فاطمةَ).

ـ استاد ما از سخن احمد خوشش نیامد؛ لَمْ یُعْجِبْ أُستاذَنا کَلامُ أحمدَ (← لَمْ یُعْجِبْ کَلامُ أحمدَ أستاذَنا).

ـ نمی‌دانم چرا از آن کتاب خوشت نمی‌آید؟ لا أعْرِفُ لِمَاذَا لا یُعْجِبُکَ ذَلِكَ الکتابُ؟

ـ او از کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات خوشش آمد؛ أعْجَبَتْهُ مَکْتَبَةُ کُلِّیَّةِ الإلهیّات.

ـ فاطمه، آیا تو از این کودکستان خوشت می‌آید؟؛ فاطمةُ، هَلْ تُعْجِبُكِ رَوْضَةُ الأطْفَالِ هَذِهِ؟

ـ آنان از این اعلامیه خوششان نیامد؛ لَمْ یُعْجِبْهُمْ هذا الْبَیَانُ.

جالب اینکه در موارد بسیاری؛ به خصوص در صیغه‌های غایب، فاعل معناییِ فعلِ «خوش آمدن»، ابتدا پیش از فعل «أعْجَبَ، یُعْجِبُ» به کار می‌رود و آن‌گاه، ضمیری متّصل کـه از نظـر نـوع و عـدد، متناسـب آن باشد، پس از فعل عربی و در مقام مفعولٌ‌به دستوری می‌آید و به دنبال آن، متمّم جملهٔ فارسی نیز همچنان در مقام فاعل دستوریِ جملهٔ عربی ذکر می‌شود؛ بدون آنکه تغییری در معنای عبارت پدید آید؛ مانند:

ـ إنَّ أحمدَ لا تُعْجِبُهُ هَذِهِ الدَّرَّاجَةُ؛ احمد از این دوچرخه خوشش نمی‌آید.

ـ إنَّ فَاطِمَةَ لَمْ یُعْجِبْهَا کَلامُ أخِیهِ؛ فاطمه از سخن برادرش خوشش نیامد.

ـ إنَّ الطُّلاّبَ یُعْجِبُهُمْ هَذا الصَّفُّ جِدّاً؛[۲۴۷] دانشجویان از این کلاس، بسیار خوششان می‌آید.

ـ کَأنَّ هَؤُلاءِ الْمُعَلِّمَاتِ لا تُعْجِبُهُنَّ الرِّحلَةُ إلَی تِلْكَ الْمَدِینَةِ؛ انگار ایـن معلّمـان [ـــ زن] از سـفر بـه آن شـهر، خوششان نمی‌آید.

اگر در نمونه‌های پیشین دقّت کنیم، درمی‌یابیم که عدد و نوعِ فعل «أعْجَبَ، یُعْجِبُ» در چنـین عبـاراتی، خواه‌ناخواه تابع فاعل دستوری آن است؛ نه فاعل معنایی. حال آنکه در ترجمهٔ فارسی، بر اسـاس شـیوهٔ معیـار، صرفاً باید به جنبه‌های معناییِ موجود در جمله و برگردانِ صحیح مفهوم مورد نظر پرداخـت. بـر ایـن اسـاس، مثلاً در ترجمهٔ جملات «إنَّ هَذَا الْقَلَمَ أعْجَبَهُمْ» و «إنَّهُمْ لَمْ یُعْجِبُونَا»، باید به ترتیب بگوییم: «آنان از آن قلـم خوششان آمد» و «ما از آنان خوشمان نیامد». فاعل دسـتوری در ایـن عبـارات عربـی، بـه ترتیـب، «قلـم» و «آنان» است؛ ولی فاعل معنایی «آنان» و «ما» است.

شیوه‌ای کهن در زبان فارسی

این‌گونه جملات را گاه به شیوه‌ای دیگر نیز می‌توان ترجمه کرد، که در فارسی کهن مرسوم بوده و اگـر فعـل عربی معلوم باشد، با ساختار جملهٔ عربی نیز منطبق است؛ به این معنا که فاعل معنایی، همانند سـاختار عربـی، در جایگاه مفعول‌به دستوری قرار می‌گیرد و متمّم، در جایگاه فاعل دستوری. به این نمونه‌ها توجه کنید:

ـ لَعَلَّ أبِي تُعْجِبُهُ هَذِهِ السَّیَّارَةُ؛ شاید این ماشین، پدرم را خوش بیاید[۲۴۸] (شیوهٔ معیار: شاید پدرم از این ماشـین، خوشش بیاید).

ـ تُعْجِبُنَا کُتُبُهُ الأدَبِیَّةُ؛ کتابهای ادبی او، ما را خوش می‌آیـد (شـیوهٔ معیـار: مـا از کتابهـای ادبـی او، خوشـمان می‌آید).

ـ إنّه قد أُعْجَبَ بهذا الکلامِ؛ این سخن، او را خوش آمد (شیوهٔ معیار: او از این سخن خوشش آمد).

۲۴۷. جِدّاً: واقعاً، خیلی، بسیار.

۲۴۸. به دست دادن این نوع ترجمه از عباراتی که مفهوم فعل «خوش آمدن» در آنها به کار رفته، رنگ و بوی متـون فارسـی را کهن می‌کند و از این رو، ما اکنون آن را توصیه نمی‌کنیم؛ گرچه به طور طبیعی، اطلاع از آن می‌توانـد در درک معنـای صـحیح جملات مورد نظر، مؤثّر واقع شود.

نکته

در همهٔ جملات پیشین، فعل «أعْجَبَ، يُعْجِبُ» به شکل معلوم به کار رفته و فاعل و مفعول دستوری نیز به دنبال آن آمده‌اند و ما در ترجمهٔ فارسیِ این قبیل جملات، شیوهٔ رایج در فارسی معیار را پیشنهاد کرده‌ایم که می‌تواند گویای مفهوم واقعی آنها باشد. با این حال، در مواردی نیز فعل «أعْجَبَ، يُعْجِبُ»، برای بیان مفهوم مورد نظر، به شکل مجهول و بدون همراهی با فاعل دستوری، به کار می‌رود. در این صورت، فاعل معنایی فعل، به صورت اسم یا ضمیر مرفوعی پس از آن (در مقام نایب فاعل دستوری) ظاهر می‌شود و متمّم نیز همراه با حرف اضافهٔ «بِـ» به کار می‌رود.

فعل مجهول از مادهٔ «أعجب، يعجب» + فاعل معنایی (در جایگاه نایب فاعل) + «بـ» + متمّم (در جایگاه مجرور).

مانند:

ـ إنَّ الأطفالَ عادَةً يُعْجَبُونَ بِمُعَلِّمِيهِمْ؛ کودکان معمولاً از معلّمانشان خوششان می‌آید.

ـ كَأنَّكَ قَدْ أُعْجِبْتَ بِتِلْكَ السَّاعَةِ؛ گویی تو از این ساعت، خوشت آمده است.

گرچه این ساختار نیز برای بیان همان مفهوم به کار می‌رود، ممکن است در چنین مواردی، مقصود دیگری بالاتر از «خوش آمدن»، در نظر گوینده باشد. در این صورت، می‌توان مفهوم فعل را به شیفتگی، دلبستگی و علاقه‌مندی برگرداند؛ مانند:

ـ إنَّ أخَاكَ قَدْ أُعْجِبَ بِأبِي‌نُؤَاسٍ وَأبي‌العَلاءِ؛[249] برادرت شیفتهٔ ابونؤاس و ابوالعلا شده است.

نمونه‌هایی از کاربرد فعل «خوش آمدن» در زبان عربی

ـ قَد أعْجَبَهُ هذا اللَّفظُ في أوَّلِ الأمرِ، ولَكِنَّهُ كانَ يَنْتَظِرُ شَيئاً آخَرَ مِن مَظاهِرِ الْمُكافَأةِ والتَّشْجيعِ؛[250] او در آغاز، از این واژه خوشش می‌آمد؛ ولی [پس از آن،] چیز [های] دیگری از مصادیق [عینیِ] پاداش و تشویق انتظار می‌برد.

ـ أعْجَبَهُمْ مَا رَأوْا مِنْ هَيْئَتِهِ وفَهمِهِ واستِبصارِهِ في حُبِّ بَني‌هاشمٍ؛[251] آنان از دیدن شکل و شمایل و فهم و بصیرت او در دوستی بنی‌هاشم، خوششان آمد.

ـ كَأنَّما كانُوا يَرَوْنَ شَيئاً يُعْجِبُهُمْ ويُلْهِيهِمْ؛[252] گویی آنان چیزی را می‌دیدند که از آن خوششان می‌آمد و آنان را به خود مشغول می‌داشت.

ـ كانَت هَذِهِ المُوازَنَةُ تُعْجِبُ الصَّبِيَّ وتُثِيرُ فِي نَفْسِهِ لَذَّةً وَمَتَاعاً؛[253] آن کودک از این موازنه، خوشش می‌آمد که احساس لذّت و خوشی را در جان او برمی‌انگیخت.

---

۲۴۹. ابو نؤاس: از شاعران برجستهٔ دورهٔ عباسی و ابوالعلا: از شاعران مشهور قرن پنجم هجری.

۲۵۰. طه حسین، *الأيام*، ص ۳۷.

۲۵۱. احمد الدینوری، *الأخبار الطوال*، ص ۳۳۷.

۲۵۲. طه حسین، پیشین، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۲۵۳. همان، ص ۱۷۲.

ـ لَقَدْ أعْجَبَنِي هَذَا الاحتِجَاجُ؛ لأنَّهُ أبَانَ لي تَمَسُّكَ الشَّرقيِّ ... بِرمُوزِ حَيَاتِـهِ الْخَاصَّـةِ؛[٢٥٤] مـن از ایـن اعتـراض خوشم آمد؛ زیرا [بار دیگر] برای من آشکار کرد که انسان شرقی، بـه نمادهـای زنـدگیِ مخـصوص بـه خـود، پای‌بند است.

ـ أُعْجِبْتُ بِجُرْأةِ ذَلِكَ السُّورِيِّ، كَمَا أُعْجِبْتُ مَرَّةً بِأمِيرٍ هِنْدِيٍّ دَعَوْتُه إلَى حُضُورِ رِوايَةٍ غِنَائيّةٍ فِـي مَدِينَـةِ ميلانـو في إيطاليا؛[٢٥٥] از جرئت آن مرد سوری خوشم آمد؛ چنان‌که یک بار از شاهزاده‌ای هندی ـ که او را بـه حـضور در یک نمایش موسیقایی در شهر میلان ایتالیا دعوت کردم ـ خوشم آمد.

«واداشتن» و معادلهای آن

چنان‌که اشاره کردیم، در بیشتر جملات فارسی، فعل «واداشتن» در مقام فعل کمکی بـه کـار مـی‌رود و فعـل اصلی پس از آن، مفهوم التزامی دارد. برای نمونه، در جملهٔ «احمد خواهرش را واداشت که به مدرسـه بـرود»، «واداشت» در حقیقت، گویی فعل کمکی است و «برود» فعل اصلی است که وجه التزامی دارد. مهم آن اسـت که بدانیم در زبان عربی، بیشتر، از فعل «جَعَلَ» (در مقام فعل یک‌مفعولی)[٢٥٦] بـه عنـوان معـادل «واداشـتن» استفاده می‌کنند؛[٢٥٧] مانند:

ـ استاد مریم را واداشت (وادار کرد) که در کلاس، به عربی سخن بگوید؛ جَعَلَ الأسْتَاذُ مَرْيَمَ تَتَكَلَّمُ بالعربيّةِ في الصَّفِّ.

ـ مادرم مرا واداشت (وادار کرد) که امروز، زودتر به خانه برگردم؛ جَعَلَتْنِي أمِّي أعُـودُ (أرجِـعُ) اليَـومَ إلـى البِيـتِ أسْرَعَ.

ـ آیات قرآن کریم، ما را وامی‌دارند که به ایمان خود بیندیشیم؛ تَجْعَلُنَا آياتُ القرآنِ الكريمِ نُفَكِّرُ فِي إيمانِنَا.

ـ ما دشمن را واداشتیم (وادار کردیم) که از سرزمین ما عقب‌نشینی کند؛ جَعَلْنَا الْعَدُوَّ يَتَرَاجَعُ مِنْ أرْضِنَا.

ـ ما باید فرزندان میهنِ خود را وادار کنیم که به آینده‌ای روشن، چشم بدوزند؛ لِنَجْعَلْ أبْنَاءَ وَطَنِنَا يَتَطَلَّعُونَ إلَـى مُسْتَقْبَلٍ زَاهِرٍ.

ـ آیا من تو را وادار کردم که شغل خود را ترک کنی؟ هَلْ جَعَلْتُكَ [أنَا] تَتْرُكُ عَمَلَكَ (مِهْنَتَكَ)؟

در این نمونه‌ها «جَعَلَ» و مشتقّات آن، در قالب فعل متعدّیِ یک‌مفعولی ظاهر شـده‌انـد کـه در حالتهـای ماضی، مضارع و امر، همراه با فاعل و مفعول خود به کار رفته‌اند. علاوه بر این، باید توجّه داشـت کـه در ایـن ساختار، فعل دوم تنها به شکل مضارع مرفوع به کار می‌رود و عدد و نوع آن، با مفعـولِ فعـل اوّل («جَعَـلَ» و مشتقّات آن) منطبق است. به چند نمونهٔ دیگر توجّه کنید:

---

٢٥٤. جبران خلیل جبران، *البدائع والطّرائف*، ص ٦٠٧.

٢٥٥. همان.

٢٥٦. فعل متعدّی «جَعَلَ، يَجْعَلُ»، گاه دو مفعول دارد که در این صورت، به معنای «قرار دادن» به کـار مـی‌رود؛ ماننـد دو آیـهٔ مبارک: ﴿وَ جَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاساً * وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعَاشاً﴾ (نبأ/ ١٠ و ١١).

٢٥٧. مفهوم «واداشتن» را در پاره‌ای از موارد، می‌توان از کاربرد فعل «أرْغَمَ، يُرْغِمُ/ أجْبَرَ، يُجْبِـرُ» همـراه بـا فاعـل و مفعـول و حرف اضافهٔ «عَلَى» که بر اسم (مصدر) دیگری درمی‌آید، به دست آورد؛ مانند: «أرْغَمْنَا الأعْدَاءَ عَلَى الْفِرارِ؛ دشمن را وادار به فرار کردیم» و «أجْبَرَكَ الْمُعَلِّمُ عَلَى الْكِتابَةِ؛ معلّم تو را وادار به نوشتن کرد» امّـا در ایـن قبیـل عبـارات، نـوعی «شـدّت» نیـز قابـل ملاحظه است؛ افزون بر آنکه روش بیان آنها در قیاس با فعل «جَعَلَ» و مشتقّات آن، به کلّی متفاوت است.

ـ إنَّ الكُتّابَ الَّذينَ يَحمِلُونَ مَسْؤُولِيَّةً كَبيرةً عَلَى عاتِقِهِمْ، يَجْعَلُونَ النَّاسَ يُفَكِّرُونَ فِي مُسْتَقْبَلِ الاُمَّةِ الإسْلامِيَّةِ؛ نویسندگانی که مسئولیت بزرگی به دوش می‌کشند، مردم را وامی‌دارند که به آیندهٔ امّت اسلامی بیندیشند.

ـ جَعَلَتِ الْحَرَارَةُ أبي يَفْتَحُ الشُّبّاكَ؛ گرما پدرم را واداشت که پنجره را باز کند.

ـ جَعَلْتَنِي أَنْتَهِجُ نَهْجاً جَدِيداً فِي الْحَيَاةِ؛ تو مرا واداشتی که راه تازه‌ای را در زندگی برگزینم.[۲۵۸]

از اینکه بگذریم، هر گاه در این اسلوب، فعل نخست («جَعَلَ» و مشتقّات آن) به صورت منفی به کار رود، بیشتر مفهوم «مانع شدن» و «نگذاشتن» و مانند آنها را به ذهن می‌رساند؛ مانند:

ـ لا أجْعَلُهُ أنا يَخْرُجُ اليَومَ إلى الشّارِعِ؛ من نمی‌گذارم (مانع می‌شوم) که او امروز به خیابان برود.

ـ لَمْ يَجْعَلْهُ أحْمَدُ يَنْجَحُ فِي مَا نَوَى؛ احمد نگذاشت (مانع شد) که او در آنچه اراده کرده بود، موفّق شود.

ـ لِمَاذَا مَا جَعَلْتَنِي أشْتَرِي ذلكَ الكتابَ؟؛ چرا نگذاشتی (مانع شدی) که آن کتاب را بخرم.

با این حال، گاه در شکل منفیِ این اسلوب، حرف نفی بر فعل دوم وارد می‌شود و همان مفهوم «مانع شدن» و «نگذاشتن» را افاده می‌کند؛ مانند:

ـ جَعَلَ رِجَالُ الإسْعَافِ[۲۵۹] لا يَمُوتُ الْمَرِيضُ؛ امدادگران نگذاشتند (مانع شدند) که آن بیمار بمیرد.

ـ تَجْعَلُ الْقُوَّاتُ المُسَلَّحَةُ الأعْدَاءَ لا يَحْتَلُّونَ أرْضَنَا الْمُقَدَّسَةَ؛ نیروهای مسلّح ما نمی‌گذارند که دشمنان، سرزمین مقدّس ما را اشغال کنند.

ـ جَعَلَتْنَا شُهَدَاؤُنَا الأعِزَّاءُ لا نَشْعُرُ بِالذِّلَّةِ وَالاحْتِقارِ؛ شهدای عزیز ما نگذاشتند (مانع شدند) که ما احساس ذلّت و حقارت کنیم.

نکتهٔ دیگر اینکه فعل دوم این ساختار در زبان فارسی، همواره مفهوم التزامی دارد و از این رو، غالباً حرف «که» پیش از آن به کار می‌رود؛ امّا در عربی نباید معادلی برای آن به کار برد؛ یعنی نیازی به کاربرد حرف ناصب «أن» نیست. بر این اساس، مثلاً جملهٔ «جَعَلْتُكَ أنْ تَذْهَبَ إلَى الْكُلِّيَّةِ» برای بیانِ اینکه «من تو را وادار کردم که به دانشکده بروی» در زبان معیار عربی، متداول نیست.

نمونه‌هایی از کاربرد فعل «واداشتن» در زبان عربی

ـ ما يَجْعَلُكِ تَضْحَكِينَ[۲۶۰] [بِهَذا الشَّكْلِ]؟ چه چیز تو را وامی‌دارد که این‌گونه بخندی.

ـ إنّي أجْعَلُكِ تَدرُسِينَ أسْبُوعاً كَامِلاً؛[۲۶۱] من تو را وامی‌دارم که یک هفتهٔ کامل، درس بخوانی.

---

۲۵۸. در مواردی از کاربردِ این ساختار، بهتر است که فعل «جَعَلَ» و مشتقّات آن را به «سبب شدن/ موجب شدن/ باعث شدن/ برانگیختن» ترجمه کنیم. بنابراین، می‌توان جملهٔ «جَعَلْتَنِي أنْتَهِجُ نَهْجاً جَدِيداً في الْحَيَاةِ» را متناسب با فضای حاکم بر متن، چنین نیز ترجمه کرد: «تو سبب شدی که من راه و روش تازه‌ای را در زندگی برگزینم» یا «تو مرا برانگیختی که راه و روش تازه‌ای را در زندگی برگزینم».

۲۵۹. رِجالُ الإسْعافِ: امدادگران. و از همین دست ترکیب: رِجالُ الدِّينِ: (روحانیان) و رِجالُ الأعْمال: (کارگران).

۲۶۰. آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ۱، ص ۸۵.

۲۶۱. ر.ک: همان، ص ۹۲.

نمونه‌ای از متون کهن برای ترجمه

كانَ عبدُاللهِ بنُ العَبّاسِ مِنْ أجْوادِ العَرَبِ وكانَ مُنْصَرِفاً مِنَ الشّامِ إلَى الْحِجازِ، فَنَزَلَ مَنْزِلاً فِي الطَّرِيقِ وطَلَبَ مِنْ غِلْمانِه طَعاماً فَلَمْ يَجِدُوا، فَقالَ لِوَكيلِه: اذْهَبْ فِي الْبَرِيَّةِ فَلَعَلَّكَ تَجِدُ راعِياً أو حَيّاً عِندَهُ لَبَنٌ أو طَعامٌ فَمَضَى بِالْغِلْمانِ حتّى رَأَوْا عَجوزاً في حَيٍّ، فَقالُوا لَها: «أعِندَكِ طَعامٌ نَبْتاعُهُ؟». قالَتْ: «أمّا الْبَيْعُ فَلا، ولَكِنْ عِندي ما لِي ولأبنائي [إليهِ] حاجَةٌ». قالُوا: «فأيْنَ بَنُوكِ»، قالَتْ: «في رِعْيٍ لَهُم وهذا أوانُ أوْبَتِهِمْ». قالوا: «فَما أعْدَدْتِ لَهُم ولَكِ؟»، قالَتْ: «خُبْزَةً تَحْتَ مَلَّتِها». قالُوا: «وما عِندَكِ غيرُ هذا؟»، قالَتْ: «لا شَيءَ». قالوا: «فَجُودِي لَنا بَشَطْرِها!»، فَقالَتْ: «أمَّا الشَّطْرُ فَلا أجُودُ بِهِ وأمَّا الْكُلُّ فَخُذُوهُ!». فَقالوا: «تَمْنَعِينَ النِّصْفَ وتَجُودِينَ بِالْكُلِّ؟»، قالَتْ: «نَعَمْ؛ لأنَّ إعْطاءَ الشَّطْرِ نَقِيصَةٌ وإعْطاءَ الكُلِّ كَمالٌ وفَضِيلَةٌ، فأنا أمْنَعُ ما يَضَعُنِي وأمْنَحُ ما يَرْفَعُنِي». فأخَذُوها ولَمْ تَسْألْهُم مَنْ هُمْ ولا مِنْ أينَ جاؤُوا.

فَلَمّا وَصَلوا إلى عبدِاللهِ وأخْبَرُوهُ بِخَبَرِها، عَجِبَ مِن ذَلِكَ، ثُمَّ قالَ لهم: «احْمِلُوها إلَيَّ السَّاعَةَ!». فَرَجَعُوا إلَيْها فَقالوا لها: «انْطَلِقي مَعَنا إلى صاحِبِنا؛ فإنّهُ يُريدُ أنْ يَراكِ». فقالتْ: «ومَنْ صاحِبُكُم؟»، قالوا: «عبدُاللهِ بنُ العبّاسِ». قالَتْ: «وأبيكُمْ، هذا هُوَ الشَّرَفُ الْعالي وذِرْوَتُهُ الرَّفِيعَةُ، وماذا يُريدُ مِنّي؟»، قالوا: «مُكافَأتَكِ وبِرَّكِ». فقالَتْ: «... واللهِ لَو كانَ ما فَعَلْتُ مَعروفاً، ما أخَذْتُ لَهُ بَدَلاً، فَكَيْفَ وهو شيءٌ يَجِبُ عَلَى الْخَلقِ أنْ يُشارِكَ فيهِ بَعضُهُم بَعضاً؟!». ... فَلَمّا وَصَلَتْ إليهِ، سَلَّمَتْ فَرَدَّ عليهَا السَّلامَ وقَرَّبَ مَجلِسَها، ثُمَّ قالَ لها: «مِمَّنْ أنْتِ؟»، قالَتْ: «مِنْ بَنِي كَلْبٍ». قالَ: «فَكَيْفَ حالُكِ؟»، قالَتْ: «أسْهَرُ الْيَسيرَ وأنامُ أكثَرَ اللَّيلِ، وأرَى قُرَّةَ الْعَينِ في بَنِيَّ فَلَمْ يَكُ مِنَ الدّنيا شيءٌ إلاّ وَجَدْتُهُ فِيهِم». قالَ: «لَو جاءَ بَنُوكِ وهُمْ جِياعٌ فَما كُنْتِ تَصْنَعِينَ؟!»، قالتْ: «يا هذا! لَقَدْ عَظُمَتْ عِندَكَ هذه الْخُبْزَةُ حَتّى أكْثَرْتَ فِيهَا مَقَالَكَ وشَغَلْتَ بِهَا بالَكَ! ...». فقالَ عبدُاللهِ لِبَعضِ غِلْمانِهِ: «انْطَلِقْ إلَى خِبائِها فَإذا أقْبَلَ بَنُوها فَجِيءْ بِهِمْ!» ... فَانْطَلَقَ الْغُلامُ فأخْبَرَهُمُ الْخَبَرَ فَما بَعُدَ أمَدُهُ حتّى جاؤُوا فأدْناهُمْ عبدُاللهِ منهُ وقالَ: «إنّي لَم أطْلُبْكُمْ ... لِمَكروهٍ وإنّما أُحِبُّ أنْ أُصْلِحَ مِن شأنِكُمْ وأُلُمَّ شَعْثَكُمْ». فقالوا: «إنّ هذا قَلَّ أنْ يَكُونَ إلاّ عَن سُؤالٍ أو مُكافَأةٍ لِفِعْلٍ قَديمٍ»، قالَ: «لَيسَ شيءٌ مِنْ ذلكَ ولَكِنْ جاوَرْتُكُمْ في هذه اللَّيلَةِ فَأحْبَبْتُ أنْ أضَعَ بَعضَ مالي فيكُمْ». قالوا: «يا هذا! نَحنُ في ... كَفافٍ مِنَ الرِّزْقِ فَوَجِّهْهُ نَحوَ مَنْ يَستَحِقُّهُ، وإنْ أرَدْتَ النَّوالَ مُبْتَدِئاً مِنْ غَيرِ سؤالٍ، فَتَقَدَّمْ. فَمَعروفُكَ مَشكورٌ وبِرُّكَ مَقبولٌ»، فَقالَ: «نَعَم، هو ذاكَ» وأمَرَ لَهُم بِعَشَرَةِ آلافِ دِرهَمٍ وعِشرينَ ناقَةً.

توضیح

أجْواد: جمعِ «جَواد»: بخشنده، دست و دل باز، سخاوتمند.

كانَ مُنْصَرِفاً مِنْ ...: از ... باز می‌گشت.

غِلمان: جمعِ «غُلام»: خادم، نوکر، کارگزار، خدمتگزار.

لَم يَجِدُوا: نیافتند، پیدا نکردند («وَجَدَ، يَجِدُ» متعدّی است، امّا در اینجا مفعولٌبهِ آن ذکر نشده است).

وَكيل: امین، نماینده، مباشر.

لَعَلَّكَ تَجِدُ: شاید بیابی، شاید پیدا کنی.
راعِیاً: چوپانی را.
حَیّاً: قبیله یا طایفه‌ای را.
مَضَی بِـ ...: بردن ... .
عَجُوزاً: پیرزن (به پیرمرد هم «عَجوز» گفته می‌شود)
نَبْتَاعُ: خریدیم، خریداری کردیم.
رِعْيِ: چراگاه.
أوانُ أوْبَتِهِم: هنگامِ بازگشت آنان، وقت آمدن آنان.
أعْدَدْتِ: آماده کردی [تو زن]، فراهم کردی، مهیّا ساختی.
تَحْتَ مَلَّتِها: زیر خاکسترِ پخت آن.
جَادَ لَهُ بِهِ: آن را به او بذل کرد/ بخشید/ لطف کرد.
شَطْرِها: نیمهٔ آن، قسمتی از آن («شَطْر» به معنای «به سویِ» و «به طرفِ» نیز آمده است: فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ [۲۶۲]).
تَمْنَعِینَ النِّصْفَ: از نیمهٔ آن دریغ می‌ورزی، نصف آن را نمی‌دهی.
یَضَعُنِي: مرا خوار می‌کند، مرا ذلیل می‌کند (از «وَضَعَ، یَضَعُ»: خوار و ذلیل کردن).
أمْنَحُ: می‌بخشم، عطا می‌کنم (از «مَنَحَ، یَمْنَحُ ـهُ شَیئاً»: چیزی را به کسی بخشیدن/ عطا کردن).
اِحْمِلُوها إلَيَّ: او را نزد من بیاورید.
السّاعَةَ: همین الان، فوراً.
اِنْطَلِقي مَعَنا: با ما حرکت کن، همراه ما شو.
صاحِبُنا: رئیس ما، مالک ما.
وأبیكُمْ: به جان پدرتان سوگند.
الشَّرَفُ الْعالِي: افتخار بزرگ.
ذِرْوَة: قلّه، اوج، نهایت.
مُكَافَأتَكِ وبِرَّكِ: پاداش و احسان به تو را، جزا و محبّت به تو را.
مَعْرُوفاً: لطف، بخشش، احسان، نیکی.
رَدَّ عَلَیْهَا السَّلامَ: سلام او را جواب داد.
قَرَّبَ مَجْلِسَها: محلّ نشستن او را [به خود] نزدیک کرد؛ او را در نزدیکی خود نشاند/ جای داد (به نشانهٔ احترام و تکریم).
مِمَّنْ أنتِ؟ تو از کدام قبیله‌ای، تو از کدام خاندانی؟
أسْهَرُ: بیدار می‌مانم.
أرَى قُرَّةَ الْعَیْنِ فِي بَنِيَّ: خوشبختی را در [وجود] فرزندانم حسّ می‌کنم/ می‌بینم.
جِیاع: جمعِ «جائِع و جَوْعَان»: گرسنه (مؤنّث آن: جائِعَة و جَوْعَی).
تَصْنَعِینَ: انجام می‌دهی، کار می‌کنی.
یا هذا: ای آقا، جناب.

---

۲۶۲. بقره/ ۱۵۰.

حَتّی أکْثَرْتَ فیها مَقالَكَ: زیاد دربارهٔ آن، سخن گفتی (مَقال: مصدر میمی از مادّهٔ «قول» بـه معنـای «سـخن گفتن»).
شَغَلْتَ لَها بالَكَ: خاطر خود را به آن مشغول کردی (بال: خاطر، دل؛ خَطَرَ بِبالي: به ذهنم خطور کرد).
خِباء: خیمه، خرگاه (جمع آن: أخْبِيَة).
أقْبَلَ: آمد.
جِيءْ بِهِم: آنان را بیاور (جاءَ بِهِ: او را آورد.)
ما بَعُدَ أمَدُهُ حتّی جاؤُوا: طولی نکشید که آمدند (أمَد: مدّت، عمر).
أدْناها مِنهُ: او را به خود نزدیک کرد؛ او را به نزد خود آورد.
لِمَكْرُوه: برای امر بدی، برای امر ناگواری.
أنْ أُصْلِحَ مِنْ شَأنِكُمْ: تا بخشی از مشکلات شما را حلّ کنم؛ تا وضعیت شما را قدری سامان بخشم.
وَ[أنْ] ألُمَّ شَعْثَكُمْ: و امور درهم‌ریختهٔ شما را نظم دهم (لَمَّ شَعْثَهُ: امور نامنظّم خود را نظـام بخـشید؛ وضـعیت نابسامان خود را اصلاح کرد).
إنَّ هَذَا قَلَّ أنْ يَكُونَ: چنین اتفاقی کمتر روی می‌دهد.
جَاوَرْتُكُمْ: در همسایگی شما قرار گرفته‌ام، با شما همجوار شده‌ام.
أنْ أضَعَ: که قرار دهم (از «وَضَعَ، يَضَعُ»: قرار دادن).
وَجِّهْهُ: آن را روانه کن.
نَحْوَ: به سوی، به طرف (نَحْوَ = شَطْرَ: به طرف، به سوی، به جانبِ).
النَّوال: عطا، بخشش.
تَقَدَّمْ: بفرما، دستور بده، فرمان بده.
مَعروفُكَ مشكورٌ: لطف شما در خور تشکّر است/ شایستهٔ قدردانی است.
بِرُّكَ مَقْبولٌ: لطف شما مقبول [درگاه حق!].
هو ذاكَ: همین است، مسأله این است، همین یکی منظور است.
ناقَة: ماده‌شتر (جمع آن: «نُوق» و «نِياق»).

چکیده

- ✓ در زبان فارسی برای بیان مفهوم «خوش آمدن از چیزی یا کسی»، معمولاً از حرف اضـافهٔ «از» اسـتفاده می‌کنند؛ حال آنکه در زبان عربی، این مفهوم را بدون نیاز به حرف اضافهٔ «مِنْ» به کار می‌برند.
- ✓ معادل «خوش آمدن» در زبان عربی «إعْجَاب» در باب «إفْعَال» است و برای بیان مفهوم آن، به این‌گونه عمل می‌شود: کاربرد فعل «أعْجَبَ، يُعْجِبُ» + فاعل معنایی + متمّم.
- ✓ در موارد بسیاری، فاعل معناییِ فعلِ «خوش آمدن»، پیش از فعل «أعْجَـبَ، يُعْجِـبُ» بـه کـار مـی‌رود و آن‌گاه، ضمیری متصلّ که از نظر نوع و عدد، متناسب آن باشد، پس از فعل می‌آید و سپس، مـتمّم جملـهٔ فارسی بیان می‌گردد؛ بدون آنکه تغییری در معنای عبارت پدید آید.

- ✓ عدد و نوع فعل «أعْجَبَ، يُعْجِبُ» در این ساختار، تابع فاعل دستوری است، نه فاعل معنایی؛ اما در ترجمهٔ فارسی، تنها باید به جنبه‌های معنایی موجود در جمله و برگردان صحیح مفهوم مورد نظر پرداخت.
- ✓ در مواردی نیز فعل «أعْجَبَ، يُعْجِبُ» به شکل مجهول و بدون همراهی با فاعل دستوری به کار مـی‌رود. در این صورت، فاعل معنایی به صورت اسم یا ضمیر مرفوعی (در مقام نایب فاعل) ظاهر می‌گردد و حرف اضافهٔ «بِـ» پیش از متمّم به کار می‌رود.
- ✓ در زبان فارسی فعل «واداشتن»، بیشتر در مقام فعل کمکی به کار می‌رود و فعل اصلی پس از آن، مفهوم التزامی دارد؛ حال آنکه در زبان عربی، بـرای بیـان ایـن مفهـوم، اغلـب از فعـل «جَعَـلَ» (در مقـام فعـل یک‌مفعولی) به عنوان معادل «واداشتن» استفاده می‌شود.
- ✓ در این ساختار، فعل دوم همواره به شکل مضارع مرفوع به کار می‌رود و عدد و نـوع آن، بـا مفعـولِ فعـلِ نخست منطبق است.
- ✓ هرگاه در این اسلوب، فعلِ نخست به صورت منفی به کار رود، بیشتر مفهوم «مانع شدن» و «نگذاشـتن» را به ذهن می‌رساند. همچنین، گاه در شکل منفی این اسلوب، حرف نفی بر فعل دوم وارد می‌شـود و بـاز همان مفهوم به دست می‌آید.
- ✓ در این اسلوب، فعل دوم همواره در زبان فارسی مفهوم التزامی دارد و از این رو، غالباً حرف «که» پـیش از آن به کار می‌رود؛ امّا در عربی نباید معادلی (أنْ) برای آن به کار برد.

جلسهٔ سیزدهم

ساختارهای خاص در زبان عربی (۱)
«هنوز» و معادلهای آن

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ساختارهای کاربرد قید «هنوز» در جملات ساده (بسیط) در زبان عربی؛
- ✓ ساختارهای کاربرد «هنوز نـ ... که ...» در جملات مرکّب در زبان عربی.

درآمد

در دو جلسهٔ گذشته با شیوهٔ کاربرد چند فعل خاص در زبان عربی و معادلهای آنها در زبان فارسی آشنا شدیم و تفاوتهای موجود در میان آنها را از طریق مقایسهٔ آنها با یکدیگر، بیان کردیم. در این جلسه و دو جلسهٔ آینـده، دربارهٔ ساختارهای خاصّی در زبان عربی سخن می‌گوییم که هر چنـد امـروزه در زبـان عربـی معاصـر کـاربرد بسیاری دارند، اما یا در عربی کهن، استعمال نشده‌اند یا حوزهٔ کاربرد آنها بسیار محدود بـوده اسـت. از ایـن رو، چه بسا عربی‌دانانی که این زبان را با روشهای سنتی و بر اساس متون کهن آموخته‌اند، اطلاع چندانی از برخی از این ساختارها ندارند و در نتیجه، شاید معانی مورد نظر از استعمال آنها را به خوبی درک نکننـد. بیـشتر ایـن ساختارها، حدّاقل از دو جزء فعلی ـ که یکی از آنها درست، مشابهِ افعال کمکـی در زبانهـای اروپـایی اسـت و دیگری، به شکل افعال اصلی ـ تشکیل شده‌اند و معمولاً ساده (بسیط) نیستند و روی هم رفتـه، سـاختارهایی ویژه را شکل داده‌اند که در سدهٔ اخیر، در متون ادبی و علمی راه پیدا کرده و گاه، فراوان هم به کار رفته‌اند. به همین جهت، شناخت مقاصد و مفاهیم مورد نظر این ساختارها، در ترجمهٔ آنها بـه فارسـی، از اهمیّـت خاصّـی برخوردار است.

«هنوز» و معادلهای آن

«هنوز»، در زبان فارسی قید زمان است که در مواردی، در جملات ساده و در موارد دیگر، در جمـلات مرکّـب به کار می‌رود. وجه جملات ساده‌ای که قید «هنوز» در آنها استعمال می‌شود، گاه مثبت و گاه منفی اسـت. در مقابل، وجه جملات مرکّبی که این قید در آنها به کار رفته‌اند، جز در مواردی خـاص، منفـی اسـت و میـان دو جزء آن جملات مرکب، یکی از حروف اضافهٔ عربی به کار می‌رود. برای نمونه، جملاتِ «احمد، هنوز دانـشجو است» و «مریم، هنوز به کلاس نیامده است» بسیط‌اند که جملهٔ اوّل، مثبت و جملهٔ دوم، منفی است؛ امّا جملهٔ «هنوز معلّم به کلاس نیامده بوده که احمد از آنجا خارج شد»، مرکّب و منفی است و برگردانِ عربـی آنهـا بـه ترتیب، عبارت است از:

ـ ما زالَ أحْمَدُ طالباً.
ـ لَمْ تَأتِ مَرْيَمُ إلى الصَّفِّ بَعْدُ.
ـ لا يَكادُ المُعَلِّمُ يَأتِي إلى الصَّفِّ حَتّى خَرَجَ أحْمَدُ مِنْهُ.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ترجمهٔ عربی قید «هنوز» در هیچ یک از این جملات سه‌گانه با یکدیگر مشابه نیست و اساساً ظهور این قید زمان در زبان عربی، بسته به مورد آن متفاوت است.

«هنوز» در جملات ساده (بسیط)

اشاره کردیم که به طور طبیعی، جملات ساده‌ای که دربردارندهٔ قید زمان «هنوز»اند، گاه مثبت و گاه منفی‌اند و در زبان عربی، عملاً چنان نیست که همیشه بتوان واژه‌ای را در برابر آن قرار داد و مانند زبان فارسی، آن را به صورت یکسان، در جملات مثبت و منفی استعمال کرد؛ بلکه جز در جملات سادهٔ منفی، مفهوم «هنوز» را باید عمدتاً با توجّه به مجموع ساختاری زبانی مخصوصی که در آن به کار رفته، استنباط نمود. در ادامه، راجع به حالتهای گوناگون ساختارهای مورد نظر، مطالبی خواهد آمد.

«هنوز» در جملات سادهٔ مثبت

در نحو عربی آموخته‌ایم که «ما زالَ»،[263] «ما فَتِئَ»، «ما انفَكَّ» و «ما بَرِحَ»، از افعال ناقصهٔ عربی‌اند که «ما»ی آنها از نظر دستوری، نافیه است؛ امّا استعمال آنها در آغاز جملات اسمیّه، مفهوم آنها را منفی نمی‌کند. «ظَلَّ» و «بَقِيَ» نیز از نظر نحوی، ملحق به افعال ناقصه‌اند و دقیقاً مفهوم افعال ناقصهٔ پیش‌گفته را افاده می‌کنند و مانند آنها بر استمرار نسبت میان اسم و خبر، دلالت دارند و از این رو، باید آنها را به «هنوز» یا قیود دیگری شبیه به آن، مانند «پیوسته» و «همچنان»، ترجمه کرد. بنابراین، می‌توان گفت: مفهوم قید «هنوز» در جملات سادهٔ مثبت، به یکی از روشهای زیر به دست می‌آید:

۱ـ «ما زالَ» یا مانند آن[264] + نهاد + گزارهٔ عربی (به شکل اسم)؛
۲ـ «ظَلَّ» یا «بَقِيَ» + نهاد + گزارهٔ عربی.

به این نمونه‌ها توجه کنید:

ـ ما زالَ عَلِيٌّ دارِساً/ يَدْرُسُ الْعَرَبِيَّةَ؛ علی هنوز/ همچنان عربی می‌خواند. (علی هنوز در رشتهٔ عربی درس می‌خواند.)
ـ لا يَزالُ يُدافِعُ عَنْ وَطَنِهِ؛ او هنوز/ همچنان از میهن خود پاسداری می‌کند.

---

٢٦٣. مضارع «ما زالَ»، «ما يَزالُ» است که فعل ناقص محسوب می‌گردد؛ امّا «زالَ/ زالُ»، فعل تامیّ است به معنای زایل شدن و از بین رفتن که ثلاثی مزید آن در باب اِفعال «أزالَ، يُزيلُ» و به معنای از بین بردن و زایل کردن است.

٢٦٤. این افعال، خبر خود را اگر مفرد (در مقابل جمله و شبه‌جمله) باشد، منصوب، وگرنه محلاً منصوب می‌کنند؛ مانند: ما زالَ أحمدُ طالباً (خبر اسم، منصوب)؛ لا يَزالُ أبي يُدَرِّسُ العربيّةَ (خبر جمله، محلاً منصوب)؛ أَلَمْ تَزَلِ العُصْفُورَةُ عَلَى الشَّجَرَةِ: (خبر شبه‌جمله، محلاً منصوب).

ـ لَمْ تَزَلْ فاطِمَةُ أُسْتاذَةً فِي كُلِّيَّتِنا؛[٢٦٥] فاطمه هنوز/ همچنان در دانشکدهٔ ما استاد است.
ـ ظَلَّتْ مَرْيَمُ تَذْهَبُ إلى الْمَدْرَسَةِ؛ مریم هنوز/ همچنان به مدرسه می‌رود.
ـ ظَلَّ الأُستاذُ واقِفاً فِي الصَّفِّ؛ استاذ هنوز/ همچنان در کلاس ایستاده است.
ـ بَقِيَ أخِي جُنْدِيّاً فِي الْجَيْشِ؛[٢٦٦] برادرم هنوز/ همچنان در ارتش سرباز است.

گفتنی است که در میان افعال شبیه به «ما زالَ»، فعل «ما بَرِحَ» از بقیّه مشهورتر است و کاربرد آن نیز دقیقاً مانند «ما زالَ» است که ماضی و مضارع آن در معنای جمله، تغییری پدید نمی‌آورد؛ مانند:

ـ ما بَرِحَ/ لا يَبْرَحُ الإعْلامُ يَصْنَعُ الْفِكْرَ عِنْدَ بَعْضِ النّاسِ؛ تبلیغات، هنوز سازندهٔ فکرِ برخی از مردم است.

نکتهٔ دیگر اینکه هر چند بیشتر جملاتی که فعل‌واره‌های پیشین بر آنها وارد شده‌اند، از نظر زمان، متعلّق به زمان حال محسوب می‌شوند؛ امّا در پاره‌ای از موارد، می‌توان آنها را بر حسب متن و افعال قبلی، به صورت ماضی ساده، ماضی استمراری یا ماضی بعید نیز ترجمه کرد. برای نمونه، جملهٔ «لَمْ يَزَلْ نائِماً عَلَى سَرِيرِهِ.»، در سیاق عبارت «دَخَلَ عليٌّ الْبَيْتَ فَوَجَدَهُ لَم يَزَلْ نائِماً عَلَى سَرِيرِهِ.»، طبعاً با توجّه به افعال ماضی «دَخَلَ» و «وَجَدَ» که پیش از آن به کار رفته‌اند، گویای تعلّق آن به زمان گذشته است و از این رو، ترجمهٔ آن، چنین می‌شود: علی، وارد خانه شد و او را در حالی یافت که هنوز در رختخواب خود، خوابیده بود.

همچنین باید توجّه داشت که تعبیر «كانَ ولا يَزالُ» یعنی: «بوده و هنوز/ همچنان نیز هست» که البته بر حسب مورد، قابلیّت تبدیل شدن به صیغه‌های دیگر را نیز دارد؛ مانند:

ـ لا شَكَّ أنَّهُ كانَ وَلا يَزالُ فَيْلَسُوفَ الشُّعَراءِ وشاعِرَ الْفَلاسِفَةِ؛[٢٦٧] تردیدی نیست که او فیلسوفِ شاعران و شاعر فیلسوفان بوده و هنوز/ همچنان نیز هست.

ـ يَقُولُ صَدِيقي عَنْ نَفْسِهِ: إنِّي كُنْتُ وَلَمْ أزَلْ الطّالِبَ الأوّلَ في الجامِعَةِ، فَلا أشُكُّ أنّي لا أفْقِدُ هذِهِ الدَّرَجَةَ المُمْتازَةَ؛ دوستم دربارهٔ خودش می‌گوید: من همچنان/ پیوسته دانشجوی رتبهٔ نخست دانشگاه بوده‌ام و اکنون نیز هستم. بنابراین، بی‌شک این موقعیت ممتاز را از دست نخواهم داد.

ـ كانُوا ولا يَزالُونَ حتّى اليَومِ عَوْناً لِليَهودِ يُساعِدُونَهُم بِكُلِّ ما في وُسْعِهِم؛[٢٦٨] آنان [پیوسته] تا امروز، یاور یهودیان بوده‌اند و هنوز/ همچنان نیز هستند و به آنان با تمام توان خود، کمک می‌کنند.

گفتنی است که در پاره‌ای از موارد، گزارهٔ این افعال کمکی که مفهوم «هنوز» از آنها فهمیده می‌شود، اسم است؛ مانند دو نمونهٔ پیشین و این نمونه:

ـ أنْتَ لَم تَزَلْ صَدِيقي أمامَ اللهِ وأرْجُوكَ أنْ تُفَكِّرَ بي في المُستَقبَلِ مِثْلَما كُنْتَ تُفَكِّرُ بي فِي الماضي؛[٢٦٩] تو هنوز/ همچنان در پیشگاه خداوند، دوست من هستی و امیدوارم که در آینده نیز همچون گذشته به من بیندیشی/ به فکر من باشی.

افزون بر این، گاه در جملات مثبت نیز واژهٔ «بَعْدُ» به معنای «هنوز» به کار رفته است؛ مانند:

---

٢٦٥. اشکال ماضی و مضارع «ما زالَ» و امثال آن، از نظر معنایی با هم تفاوتی ندارند و از این رو، می‌توان «ما زالَ»، «لا يَزالُ» و «لَمْ يَزَلْ» را به جای همدیگر به کار برد.

٢٦٦. طبیعی است که در صیغه‌های غایب، جابه‌جا کردن فعلهای کمکی با نهاد، اگرچه در مواردی ظاهر جملهٔ عربی را دگرگون می‌کند، امّا از نظر معنایی، تفاوت محسوسی در آنها به وجود نمی‌آورد.

٢٦٧. آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ٢، ص ٩٤.

٢٦٨. محمد علی آذرشب، *اللّغة العربيّة الحديثة*، ص ٣٠٠.

٢٦٩. جبران خلیل جبران، *العواصف*، ص ١١٧.

ـ وفي غَيرِ هذا الخَبَرِ ما يَدُلُّ هذه الدّلالَةَ ... وهو في هذا البابِ أَدَلُّ مِنْ كَثيرٍ، كَالْخَبَرِ الّذي رُوِيَ عَنِ الحَسَنِ (عليه السّلام) وهو بَعْدُ طِفلٌ صَغيرٌ؛[270] در [روايات ديگرى] غير از اين روايت، اين مفهوم وجود دارد ... [در عين حال] اين روايت، در اين باب از بسيارى [روايات ديگر] روشن‌تر است؛ مانند روايتى كه از [امام] حسن (عليه السلام) روايت شده، در زمانى كه هنوز كودكى خردسال بوده است.

نمونه‌هايى از كاربرد «هنوز» در جملات سادهٔ مثبت

ـ ولَمْ يَزَلْ يَسيرُ حَتَّى جاءَ إلى الشّامِ وَتَوارَى في بَنِي‌أَسَدٍ وَتَميمٍ؛[271] پيوسته/ همچنان راه سپرد تا آنكه به شام رسيد و در [جمع] بنى‌اسد و بنى‌تميم، ناپديد شد.

ـ إنَّ الإسْلامَ ما يَزالُ مَنيعاً ما اشْتَدَّ السُّلْطانُ وَلَيْسَتْ شِدَّةُ السُّلْطانِ ضَرْباً بِالسَّوْطِ وَلا قَتْلاً بِالسَّيْفِ وَلكِنْ قَضاءٌ بِالْعَدْلِ وأَخْذٌ بِالْحَقِّ؛[272] مادام كه سلطه و اقتدار، قوى باشد، اسلام پيوسته/ همچنان ضربه‌ناپذير است و قوّت سلطه و اقتدار به شلّاق زدن و كُشتن با شمشير نيست؛ بلكه [به] قضاوت به عدل و مؤاخذه به حقّ است.

ـ هِيَ بَواعِثُ لا تُثْنِيه عَنِ الْخُرُوجِ وَلا تَزالُ تُلِحُّ عَلَيْهِ في اتّخاذِ طَرِيقٍ واحِدٍ مِنْ طَرِيقَيْنِ لا مَعْدَلَ عَنْهُما وهُما الخُرُوجُ ... أو التّسليمُ؛[273] اينها عواملى هستند كه وى را از خروج [به سمت آنجا] منصرف نمى‌كنند و پيوسته/ همچنان او را در انتخاب يكى از دو راهى كه گريزى از آنها نيست، برمى‌انگيزند: خروج ... يا تسليم.

ـ وقَدْ عادَ جُنْدَبُ بِكِتابِ مُعاوِيةَ إلى الْحَسَنِ [عَلَيْهِ السَّلامُ] وأَنْبَأَهُ بِاجْتِماعِ أَهْلِ الشّامِ وكَثْرَتِهِمْ وتَأَهُّبِهِمْ لِلْمَسيرِ إليهِ ... ولكِنَّ الْحَسَنَ [عَلَيْهِ السَّلامُ] ظَلَّ ساكِناً لا يَنْشُطُ لِلْحَرْبِ حَتَّى عَلِمَ أَنَّ مُعاوِيةَ قَدْ سارَ إليهِ؛[274] جندب، نامهٔ معاويه را به نزد [امام] حسن [عليه السلام] باز آورد و او را از تجمّع شاميان و كثرت و آمادگى آنان براى حركت به سوى او آگاه كرد ... ولى [امام] حسن [عليه السلام] هنوز/ همچنان آرام بود و مايل به نبرد نبود، تا اينكه آگاه شد كه معاويه به سوى او حركت كرده است.

ـ بَقِيَ ... يَبْحَثُ عَنْ وَسيلَةٍ لِلانْتِقامِ مِنْ خَصْمِهِ إلى أَنْ خَطَرَ لَهُ يَوْماً فِكْرٌ جَديدٌ؛[275] او هنوز/ همچنان به دنبال يافتن ابزارى براى انتقام از دشمن خود بود؛ تا اينكه روزى فكرى تازه به ذهن او خطور كرد.

ـ وتَراهُمْ مَعَ ذلِكَ لا يَنْفَكُّونَ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ بِنَهَمٍ ما بَعْدَهُ نَهَمٌ؛[276] با اين همه، آنان را مى‌بينى كه هنوز/ همچنان با اشتهايى سيرى‌ناپذير، مى‌خورند و مى‌آشامند.

۲۷۰. عباس محمود العقّاد، *المجموعة الكاملة*، ج ۲ (العبقريّات الإسلاميّة)، ص ۳۳۷.
۲۷۱. محمد أحمد جاد المولى و همكاران، *قصص العرب*، ج ۳، ص ۲۲٤.
۲۷۲. محمود إسماعيل صيّينى و همكاران، *العربيّة للناشئين*، ج ۱۲ ـ ۱۱، ص ۱۷۲.
۲۷۳. عباس محمود العقّاد، *المجموعة الكاملة*، العبقريّات الإسلاميّة، ج ۲، ص ۲۳۰.
۲۷٤. طه حسين، *الخلفاء الراشدون*، ص ٦۱۰.
۲۷۵. ميخائيل نعيمه، *المجموعة الكاملة*، ج ۲، ص ۳۷۰.
۲۷٦. همان، ص ٤٤.

«هنوز» در جملات سادهٔ منفی

چنان‌که گفتیم، به طور طبیعی، گاه وجه جمله‌ای که قید «هنوز» در آن به کار می‌رود، منفی است؛ مانند اینکه بگوییم: «من هنوز به عربی سخن نگفته‌ام.»[۲۷۷] معادلِ «هنوز» در این گونه موارد، در عربی معاصر، واژهٔ «بَعْدُ»[۲۷۸] است که غالباً پس از «لَمْ + فعل مضارع مجزوم» می‌آید؛ مانند:

ـ لَمْ يَسْتَيْقِظْ أَحْمَدُ مِنَ النَّومِ بَعْدُ؛ احمد، هنوز از خواب بیدار نشده است.

ـ لَمْ أَكْتُبْ رِسالَةً إلى صَدِيقي فِي العِراقِ بَعْدُ؛ هنوز نامه‌ای به دوستم [که] در عراق [است] ننوشته‌ام.

ـ لَمْ يَرَهُمُ الأُسْتاذُ يَتَشاجَرُونَ مَعاً بَعْدُ؛ استاد، هنوز آنان را در حال مشاجره با همدیگر، ندیده است.

ـ أَلَمْ تُؤَدُّوا الامْتِحاناتِ بَعْدُ؟؛ آیا هنوز امتحان نداده‌اید؟

ـ لَمْ يُصادِقْ نُوّابُ الْمَجْلِسِ عَلَى[۲۷۹] تِلْكَ اللائِحَةِ بَعْدُ؛ نمایندگان مجلس، هنوز آن لایحه را تصویب نکرده‌اند.

ـ مِمّا يُلاحَظُ عِياناً أَنَّ البُلْدانَ الإِسْلامِيَّةَ لَمْ تَتَّحِدْ بَعْدُ؛ یکی از مسائلی که آشکارا دیده می‌شود، این است که [متأسفانه] کشورهای اسلامی، هنوز متّحد نشده‌اند.

گفتنی است که در زبان عربی در این‌گونه نمونه‌ها، می‌توان واژهٔ «بَعْدُ» را پس از فعل اصلی جمله، در هر مرتبه‌ای، قبل یا بعد از متمّم‌ها، ذکر کرد؛ یعنی چنان نیست که ـ مانند نمونه‌های پیش‌گفته ـ حتماً باید آن را در پایان جمله قرار داد. بنابراین، استعمال نمونه‌های زیر نیز بدون اشکال است:

ـ لَمْ نَشْتَرِكْ بَعْدُ فِي ذَلِكَ الصَّفِّ؛ ما هنوز در آن کلاس، شرکت نکرده‌ایم.

ـ لِماذا لَمْ تَأْكُلِ الْفُطُورَ بَعْدُ قَبْلَ الذَّهابِ إلى الكُلِّيَّةِ؟؛ چرا هنوز قبل از رفتن به دانشکده، صبحانه نخورده‌ای؟

گفتنی است که در متون کهن، اغلب مفهوم «هنوز» در جملات سادهٔ منفی را از ترکیب «لَمّا + مضارع مجزوم» به دست آورده‌اند؛ مانند:

ـ ﴿قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا قُل لَمْ تُؤْمِنُوا وَلكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِى قُلُوبِكُمْ﴾؛[۲۸۰]

بادیه‌نشینان گفتند: ما ایمان آورده‌ایم. [ای پیامبر!] بگو: شما ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید: اسلام آورده‌ایم؛ و ایمان، هنوز در دلهای شما وارد نشده است.

ـ ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُم﴾؛[۲۸۱]

آیا گمان کرده‌اید که به بهشت داخل می‌شوید، حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سرِ] پیشینیان شما آمده، بر [سرِ] شما نیامده است.

ـ ﴿وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛[۲۸۲] و کسانی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته‌اند، و او پایدار و فرزانه است.

با این همه، امروزه نیز در زبان عربی، در مواردی، از همین روش برای بیان مفهوم «هنوز» در جملات سادهٔ منفی استفاده می‌کنند و مثلاً به جای «لَمْ يَذْهَبْ بَعْدُ»، صرفاً می‌گویند: «لَمّا يَذْهَبْ»، افزون بر آنکه در

---

۲۷۷. ترجمهٔ عربی این جمله چنین است: لَمْ أَتَكَلَّمْ بِالْعَرَبِيَّةِ بَعْدُ.

۲۷۸. واژهٔ «بَعْدُ» در این موقعیت، از نظر نحوی، ظرفی است که از مضافٌ الیه خود جدا شده و از این رو، مبنی بر ضمّ و محلّاً منصوب است.

۲۷۹. صادَقَ عَلَى ...: [چیزی را] تصویب کردن.

۲۸۰. حجرات/ ۱٤.

۲۸۱. بقره/ ۲۱٤.

۲۸۲. جمعه/ ۳.

پاره‌ای از موارد، برای بیان مفهوم مورد بحث، به جای «بَعْدُ»، از «حَتَّى الآنَ»[۲۸۳] و مانند آن،[۲۸۴] قبل یا بعد از فعل اصلی جمله، بهره می‌جویند؛ مانند:

ـ ما وَصَلْتُ حَتَّى الآنَ إلى نِهايَةِ الْكِتابِ؛ من هنوز/ تاکنون به پایان آن کتاب نرسیده‌ام.

ـ حتّی الآنَ لَمْ أعْتَمِرْ ولَمْ أحُجَّ؛ من تاکنون/ هنوز عمره نگزارده‌ام و به حجّ نرفته‌ام.

نمونه‌هایی از کاربرد مفهوم «هنوز» در جملات سادهٔ منفی در زبان عربی

ـ اليَقينُ ... أنَّ مَوْتَ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللهُ لَمْ يُرِحْ أحَداً وإنَّما أوْرَثَ الْمُسْلِمينَ عَناءً وخِلافاً لَمْ يَنْقَضِيا بَعْدُ؛[۲۸۵] به یقین، مرگ [امام] علی ـ که رحمت خداوند بر او باد ـ موجب راحتی هیچ کس نشد؛ بلکه مشکلات و اختلافاتی را برای مسلمانان پدید آورد که هنوز از میان نرفته‌اند.

ـ لَمْ يَأتِ بَعْدُ وما عَلِمْناهُ مُنْذُ حِينٍ إلّا نَؤُومَ الضُّحَى؛[۲۸۶] او هنوز نیامده است و ما [نیز] از مدّتها پیش، وی را به این که معمولاً صبحها خواب است، می‌شناسیم.

ـ لَمْ أقْتَنِعْ بَعْدُ ولَنْ أقْتَنِعَ وما فَلْسَفَتُكُمْ هَذِهِ إلّا إحْدَى تِلْكَ العِلَلِ المُتَسَرِّبَةِ إلَينا مِنْ بِلادِ الإفْرِنج؛[۲۸۷] من هنوز قانع نشده‌ام و هرگز قانع نخواهم شد و فلسفهٔ شما، چیزی جز (/ بیش از) یکی از آن بیماریهای وارداتی از سرزمین فرنگ نیست.

ـ مَهْلاً مَهْلاً يا أسْماءُ، وكانَتْ أسْماءُ تَسْمَعُ مِنَ الشَّيْخِ هَذِهِ الْجُمْلَةَ الَّتي يُكَرِّرُها كُلَّما تَحَدَّثَتْ إليهِ في أمْرِ الْفَتَى؛[۲۸۸] ای اسماء، آرام برو، آرام برو! و اسماء، این جمله را از آن پیرمرد می‌شنید؛ [جمله‌ای] که او هرگاه با وی دربارهٔ وضعیت آن جوان سخن می‌گفت، آن را تکرار می‌کرد.

ـ أنْتَ ... تُسْرِعُ إلى الْجَبْهَةِ ـ بَلْ تَطِيرُ إلَيها ـ ولَمْ تَشْتَرِ بَعْدُ ما تَحْتاجُ إليهِ هُناكَ؛[۲۸۹] تو ... به سوی جبهه می‌شتابی، بلکه به جانب آن بال می‌گشایی، حال آنکه هنوز آنچه را در آنجا به آن نیاز داری، نخریده‌ای.

ـ عَلَى رِسْلِكَ أبَا الحِكَمِ، أمّا هَذِهِ فَلَمْ يَأتِ إبّانُها بَعْدُ؛[۲۹۰] ای ابوحِکَم، تند مرو! هنوز، هنگام این [سخنان] فرا نرسیده است.

---

۲۸۳. «الآنَ»، قید مبنی است که با وارد شدن حرف جرّ بر آن، حرکت آخر آن تغییر نمی‌کند.

۲۸٤. مانند: «حتّی اليَومِ» و «إلى الآنَ».

۲۸٥. طه حسین، *المجموعة الكاملة*، ج ٤ (الخلفاء الراشدون)، ص ٥٩٦.

۲۸٦. همان، ج ۳ (على هامش السيرة)، ص ٤٠. دقّت کنید که اسلوب نفی و استثنا را در این عبارت، به جملهٔ مثبت، ترجمه شده است.

۲۸۷. جبران خلیل جبران، *العواصف*، ص ۱۰۹.

۲۸۸. طه حسین، *المجموعة الكاملة*، ج ۳ (على هامش السيرة)، ص ٥۲۱.

۲۸۹. آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ۲، ص ۱۱٥.

۲۹۰. طه حسین، *المجموعة الكاملة*، ج ۷ (إسلاميّات)، ص ۸٥.

«هنوز» در جملات مرکّب

چنان‌که اشاره کردیم، در موارد بسیاری، مفهوم «هنوز» در جملات مرکّبی به کار می‌رود که میان دو جزء آنها یکی از حروف اضافهٔ عربی به کار رفته است و اغلب، وجه چنین جملاتی منفی است؛ مانند: «هنوز به کلاس نیامده بودم که احمد را دیدم.» در این‌گونه موارد، حادثهٔ دوم، بلافاصله پس از حادثهٔ نخست، رخ داده است. برای به دست آوردن مفهوم چنین جملاتی که مشتمل بر مفهوم «هنوز نـ ... که ...» است، معمولاً می‌توان به روش زیر عمل نمود:

«ما كادَ» یا «لا يَكادُ» یا «لَمْ يَكَدْ» (در مقام فعل کمکی) + نهاد + فعل مضارع مرفوع (ظاهراً مثبت) + حتّی + فعل ماضی + ...» به این نمونه‌ها توجه کنید:

ـ ما كِدْتُ أَجْلِسُ عَلَى مَكاني حَتَّى سَمِعْتُ صَوْتاً عالِياً مِنْ ساحَةِ الدّارِ؛ هنوز در جای خود ننشسته بودم که از [سوی] حیاط خانه، صدای بلندی را شنیدم.

ـ لا يَكادُ أَحْمَدُ يَخْطُرُ بِبالِهِ ذَلِكَ الْفِكْرُ حتّى قامَ مِنْ مَكانِهِ وخَرَجَ مُسْرِعاً؛ احمد، هنوز آن فکر به ذهنش خطور نکرده بود که از جای خود برخاست و شتابان، خارج شد.

ـ لَمْ يَكَدِ الطُّلّابُ يَدْخُلُونَ الْكُلِّيَّةَ حَتَّىَ فَهِمُوا أَنَّ أَحْمَدَ لَيْسَ هُناكَ؛ دانشجویان، هنوز وارد دانشکده نشده بودند که فهمیدند احمد، آنجا نیست.

ـ ما كادَتْ فاطِمَةُ تَتَعَرَّفُ إلى صَدِيقَتِها الْجَدِيدَةِ حَتَّى حاوَلَتْ مُساعَدَتَها؛ هنوز فاطمه با دوست جدید خود آشنا نشده بود که تصمیم گرفت به او کمک کند.

ـ لَمْ يَكادُوا يَسْكُنُون فِي طَهْرانَ الْعاصِمَةِ حَتَّى عَلِمُوا أَنَّ الْعَيْشَ في قَرْيَتِهِمْ أَسْهَلُ مِنْه بِدَرَجاتٍ؛ هنوز در تهرانِ پایتخت، سکونت نیافته بودند که دریافتند زندگی در روستایشان، به مراتب از زندگی در آنجا (تهران) آسان‌تر است.

ـ لَمْ يَكَدِ الأَعْداءُ يَحْتَلُّونَ تِلْكَ الْمَدِينَةَ العامِرَةَ حَتَّى دَمَّرُوها؛ هنوز دشمنان، آن شهر آباد را اشغال نکرده بودند که آن را ویران کردند.

گفتنی است که در چنین مواردی، به جای فعل‌واره‌های «ما كادَ»، «لا يَكادُ» و «لَمْ يَكَدْ»، که در حقیقت در کنار افعال اصلی، در جایگاه افعال کمکی به کار رفته‌اند، می‌توان تنها از افعال اصلی به صورت منفی (لَمْ + مضارع مجزوم) بهره جست؛ مانند:

ـ لَمْ أَقُمْ مِنْ مَكانِي حتّى رَأَيْتُهُ يَعْدُو نَحْوَ الْبابِ؛ هنوز از جای خود برنخاسته بودم که دیدم او به سمت در می‌دود.

ـ لَمْ يَشْتَرِكْ صَدِيقِي فِي صُفُوفِ الْعَرَبِيَّةِ حَتَّى عَرَفَ أَنَّها لُغَةٌ عَذْبَةٌ؛ دوست من، هنوز در کلاسهای عربی شرکت نکرده، دانست که آن، زبانی شیرین است.

افزون بر این، در این ساختار، در مواردی به جای «حتّی»، از «إذْ» استفاده شده است، بدون آنکه تغییری در معنای مورد نظر به وجود آید؛ مانند:

ـ لَمْ يَكَدِ الأذانُ يَنْطَلِقُ إذْ ذَهَبَ الْمُصَلُّونَ إلى الْمَسْجِدِ لِيُؤَدُّوا الصَّلاةَ مَعَ الْجَماعَةِ؛ هنوز اذان نگفته بودند که نمازگزاران، به سوی مسجد روانه شدند تا نماز را با جماعت به جای آورند.

ـ لا تَكادُ الْجامِعَةُ تُعْلِنُ نَتائِجَ الامتِحاناتِ إذْ سافَرَتْ فاطِمَةُ بِرِفْقَةٍ مِنْ عائِلَتِها إلى إصفَهانَ؛ هنوز دانشگاه، نتایج امتحانات را اعلام نکرده بود که فاطمه همراه با خانوادهٔ خود، به اصفهان مسافرت کرد.

همچنین، در مواردی از کاربرد این ساختار در زبان عربی، پس از «حتّی»، به جای فعل ماضی، متناسب با معنای مورد نظر، فعل مضارع استعمال شده است؛ مانند:

ـ ذَلِكَ الْخاتَمُ الَّذي لا يَكادُ الإنْسانُ يُدِيرُهُ فِي إِصْبَعِهِ حَتَّى يَسْعَى إليهِ دُونَ لَمْحِ الْبَصَرِ خادِمانِ مِنَ الْجِنِّ؛[291] همان انگشتری که آدمی هنوز آن را در انگشت خود نچرخانده، در کمتر از یک چشم به هم زدن، دو خدمتکار از جنیّان به سوی او می‌شتابند.

ـ مِنْها هَذِهِ الأَسْماكُ الطِّوالُ الْعِراضُ الَّتِي لا تَكادُ تَظْفَرُ بِطِفْلٍ حَتَّى تَزْدَرِدَهُ ازْدِراداً؛[292] از جملهٔ آنها، همین ماهیهای عریض و طویل بودند که هنوز به کودکی دست نیافته، او را فرو می‌بلعیدند.

ـ ولا يَكادانِ يَصِلانِ إلى هَذِهِ الْمَدِينَةِ حَتَّى يَعْلَما ... أنَّ سَفِينَتَهُما لَنْ تُبْحِرَ مِنَ الْغَدِ؛[293] هنوز، آن دو به این شهر نرسیده بودند که دریافتند کشتی‌شان، فردا عازم سفر نخواهد بود.

ـ وما كادَ الْقَوْمُ يَسْمَعُونَ صَوْتَ النَّبِيِّ [صلّى الله عليه وآله] حتّى تَتَحَوَّلَ إِلَيهِ عَنِ الْفَتى أَبْصارُهُمْ وقُلُوبُهُمْ؛[294] هنوز آن قوم، صدای پیامبر (صلّی الله علیه و آله) را نشنیده بودند که چشم و دل آنان از آن جوان، به سوی ایشان گرایید.

شایان ذکر است که گاه قید «هنوز» در جملات مرکّب مثبت نیز به کار رفته است، به این ترتیب که پس از «ما زالَ»، «لا يَزالُ» یا «لَمْ يَزَلْ»، واژهٔ «حتّی» پیش از فعلِ جملهٔ دوم به کار رفته است؛ مانند:

ـ وَما زالَ الْقَوْمُ بِسُهَيْلٍ حَتَّى يُخْرِجُوهُ؛[295] هنوز/ همچنان آن قوم نزد سهیل بودند که [در نهایت] او را [از جای خود] بیرون راندند.

نمونه‌هایی از کاربرد مفهومِ «هنوز نـ ... که ....» در زبان عربی

ـ لَمْ يَكَدْ يَتَحَدَّثُ إليهِ حَتَّى ذَكَرَ صِباهُ كُلَّهُ؛[296] هنوز با او گفتگو نکرده بود که [دوران] کودکی خود را یکسر به یاد آورد.

ـ لا يَكادُ يَتَحَدَّثُ إلى الْفَتَى دَقائِقَ حَتَّى يُدْرِكَهُ الإعْياءُ فَيُغْفِي لَحْظَةً ثُمَّ يُفِيقُ لِيَأْخُذَ فِي ما كانَ فِيهِ؛[297] هنوز [جز] چند دقیقه‌ای با آن جوان سخن نگفته بود که خستگی بر او چیره شد و یک چرت خوابید. سپس بیدار شد تا به آنچه پیش از این انجام می‌داد، بپردازد.

ـ ولَكِنْ لَمْ يَمُرَّ الأُسْبُوعُ حَتَّى عادَ الضِّرْسُ الْمَشْؤُومُ إلى تَعْذِيبِي؛[298] ولی هنوز آن هفته سپری نشده بود که آن دندان لعنتی، مجدّداً به آزار من پرداخت.

---

۲۹۱. طه حسین، *الأيّام*، ج ۱، ص ١٦.

۲۹۲. همان.

۲۹۳. همان، ص ٦٥٣.

٢٩٤. طه حسين، *المجموعة الكاملة*، ج ۷ (إسلاميات)، ص ٨٥.

۲۹٥. همان، ج ۳ (علی هامش السیرة)، ص ٤٩١.

۲۹٦. همان، ص ٤٧٢.

۲۹۷. همان، ص ٤٧١.

۲۹۸. جبران خلیل جبران، *العواصف*، ص ٥٧.

ـ لَمْ يَفْرُغِ الْقارِئُ مِنْ تِلاوَةِ الْقُرْآنِ حَتَّى ضَجَّ النّاسُ وعَلَتِ الضَّوْضاءُ؛[۲۹۹] هنوز قاری، تلاوت قرآن را به پایان نرسانده بود که مردم، فریاد برآوردند و سر و صدا [از هر سو، به آسمان] برخاست.
ـ لَمْ يَكَدْ يَخْتَلِفُ إلى دُرُوسِ التّاريخِ والأدَبِ ... حَتَّى أحَسَّ أنَّهُ لَمْ يَكُنْ قَدْ هُيِّئَ لَها؛[۳۰۰] هنوز به [کلاسهای] درس تاریخ و ادبیات نرفته بود ... که حس کرد [از پیش] برای آنها آماده نشده بوده است (/ نشده است).
ـ جَلَسَتْ إلى جِوارِها تَقْرأ ولَمْ تَطُلْ مَعَ الْجِدَّةِ سِنَةُ النَّوْمِ إذْ فَتَحَتْ عَيْنَها ونَظَرَتْ إلى «وَرْقاءَ»؛[۳۰۱] در کنار او نشست و به خواندن [آن] پرداخت و هنوز [چیزی از] چرت او سپری نشده بود که چشم خود را باز کرد و به وَرقاء نگریست.

نمونه‌ای از متون معاصر برای ترجمه

«كانَ يَصِلُ إلى الْقاهِرَةِ فِي أوَّلِ العامِ الدِّراسِيِّ فَلا يَكادُ يَسْتَقِرُّ فِيها حَتَّى يَدْعُوَ آخِرَهُ مُتَشَدِّداً فِي الدُّعاءِ أوْ مُلِحّاً فِيهِ، واللهُ وَحْدَهُ يَعْلَمُ كَمْ كانَ يَسْعَدُ ويَبْتَهِجُ حِينَ كانَتْ بَشائِرُ الصَّيْفِ تُقْبِلُ ... كانَ مَقْدَمُ الصَّيْفِ يَمْلأُ صَدْرَهُ حُبُوراً وَبِشْراً؛ لأنَّهُ كانَ يُؤْذِنُ بِقُرْبِ الإجازَةِ والْعَوْدَةِ إلى الرِّيفِ ... ولَمْ يَكُنْ يُحِبُّ الإجازَةَ لِهَذا وَحْدَهُ ولَمْ يَكُنْ يُحِبُّها لأنَّهُ سَيَلْقَى فِيها أهْلَهُ وَلأنَّهُ سَيَنْعَمُ فِيها بِما كانَ يُمْتَنَعُ عَلَيْهِ فِي الْقاهِرَةِ مِنْ طَيِّباتِ الْحَياةِ وإنَّما يُحِبُّ الإجازَةَ لِهَذا كُلِّهِ ولِشَيْءٍ آخَرَ كانَ أعْظَمَ في نَفْسِهِ خَطَراً وأبْعَدَ أثَراً مِنْ هَذا كُلِّهِ، فَقَدْ كانَتِ الإجازَةُ أنْفَعَ لِعَقْلِهِ وقَلْبِهِ مِنَ الْعامِ الدِّراسِيِّ كُلِّه.

كانَتِ الإجازَةُ تُمَكِّنُهُ مِنْ أنْ يَفْرُغَ لِنَفْسِهِ ـ وما أكْثَرَ ما كانَ يُفَكِّرُ! ـ ومِنْ أنْ يَخْلُوَ إلى إخْوَتِهِ فَيَقْرَأَ ـ وما أكْثَرَ ما كانَ يَقْرَأُ وَما أشَدَّ تَنَوُّعَهُ وأعْظَمَ فائِدَتَهُ!

كانَ شَبابُ الأسْرَةِ يَعُودُونَ مِنْ مَعاهِدِهِمْ ومَدارِسِهِمْ وَقَدْ مَلأُوا حَقائِبَهُمْ بِتِلْكَ الكُتُبِ الّتِي لا تَتَّصِلُ بِدراسَتِهِمُ المُنَظَّمَةِ ولا يُتاحُ لَهُمْ أنْ يَقْرَؤُوها في أثْناءِ الْعامِ وكانَتْ هَذِهِ الْكُتُبُ ألْواناً؛ مِنْها الْجِدُّ ومِنْها الْهَزْلُ؛ مِنْها ما أُلِّفَ ومِنْها ما تُرْجِمَ؛ مِنْها الْقَدِيمُ ومِنْها الْجَدِيدُ ... وَرُبَّما ضاقَ [أبُوهُمْ مِنْ هَؤُلاءِ الشَّبابِ] وَلامَهُمْ ... حِينَ كانُوا يُقْبِلُونَ عَلَى الْقَصَصِ الشَعْبِيِّ فَيَغْرَقُونَ فِي ألْفِ لَيْلَةٍ ولَيْلَةٍ أوْ فِي قِصَصِ عَنْتَرَةَ ... ولَكِنَّهُمْ كانُوا يُقْبِلُونَ عَلَى كُتُبِهِمْ هَذِهِ؛ رَضِيَتِ الأسْرَةُ أوْ سَخِطَتْ وكانُوا يَجِدونَ فِي هَذِهِ الْكُتُبِ مِنَ المَتاعِ واللَّذَّةِ أضْعافَ ما كانُوا يَجِدُونَ في كُتُبِهِمُ الدِّراسِيَّةِ ...

۲۹۹. جرجی زیدان، *شجرة الدّرّ*، ص ٤٩.

۳۰۰. طه حسین، *الأیّام*، ج ۳، ص ٥٨٠.

۳۰۱. بنت‌الهدی الصدر، *المجموعة القصصية الكاملة*، ج ۲، ص ۱۰۷. «تَقْرَأ»، جملهٔ حالیه است که در بسیاری از موارد، بهتر است در ترجمهٔ فارسی به صورت جملهٔ مستقل، معنا شود. «وَرْقاء»، در لغت به معنای کبوتر است که در زبان عربی، به عنوان نام دختران نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

وكانَ صاحِبُنا يُحِبُّ الإجازَةَ؛ لأنَّهُ كانَ يَفْرُغُ لِلتَّفْكيرِ في أصْدِقائِهِ مِنْ بَعيدٍ فَيَكْتُبُ إلَيهِمْ ويَتَلَقَّى مِنْهُمُ الْكُتُبَ ويَجِدُ فِي نَفْسِهِ لِذَلِكَ نَشاطاً وبِهِ لَذَّةً لَمْ يَكُنْ يَجِدُها حِينَ يَلْقَى أصْدِقاءَهُ فِي الْقاهِرَةِ ويَتَحدَّثُ إلَيهِمْ مِنْ قَريبٍ.

ثُمَّ كانَ يُحِبُّ الإجازَةَ؛ لأنَّهُ كانَ يَلْقَى فِيها شَباباً آخَرِينَ غَيْرَ شَبابِ أسْرَتِهِ ...؛ مِنْهُمْ مَنْ كانَ في المَدارِسِ الثّانَوِيَّةِ ومِنْهُمْ مَنْ كانَ في المَدارِسِ العالِيَةِ قَدْ أقْبَلُوا مِثْلَهُ يَلْتَمِسُونَ الرّاحَةَ بَيْنَ أهْلِهِمْ في الرِّيفِ وهُمْ يَجِدُونَ في لِقائِهِ والتَّحَدُّثِ إلَيهِ مِنَ اللَّذَّةِ والمَتاعِ مِثْلَ ما يَجِدُ هُوَ في لِقائِهِمْ والتَّحَدُّثِ إلَيهِمْ، فَكانَ يَسْألُهُمْ عَمّا يَتَعَلَّمُونَ ويَسْألُونَهُ عَمّا يَتَعَلَّمُ، ورُبَّما قَرَؤُوا عَلَيْهِ بَعْضَ كُتُبِهِمْ ورُبَّما قَرَأَ مَعَهُمْ شَيْئاً مِنَ الأدَبِ القَدِيمِ».[۳۰۲]

توضیح

يَسْتَقِرُّ: آرام و قرار گرفتن، استقرار یافتن.
مُتَشَدِّداً فِي الدُّعاءِ: سخت به دعا پرداختن.
مُلِحّاً: [بر چیزی] پافشاری کردن.
كَمْ: چه قدر. «كَمْ» در عربی بر دو گونه است:
۱ـ «خبریّه» که پس از آن یا اسم مجرور می‌آید، گاه همراه با «مِنْ» و گاه بدون آن؛ مانند: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛[۳۰۳] و یا فعل؛ مانند این جمله: «كَمْ كانَ يَسْعَدُ ويَبْتَهِجُ» که در هر دو حالت، مفهوم جمله با نوعی اظهار تعجّب، همراه است.
۲ـ «استفهامیّه» که در این حالت، ادات پرسش از کمیّت است و پس از آن، اسم نکره و منصوب به کار می‌رود؛ مانند: «كَمْ رِيالاً عِندَكَ؟».
كانَ يَسْعَدُ ويَبْتَهِجُ: خشنود می‌شد و لذّت می‌برد.
بَشائِرُ الصَّيْفِ: نخستین نشانه‌های تابستان.
تُقْبِلُ: سر می‌رسد، پیش می‌آید.
مَقْدَمُ الصَّيْفِ: آمدن تابستان.
حُبُوراً وبِشْراً: شادی و سُرور.
كانَ يُؤْذِنُ بِـ ...: خبر از ... می‌داد، ندای ... را می‌داد.
الإجازَة: تعطیلات، مرخّصی (إجازاتُ الجامعَة: تعطیلات دانشگاه).
الرِّيف: روستا، منطقهٔ روستایی (جمع آن: أرْياف).
يَنْعَمُ بِـ ...: از ... برخوردار/ بهره‌مند است.
ما كانَ يُمْتَنَعُ عَلَيْه: آنچه دسترس به آن برای او ناممکن بود.
طَيِّباتِ الحَياة: خوشی‌ها، لذایذ زندگی.
أعظَمُ خَطَراً: بااهمّیت‌تر.

---

۳۰۲. طه حسین، *الأیّام*، ج ۲، ص ۳۷۰ ـ ۳۶۷.
۳۰۳. بقره/ ۲۴۹.

أبعَدُ أثَراً: اثرگذارتر.
تُمَكِّنُهُ مِنْ: کسی را قادر به انجام دادن کاری ساختن، امکان انجام دادن کاری را برای کسی فراهم کردن.
أنْ یَفْرُغَ لِنَفسِهِ: که به خود بپردازد.
ما أكْثَرَ ما كانَ یُفَكِّرُ!: چه بسیار به فکر فرو می‌رفت.
وما أشَدَّ تَنَوُّعَهُ: و چه قدر متنوّع بود!
المَعاهد: دانشسراها، انستیتوها، دانشکده‌ها.
دِراسَتِهُم المُنَظَّمَة: مطالعات منظّم ایشان.
مِنها الجِدُّ ومِنها الهَزَلُ: بخشی از آن، جدّی و بخشی، شوخی است.
لامَ ـُ سرزنش کردن.
كانُوا یُقْبِلونَ عَلَى كُتُبِهِم هَذِهِ: به این کتابهای آنان، علاقه‌مند بودند (روی می‌آوردند).
سَخِطَتْ: ناراحت شود.
أضْعاف: چند برابر.
یَتَلَقَّى: دریافت کند.
نَشاطاً: سرزندگی، بالندگی.
یَتَحَدَّثُ إلَیهِم: با آنان، گفتگو می‌کند.
المَدارس الثّانَوِیَّة: دبیرستانها.
المَدارس العالِیَة: دانشکده.
یَلْتَمِسُونَ: جستجو می‌کنند، دنبال می‌کنند.

چکیده

- ✓ در زبان عربی، ساختارهای خاصّی وجود دارد که هر چند امروزه در زبان عربی معاصر به فراوانی به کار می‌روند، اما در عربی کهن، یا استعمال نشده‌اند یا حوزهٔ کاربرد آنها، بسیار محدود بوده است. بیشتر این ساختارها، مرکّب‌اند و حدّاقل از دو جزء فعلی تشکیل شده‌اند.
- ✓ «هنوز» در زبان فارسی، قید زمان است که هم در جملات ساده، و هم در جملات مرکّب به کار می‌رود. وجه جملات ساده‌ای که قید «هنوز» در آنها استعمال می‌شود، گاه مثبت و گاه منفی است؛ امّا وجه جملات مرکّبی که این قید در آنها به کار رفته، جز در مواردی خاص، همواره منفی است. با این همه، باید توجّه داشت که ترجمهٔ عربی قید «هنوز» در هر یک از این جملات با دیگری، متفاوت است.
- ✓ مفهوم قید «هنوز» در جملات سادهٔ مثبت، به یکی از روشهای زیر به دست می‌آید:
  ١ـ «ما زالَ» یا مانند آن + نهاد + گزارهٔ عربی (به شکل اسم)؛
  ٢ـ ظَلَّ/ بَقِيَ + نهاد + گزارهٔ عربی.
- ✓ بیشتر جملاتی که فعل‌واره‌های «ما زالَ» یا مانند آن بر آنها وارد شده‌اند، متعلّق به زمان حال هستند؛ امّا در پاره‌ای از موارد، می‌توان آنها را با توجّه به متن و افعال پیشین، به صورت ماضی ساده، استمراری یا بعید، ترجمه کرد.

- ✓ معادلِ «هنوز» در جملات سادهٔ منفی در عربی معاصر، واژهٔ «بَعْدُ» است که اغلب، پس از «لَمْ + فعل مضارع» می‌آید. البته می‌توان در مواردی از واژهٔ «بَعْدُ»، پس از فعل اصلی جمله در هر مرتبه‌ای، قبل یا بعد از متمّم‌ها، استفاده کرد.
- ✓ در متون کهن، اغلب مفهوم «هنوز» در جملات سادهٔ منفی را از کاربرد «لَمّا + مضارع مجزوم» به دست آورده‌اند؛ هر چند امروزه نیز در مواردی، از همین روش برای بیان مفهوم «هنوز» در جملات سادهٔ منفی استفاده می‌کنند.
- ✓ در موارد کاربرد قید «هنوز» در جملات مرکّب، حادثهٔ دوم، بلافاصله پس از حادثهٔ نخست، رُخ داده است. برای به دست آوردن مفهوم چنین جملاتی در زبان عربی، به روش زیر عمل می‌کنیم:
  فعل‌واره‌های :«ما کادَ»، «لا یَکادُ» و «لَمْ یَکَدْ» (در مقام فعل کمکی) + نهاد + فعل مضارع مرفوع (ظاهراً مثبت) + حتّی + فعل ماضی».
- ✓ در این ساختار، می‌توان به جای فعل‌واره‌های یادشده، تنها از افعال اصلی به صورت منفی (لَمْ + مضارع مجزوم) بهره جست.
- ✓ همچنین در این ساختار، در مواردی به جای «حتّی»، از «إذْ» استفاده شده است، بدون آنکه تغییری در معنای مورد نظر به وجود آید.
- ✓ در مواردی از کاربردهای این ساختار، پس از «حتّی»، به جای فعل ماضی، متناسب با معنای مورد نظر، فعل مضارع به کار رفته است.
- ✓ قید «هنوز»، گاه در جملات مرکّب مثبت نیز به کار رفته است، به این ترتیب که پس از «ما زالَ»، «لا یَزالُ» و «لَمْ یَزَلْ»، از واژهٔ «حتّی» پیش از فعلِ جملهٔ دوم، استفاده شده است.

جلسۀ چهاردهم

ساختارهای خاصّ در زبان عربی (۲)
به محض اینکه و تقریباً

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ ساختار «به محض اینکه ...» در زبان عربی؛
- ✓ معادلهای مفهومی «تقریباً» در جملات مثبت و منفی، در زبان عربی.

درآمد

در جلسهٔ گذشته، با برخی از ساختارهای خاصّ در زبان عربی آشنا شدیم و از این رهگذر، معادلهای قید «هنوز» را در حالتهای گوناگون شناختیم. اکنون می‌خواهیم با دو ساختار دیگر آشنا شویم که یکی معادل تعبیر «به محض اینکه ...» به شمار می‌آید و دیگری ساختار خاصّی است که مفهوم «تقریباً» از آن فهمیده می‌شود.

در آغاز، به این نکته اشاره می‌کنیم که تعابیر «به محض اینکه» و «هنوز ن ... که ...» از نظر مفهومی، شباهت بسیاری با یکدیگر دارند؛ چندانکه هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی گاه می‌توان آن دو را گویای مفهومی واحد تلقّی کرد. در مورد چگونگی کاربرد تعبیر «تقریباً» نیز گفتنی است که از نظر ظاهری میان آن و ساختار بیان مفهوم «هنوز ن ... که ...» در یکی از وجوه کاربرد آن در زبان عربی (لا یَکادُ + فعل مضارع) شباهتهایی وجود دارد. برای شناخت دقیق این تعابیر خاصّ در متون عربی، به این توضیحات و نمونه‌ها توجّه کنید.

ساختار «به محض اینکه ...»

اشاره کردیم که تعابیر «به محض اینکه ...» و «هنوز ن ... که ...» از نظر مفهومی، شباهت بسیاری با یکدیگر دارند؛ جز اینکه تعبیر «به محض اینکه» را هنگامی به کار می‌برند که دو حادثه، هم‌زمان با یکدیگر رخ داده باشند؛[۳۰۴] برای نمونه، در جملهٔ «به محض اینکه وارد کلاس شدم، استاد را دیدم»، دو فعل **وارد کلاس شدن** و **دیدن**، هم‌زمان با یکدیگر رخ داده‌اند. در زبان عربی برای بیان مفهوم این ساختار، معمولاً به روش زیر عمل

---

۳۰۴. یکی از محقّقان، دربارهٔ نسبت این دو ساختار خاصّ با همدیگر در زبان عربی معاصر، معتقد است که آن دو را در بسیاری از موارد می‌توان به جای یکدیگر به کار برد؛ گو اینکه اصولاً این اختلاف هم وجود دارد که در «لَم یَکَدْ ... حتّی ...»، حادثهٔ دوم بلافاصله پس از حادثهٔ اوّل رخ می‌دهد و در «ما إنْ ... حتّی ...»، بلافاصله قبل از آن (ر.ک: آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ۲، ص ۷۵).

می‌کنند:

«ما إنْ[305] + فعل ماضی + ... + حتّی + فعل ماضی + ...».

مانند:

ـ ما إنْ سَمِعْتُ صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ حَتَّى بَدَأتُ أتَوَضّأ؛ به محض اینکه صدای مؤذّن را شنیدم، مشغولِ وضو گرفتن شدم.

ـ ما إنْ وَصَلْتُ إلی المَحَطَّةِ حَتَّى انْطَلَقَ الْقِطارُ سائِراً: به محض اینکه به ایستگاه رسیدم، قطار حرکت کرد.

ـ ما إنْ شَنَّ الأعْداءُ الهُجُومَ إلَى بِلادِنا حَتَّى ذَهَبَ الشُّبّانُ إلَى الجَبَهاتِ؛ به محض اینکه دشمنان به کشورمان هجوم آوردند، جوانان رهسپار جبهه‌ها شدند.

ـ لِماذا ما إنْ عَلِمُوا أنَّ صَديقي قَد نَجَحَ فِی الامْتِحانِ حتّی انْزَعَجُوا؟ چرا به محض اینکه دانستند دوستم در آزمون موفّق/ قبول شده، ناراحت شدند؟

ـ ما إنْ رأيتُهُ حَتَّى أجْهَشْتُ بِالبُكاءِ؛ به محض اینکه او را دیدم، به گریه افتادم (/ [در فارسی عامیانه:] زدم زیر گریه).

ـ ما إنْ دَخَلَ عَميدُ الْكُلِّيَّةِ حَفْلَ التَّخَرُّجِ حَتَّى صَفَّقَ لَهُ الجَميعُ؛ به محض اینکه رئیس دانشکده در جشن فارغ التحصیلی/ دانش‌آموختگی حاضر شد، همه برای او کف زدند.

گفتنی است که در بسیاری از موارد، می‌توان تعبیر «ما إنْ ... حتّی ...» را به «همین که» برگرداند؛ مانند:

ـ ما إنْ وَضَعَ أحمدُ يَدَهُ عَلَى البابِ لِيَفْتَحَهُ حتّی تَحَوَّلَ صَوتُ مريمَ الهادِئُ صَرْخَةً غَريبَةً؛[306] همین که احمد دستش را به روی در نهاد تا آن را باز کند، صدای آرام مریم، به فریادی عجیب بدل شد.

ـ ما إنْ رَأتِ الأمُّ أحمدَ يَمْشي إلَيْها بِخُطًى ثَقيلةٍ حتّی سألَتْهُ: ماذا حَدَثَ لِمَريمَ؟[307] همین که مادر، احمد را دید که با گامهایی سنگین به سوی او می‌آید، از وی پرسید: چه اتّفاقی برای مریم افتاده است؟

افزون بر این، گاهی متناسب با فضای متن ترجمهٔ فارسی، می‌توان ساختار «لَمْ يَكَدْ ... حتّی ...» را نیز به «به محض اینکه» یا «همین که» ترجمه کرد؛ مانند:

ـ لَم يَكَدْ أحْمدُ يَدْخُلُ الكُلّيّةَ حتَّی الْتَقی بِمَريمَ؛ به محض اینکه/ همین که احمد وارد دانشکده شد، به مریم برخورد.

نمونه‌هایی از کاربرد ساختار «به محض اینکه ...» در زبان عربی

ـ لَكِنَّهُ ما إنْ فَطَمَ عَنْ ثَدْيِ أمِّهِ بَعدَ سَنَتَيْنِ مِنَ الرَّضاعَةِ حتّی راحَ يَنْحَلُ ويَسْتَطيلُ؛[308] امّا او به محض اینکه/ همین که پس از دو سال شیرخوارگی، از شیر مادر گرفته شد، اندک اندک لاغر و کشیده شد.

ـ ما إنْ جاءَ العامُ التِّسْعُونَ لِلْهِجْرَةِ حتّی كانَ الْمُسْلِمُونَ يَحْكُمُونَ مِنْطَقَةً واسِعَةً مِنَ الأرْضِ تَمْتَدُّ مِنَ الهِنْدِ حتّی

۳۰۵. برخی از دانشمندان، عنصر اصلی موجود در این ساختار را «ما أنْ» (به فتح همزه) معرفی می‌کنند و از این رو، در پاره‌ای از آثار مکتوب، «ما أنْ» را به کار برده‌اند؛ امّا آنچه در گفتار عرب‌زبانان متداول و رایج است، همان «ما إنْ» (به کسر همزه) است که از«ما»ی نافیه و «إن» زائده تشکیل شده است.

۳۰۶. آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ۲، ص ٦٣.

۳۰۷. همان، ص ٦٤.

۳۰۸. میخائیل نعیمه، *المجموعة الکاملة*، ج ۲، ص ۵۵۳.

مَراكِشَ عَلَى المُحيطِ الأطْلَسِيِّ؛[309] به محض اینکه/ همین که سال نودم هجری فرا رسید، مسلمانان بر منطقهٔ وسیعی از [کرهٔ] زمین حکومت می‌کردند که از هند تا مراکش در [ساحل] اقیانوس اطلس، امتداد داشت.

ـ ما إنْ بَزَغَتِ الشَّمْسُ حتَّى اسْتَعَدَّتا لِلْخُرُوجِ إلَى المَطارِ لِتَسْتَقْبِلا أحْمدَ وتَتَأكَّدا مِنْ حَياتِهِ؛[310] به محض اینکه/ همین که آفتاب طلوع کرد، آن دو (مادر و دختر) آمادهٔ رفتن به فرودگاه شدند تا از احمد استقبال کنند و از زنده بودن او، اطمینان یابند.

ـ ومِنَ الغَريبِ أنَّ الاتّجاهَ العَلْمانِيَّ ما إنْ بَلَغَ ذُرْوَتَهُ ومَلَأَ الدُّنيا صَخَباً وضَجيجاً حتّى بَدَأَ يَهْبِطُ ويَتَراجَعُ بِسُرْعَةٍ فائِقَةٍ؛[311] شگفت آنکه رویکرد سکولاریستی/ لائیک به محض اینکه به اوج خود رسید و دنیا را از فریاد و سر و صدا آکنده ساخت، اندک اندک فروکش کرد و [پس از آن] با سرعتی شگفت، رو به عقب نهاد.

ساختار «تقریباً»

تعبیر دیگری که در زبان عربی، ساختار خاصّی برای بیان آن وجود دارد، «تقریباً» است. این تعبیر به طور طبیعی، گاه در جملات مثبت به کار می‌رود و گاه در جملات منفی و در ساختار معادلِ عربیِ آن، از فعل‌وارهٔ «یَکادُ» (به هر دو صورت مثبت و منفی) در مقام فعل کمکی استفاده می‌کنند؛ به این ترتیب که برای بیان وجه مثبت آن، «یَکادُ» را همراه با فعل اصلی جمله به کار می‌برند که به صورت مضارع ظاهر می‌شود؛[312] مانند:

ـ لاحَظَ أنَّ وَجْهَ جُبَيْرٍ لا يَخْتلِفُ عَنْ وَجْهِ عاصِمٍ؛ إنَّهُ يُشْبِهُهُ تَماماً حَتَّى يَكادُ يَكُونُ هُوَ؛[313] ملاحظه کرد که چهرهٔ جبیر با چهرهٔ عاصم [هیچ] تفاوتی ندارد و کاملاً شبیه او است؛ چندانکه تقریباً عین آن است.

ـ هَكَذا تَرَيْنَ هَذِهِ السَّنَةَ وهِيَ تَكادُ تَنْتَهِي دُونَ أنْ أحْصُلَ عَلَى عَمَلٍ؛[314] بدین‌سان، می‌بینی که امسال [نیز] تقریباً به پایان می‌رسد/ رو به پایان است؛ بدون آنکه [بتوانم] کاری به دست آورم.

ـ إنَّ الأساتِذَةَ يَكادُونَ يَقْطَعُونَ أنَّ الطُّلاّبَ يُقَدِّرُونَهُمْ أحْسَنَ تَقْدِيرٍ؛ استادان تقریباً یقین دارند که دانشجویان، قدر آنان را به بهترین وجه/کاملاً می‌دانند.

ـ إيرانُنا الإسلامِيَّةُ تَكادُ تَحْصُلُ عَلَى الاكْتِفاءِ الذّاتِيِّ في مَجالِ إنْتاجِ الكَهْرَباءِ؛ ایران اسلامی ما در زمینهٔ تولید برق، تقریباً به خودکفایی رسیده است.

ـ إنَّ الإنْسانَ يَكادُ يَنْسَى لُغَةً يَتَعَلَّمُها ولَكِنَّهُ لا يَتَكَلَّمُ بِها ويَقْرأُ فيها؛ آدمی تقریباً هر زبانی را که فرا بگیرد، ولی به آن سخن نگوید و [متونِ] آن را نخواند، فراموش می‌کند.

---

۳۰۹. محمود اسماعیل صیّینی و همکاران، *العربیّة للناشئین*، ج ۱۲، ص ۱۵۰.

۳۱۰. آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳۱۱. محمدعلی آذرشب، *اللّغة العربیّة الحدیثه*، ص ۲٦٦.

۳۱۲. البتّه در موارد نادری واژهٔ «تَقْریباً» یا «بِالتَّقْریبِ» نیز برای بیان همین مفهوم به کار رفته است؛ مانند: «ابنُ‌سینا ... هو الحَکیمُ الوَحیدُ الّذي بَقِیَتْ أكثَرُ آثارِهِ تَقریباً وطُبِعَ كثيرٌ مِنها وتُرجِمَ إلى اللّغاتِ المُختَلِفَةِ؛ ابن‌سینا حکیم یگانه‌ای است که تقریباً بیشتر آثار او باقی مانده، و بسیاری از آنها چاپ شده و به زبانهای گوناگون ترجمه شده‌اند».

۳۱۳. محمود اسماعیل صیّینی و همکاران، *العربیّة للناشئین*، ج ۱۲ ـ ۱۱، ص ۱۳۵.

۳۱٤. بنت الهدی الصدر، *المجموعة القصصیّة الکامله*، ج ۲، ص ۲۸.

برای منفی کردن جمله‌ای که «تقریباً» در آن به کار رفته، گاه حرف «لا/ ما» را پیش از «یَکادُ» به کـار می‌برند و در مواردی، پس از آن و همراه با فعل اصلی جمله که به صورت مضارع ظاهر می‌شود؛ مانند:

ـ إنِّي أكادُ لا أَقْطَعُ أَنَّهُ لا يَقْبَلُ ذاكَ الاقْتِراحَ؛ من تقریباً یقین ندارم که او آن پیشنهاد را نمی‌پذیرد.

ـ يُخَيَّلُ إلَيْنا بَيْنَ حينٍ وآخَرَ أنَّهُمْ يَكادُونَ لا يَعْرِفُونَ شَيئاً عَنِ التِّقْنِيَّةِ الجَديدَةِ؛ هر از گاهی به ذهن مـا خطـور می‌کند/ گمان می‌کنیم که آنان دربارهٔ تکنولوژی/ فناوری جدید، تقریباً چیزی نمی‌دانند.

ـ إنّكَ لا تَكادُ تَرَى اليَوْمَ مِنْ شُعَراءِ هذا العَصْرِ وكُتّابِهِ ... مَنْ يُعَدُّ مِنْ حُفّاظِ اللّغةِ العربيّةِ؛[315] تـو امـروز در میـان شاعران و نویسندگان این روزگار، تقریباً کـسی را نمـی‌بینـی کـه [بـه طـور خـاص] از حافظـان زبـان عربـی به شمار رود.

ـ الدُّعاةُ في هذهِ الأمّةِ كَثيرُونَ ... ولَكِنْ لا يَكادُ يُوجَدُ بَيْنَهُم داعٍ واحِدٍ؛ لأنّهُ لا يُوجَـدُ بَيْـنَهُم شُـجاعٌ واحِـدٌ؛[316] مبلّغان [دینی] در میان این امّت، بسیارند؛ ولی تقریباً هیچ مبلّغ [راسـتینی] در میـان آنـان نیـست؛ زیـرا هـیچ شجاعی در میان آنان پیدا نمی‌شود.

ـ قالَتْ فاطمةُ لِصَديقَتِها أنّها لا تَكادُ تَأتي إلى الكُلّيّةِ هذا الأُسبُوعَ؛ فاطمه به دوستش گفت که او تقریباً در این هفته، به دانشکده نمی‌آید.

ـ أكادُ لا أُصَدِّقُ. لَقَد انْقَضَتْ ساعَةٌ مُنْذُ أنْ أيْقَظَني الصَّوتُ؛ ساعَةٌ كامِلَةٌ بِدَقائِقِهَا السِّتّينَ؛[317] تقریباً [پیش آمـدن این اتّفاق را] باور نمی‌کنم. [اکنون] از آن زمان که آن صدا مرا بیدار کرد، یک ساعت گذشته است؛ یک ساعت کامل با دقایق شصت‌گانه‌اش.

چنان‌که در نمونه‌های گذشته، به خوبی پیدا است، زمان جمله در این ساختار، اغلب زمان حال است؛ ولی در صورت ماضی بودن فعل یا افعالِ پیش از «یَکادُ»، باید این ساختار را متناسب بـا سـیاق کـلام، متعلّـق بـه زمان گذشته دانست؛ مانند:

ـ كانُوا يَفْلَحُونَ الأرضَ ... ولا يَحْصُلُونَ لِقاءَ أتْعابِهِم إلاّ عَلَى جُزءٍ مِـنَ الغَلَّـةِ لا يَكـادُ يُنْقِـذُهُم مِـن أظـافِرِ[318] الجُوعِ؛[319] آنان زمین را شخم می‌زدند/ می‌کاشتند ... ولی به نتیجهٔ زحماتشان دست نمی‌یافتنـد؛ مگـر بخـشی اندک از محصولات کشاورزی که تقریباً آنان را از چنگال گرسنگی نمی‌رهانید/ نمی‌توانست آنـان را از چنگـال گرسنگی نجات دهد.

ـ كانَتْ صاحِبَتُها تَسْتَمِعُ إلى سُعادَ وهِيَ لا تَكادُ تُصَدِّقُ ما تَسْمَعُ؛[320] دوست او بـه [سـخنان] سـعاد گـوش فـرا می‌داد و تقریباً آنچه را می‌شنید، باور نمی‌کرد.

همچنین در این ساختار، در مواردی استثنایی، فعل کمکی «یَکادُ» علاوه بر اینکـه پـس از فعـل ماضـی آمده، خود نیز همراه با «لَمْ» به کار رفته و آشکارا به زمان گذشته تعلّق یافته است؛ به این نمونه بنگرید:

---

۳۱۵. مصطفی لطفی منفلوطی، *النظرات*، ج ۱، ص ٤٠.

۳۱٦. همان، ج ۲، ص ٥٦.

۳۱۷. میخائیل نعیمه، *المجموعة الکامله*، ج ۲، ص ١٦

۳۱۸. أظافر: ناخنها، پنجه، چنگال (مفرد آن: ظُفْر؛ به کسر و ضمّ «ظ»).

۳۱۹. جبران خلیل جبران، *الأجنحة المتکسّرة و الأرواح المتمرّده*، ص ۱۱۵.

۳۲۰. بنت الهدی الصدر، *المجموعة القصصیّة الکامله*، ج ۲، ص ۲٤۷.

ـ مَهْما يَكُنْ مِنْ أمرٍ فَقَدْ كانَ أهلُ الوَبَرِ وأهلُ المَدَرِ سَواءً في وَثَنِيَّتِهِم ... لَمْ يَكادُوا يَتَأَثَّرُونَ تَأَثُّراً ذا بالٍ بِمَنْ جاوَرَهُم مِنَ اليَهودِ والنَّصارَى؛[۳۲۱] هرچه باشد، چادرنشینان و اهالی آبادیها در بت‌پرستی خود، یکسان بودند و تقریباً به صورت قابل ملاحظه‌ای، از همسایگان یهودی و نصرانی خود اثر نمی‌پذیرفتند.

از این موارد که بگذریم، گاه پس از فعل‌وارهٔ «يَكادُ» در این ساختار، فعل اصلی جمله همراه با «أنْ» به کار می‌رود که از نظر معنایی، تفاوتی با کاربرد رایج آن ندارد؛ مانند:

ـ كانَ مَوْعِدُ سَفَرِهِ يَكادُ أنْ يُحَدَّدَ في وَقتٍ قَريبٍ؛[۳۲۲] هنگام سفر او، تقریباً به زودی تعیین می‌شود/ می‌شد.

ـ اِسْتَطاعَ [الشّابُّ] أنْ يَفْعَلَ ما لا يَكادُ أنْ تَقْوَى عَلَيْهِ الْفُرْسانُ[۳۲۳] مِنَ الرِّجالِ؛[۳۲٤] آن جوان توانست کاری را انجام دهد که مردان سوارکار تقریباً از عهدهٔ انجام آن برنمی‌آمدند.[۳۲۵]

نمونه‌هایی از کاربرد ساختار «تقریباً» در زبان عربی

ـ أكادُ أقْطَعُ بِأنْ قَد كانَ لَهُم مِنْ أهْلِ المَدينَةِ أنْفُسِهِمْ أعوانٌ وأنصارٌ دَعَوْهُمْ وشَجَّعُوهُم، ثُمَّ أعْلَمُوهُم بِما عَزَمَ عَلَيهِ أصْحابُ النَّبيِّ [صلّى الله عليه وآله] ثمّ أعْلَمُوهُم بِعَوْدَةِ المَدينَةِ إلى الهُدُوءِ؛[۳۲٦] تقریباً یقین دارم که آنان یاوران و دوستانی از خودِ اهالی مدینه داشته‌اند که آنان را کمک و تشویق کرده بودند و همچنین، آنان را از تصمیم صحابیان پیامبر (صلّی الله علیه و آله) نیز آگاه کرده و به آنان اطّلاع داده بودند که مدینه به آرامش [قبلی خود] بازگشته است.

ـ ودُفِعَ إلَى الفَضاءِ الواسِعِ وإلى هذا الرِّيفِ الّذي ... لا يَكادُ الإنسانُ يُحِسُّ فيهِ إلاّ هذهِ الأصواتَ الضَّئيلَةَ الّتي تَنْبَعِثُ مِنْ حينٍ إلى حينٍ؛[۳۲۷] به آن فضای باز و این روستا رسید که آدمی در آنجا تقریباً چیزی حس نمی‌کند، جز این صداهای ضعیف را که هر از گاهی [از گوشه و کنار] برمی‌خیزد.

ـ هُمُ الَّذينَ تُعْرِبُ مَلامِحُهُمْ ومَظاهِرُهُمْ جَلِيّاً عَن صِغَرِ نُفُوسِهِمْ وأدْمِغَتِهِمْ وإرادَتِهِمْ ويَكادُونَ لا يُحْسِنونَ عَمَلاً بِلا مُدَرِّبٍ؛[۳۲۸] آنان کسانی هستند که خطوط چهره و ظاهرشان، آشکارا از خُردیِ شخصیت و فکر و ارادهٔ آنها خبر می‌دهد؛ آنان که بدون مربّی، تقریباً هیچ کاری را نیک انجام نمی‌دهند.

---

۳۲۱. طه حسین، *المجموعة الکامله*، ج ۷ (*إسلامیّات*)، ص ۱۵۸. (چنان‌که می‌دانیم «لَمْ» مفهوم فعل مضارعِ پس از خود را به ماضی منفی بدل می‌کند.)

۳۲۲. بنت الهدی الصدر، *المجموعة القصصیّة الکامله*، ج ۱، ص ۸۳.

۳۲۳. الفُرْسان: سوارکاران (مفرد آن: فارِس). دقت کنید که عبارت «الفُرْسانُ مِن الرِّجالِ» را با توجه به بیانیه بودن «مِنْ»، به «مردان سوارکار» ترجمه کرده‌ایم.

۳۲٤. محمود إسماعیل الصیّینی، *العربیّة للناشئین*، ج ۱۲ ـ ۱۱، ص ۱۸۳.

۳۲۵. با این حال، گاه فعل «يَكادُ» در همین ساختار، بیانگر مفهوم عادی آن است؛ یعنی «نزدیک است» یا «چیزی نمانده است که»؛ مانند: «ثُمَّ يَقُولُ لَها في هُدُوءٍ مُتَكَلَّفٍ وأناةٍ مُصْطَنَعَةٍ وصَوْتٍ يَكادُ يَتَفَجَّرُ مِنَ الغَيْظِ المَكْظُومِ: "مَهْلاً مَهْلاً يا أسْماءُ"؛ آن‌گاه با آرامش و صبری ساختگی و ظاهری، و با صدایی که نزدیک است در اثر خشم فروخورده، فروبشکند، به او می‌گوید: «ای اسماء، آرام برو»؛ طه حسین، *المجموعة الکامله*، ج ۳ (علی هامش السیره)، ص ۵۲۱).

۳۲٦. طه حسین، همان، ج ٤ (الخلفاء الراشدون)، ص ٤۰۵.

۳۲۷. همان، ج ۳ (علی هامش السیره)، ص ۹٤.

۳۲۸. جبران خلیل جبران، *نصوص*، ص ۲۳.

ـ يَرُوحُ العُلَماءُ ويَغْدُونَ في القاهِرَةِ لا يَحْفِلُ بِهِمْ واحِدٌ أوْ لا يَكادُ يَحْفِلُ بِهِمْ أحَدٌ؛[329] دانشمندان در قاهره [پیوسته] در رفت و آمد هستند؛ حال آنکه کسی به آنان توجه نمی‌کند یا تقریباً کسی به آنان توجه نمی‌کند.

ـ يَكادُ يُؤمِنُ بِأنَّهُمْ فُطِرُوا مِنْ طِينَةٍ نَقِيَّةٍ مُمْتازَةٍ غَيرِ الطِّينَةِ الّتي فُطِرَ مِنها النّاسُ جَميعاً؛[330] او تقریباً ایمان دارد که آنان از سرشتی پاک و ممتاز آفریده شده‌اند، غیر از سرشتی که سایر مردمان از آن آفریده شده‌اند.

ـ مِنْهُم هذا الحاجُّ ... الخَيّاطُ الّذي كانَ دُكّانُهُ يَكادُ يُقابِلُ الكُتّابَ والّذي كانَ النّاسُ مُجْمَعِينَ عَلَى وَصْفِهِ بِالْبُخْلِ؛[331] از جملهٔ آنان، همین حاجی خیّاط بود که مغازهٔ او تقریباً روبه‌روی مکتب‌خانه قرار داشت و مردم، همگی بر توصیف او به بخل و تنگ‌چشمی، اتّفاق نظر داشتند.

نمونه‌ای از متون معاصر برای ترجمه

عُلْبَةُ كِبْرِيتٍ

مَضَيْتُ فِي سَيّارَتِي أطْوِي مُنْعَطَفاً تِلْوَ مُنْعَطَفٍ فِي الطَّرِيقِ الجَبَلِيِّ ما بَيْنَ بَيْرُوتَ وسَهْلِ البِقاعِ وَ... بَلَغْتُ السَّهْلَ فانْطَلَقْتُ بِسُرعَةٍ جُنُونِيَّةٍ، وَما إنْ قَطَعْتُ بِضْعَةَ كِيلُومِتراتٍ حَتَّى لاحَ لِي عَنْ يَمِينِي ضَوْءٌ ضَئِيلٌ ... إنَّها أضْواءُ قَرْيَةٍ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَشاقَّنِي فِي الحالِ أنْ أُدْرِكَ تِلكَ القَرْيَةَ. لِماذا؟ لَسْتُ أدْرِي ... فَنَسِيتُ بَعْلَبَكَّ ورُحْتُ أُفَتِّشُ عَنْ طَرِيقٍ إلى القَرْيَةِ، وَما طالَ أنِ اهْتَدَيْتُ إلَى مَفْرَقٍ فَانْحَرَفْتُ إلَيْهِ وسِرْتُ فِي طَرِيقٍ ضَيِّقٍ وغَيْرِ مُعَبَّدٍ، إلاّ أنَّنِي ما قَطَعْتُ مَسافَةً مِنْهُ حَتَّى تَبَيَّنَ لي أنَّني لَنْ أقْطَعَهُ إلَى آخِرِهِ ... ولَمْ يَكُنْ فِي اسْتِطاعَتِي أنْ أعُودَ أدْراجِي، فَوَضَعْتُ رُوحِي عَلَى كَفِّي ومَضَيْتُ بِالسَّيّارَةِ إلى الأمامِ ... شَعَرْتُ فَجْأةً أنَّ السَّيّارَةَ قَدْ غاصَتْ فِي الوَحَلِ والماءِ حَتَّى الأبْوابِ ... والَّذِي زادَ فِي حالَتِي حَرَجاً أنَّ مَصابِيحَ سَيّارَتِي انْطَفَأتْ .... وأنا كَذَلِكَ إذا بِأنْوارٍ تَتَحَرَّكُ مِنَ القَرْيَةِ نَحْوِي وتَتَحَرَّكُ بِسُرْعَةٍ ... فَقَدْ أبْصَرَ هَؤُلاءِ القَوْمُ أنْوارَ سَيّارَتِي تَتَّجِهُ نَحْوَهُمْ ثُمَّ تَنْطَفِئُ، فَأدْرَكُوا أنَّ عُطْلاً طَرَأ عَلَى السَّيّارَةِ وإنْ لا بُدَّ مِنْ إنْقاذِ مَنْ فِيها، وَما هالَهُمُ المَطَرُ وَلا الوَحَلُ.

بَعْدَ قَلِيلٍ وَجَدْتُنِي في بَيْتِ مُخْتارِ القَرْيَةِ ومَنْ حَوْلِي مِنَ الرِّجالِ وَبَيْنَهُمُ الَّذِينَ أنْقَذُونِي، والكُلُّ يَتَحَدَّثُ بِمُنْتَهَى الدَّهْشَةِ عَنْ مُغامَرَتِي الجُنُونِيَّةِ فِي مِثْلِ تِلكَ اللَّيْلَةِ، وَما هِيَ إلاّ ساعَةٌ حَتَّى جاؤُونِي بِعَشاءٍ مِنَ الفَرارِيجِ المَشْوِيَّةِ والجُبْنِ والزَّيْتُونِ واللَّبْنَةِ والزُّبْدَةِ والتِّينِ ... وأدْرَكْتُ أنّي بائِتٌ لَيلَتِي عِندَهُم، فَتَذَكَّرْتُ والِدَتي ... وما خَطَرَ في بالِي أنَّني أُسَبِّبُ لِلقَوْمِ انْزِعاجاً لَمّا سَألْتُهُمْ إذا كانَ فِي القَرْيَةِ تلفونٌ ... وطَلَبُوا إليَّ رَقْمَ التّلفونِ فِي مَنزِلِي وإذا أعْطَيْتُهُمْ إيّاهُ خَرَجُوا مِنَ البَيْتِ ولَم يَعُودُوا إلاّ بَعدَ ساعَتَيْنِ. عادُوا آسِفِينَ؛ لأنَّهُمْ وَجَدُوا خَطَّ التّلفونِ مُعَطَّلاً، وقَد عَرَفْتُ أنَّ أقْرَبَ مَحَطَّةٍ لِلتّلفونِ كانَتْ تَبْعُدُ مَسافَةَ أرْبَعَةِ كيلومِتراتٍ ... صَعِقْتُ خَجَلاً مِنْ أولئِكَ الشُّبّانِ يُكَلِّفُونَ أنْفُسَهَمْ مُهِمَّةً كَتِلْكَ المُهِمَّةِ وفي لَيْلَةٍ كَتِلْكَ اللَّيْلَةِ ... ولَكِنّي كَسَبْتُ إيماناً بِأنَّ المُرُوءَةَ لَمْ يَزَلْ لَها رِجالُها فِي الأرْضِ وكانَ كَسْبي عَظيماً.

۳۲۹. طه حسین، *المجموعة الکامله*، ج ۱ (الأيّام) ص ۷۸.
۳۳۰. همان، ص ۷۸ و ۷۹.
۳۳۱. همان، ص ۸۳.

فِي الصَّباحِ صَحا الجَوُّ فَوَدَّعْتُ مُضِيفي ... وسارَ المُخْتارُ مَعي إلى حَيْثُ السَّيّارَةُ، وسارَ مَعَنا جُمْهورٌ مِنَ الرِّجالِ، وما زالُوا بِالسَّيّارَةِ حتَّى انْتَشَلُوها مِنَ الوَحَلِ، ولَم يَعُودُوا أدْراجَهُمْ إلاّ مِنْ بَعدِ أنْ رَأَوْني فِي السَّيّارَةِ ورَأَوا السَّيّارَةَ تَدْرُجُ بِسَلامٍ ...

والآنَ إلى باريسَ. كُنْتُ في آخِرِ سَنَةٍ مِنْ سِني دِراسَتي فِي السّوربونِ وكُنْتُ أُعِدُّ أُطْرُوحَةً لِلدُّكْتوراه وقَدِ اخْتَرْتُ لِإقامَتي فُنْدُقاً صَغيراً أعْجَبَني بِنَظافَتِهِ ... وعَلَى الأخَصِّ بِالجَوِّ العائِليِّ الَّذي كانَ يَسُودُهُ.

فَما انْقَضَى شَهْرانِ عَلَى إقامَتي فيهِ حتّى بِتُّ أشْعُرُ كَأنَّني واحِدٌ مِنَ العائِلَةِ الّتي كانَتْ تَمْلِكُهُ وتُديرُهُ، وقَلَّما كانَ يَمْضِي أسْبُوعٌ لا أحْمِلُ فيهِ بَعْضَ الهَدايا لِكِبارِ العائِلَةِ وصِغارِها ...

وانْقَضَتِ السَّنَةُ عَلَى خَيْرِ ما يُرامُ، ونِلْتُ شَهادَتي فَرَزَمْتُ حَقائِبي اِسْتِعداداً لِلْعَوْدَةِ إلى بِلادي وكُنْتُ أخْشَى ساعَةَ الوَداعِ أنْ لا يَتَمالَكَ القَوْمُ ولا أتَمالَكَ عَنِ البُكاءِ، وسَدَّدْتُ كُلَّ ما عَلَيَّ مِنْ حِساباتٍ وأعْطَيْتُ الخَدَمَ ما أطْلَقَ ألسِنَتَهُمْ بالثَّناءِ والدُّعاءِ، وما نَسيتُ الطّاهِيَ فِي المَطْبَخِ، وجِئْتُ الصِّغارَ بِبَعْضِ الهَدايا لِلتَّذْكارِ؛ وأزِفَتْ ساعَةُ الرَّحيلِ فَحَمَلَ الخَدَمُ حَقائِبي إلَى السَّيّارَةِ الواقِفَةِ أمامَ البابِ، وكانَ وَداعٌ مُؤَثِّرٌ ولَكِنْ بغَيْرِ دُمُوعٍ؛ وما إنْ هَدَرَ مُحَرِّكُ السَّيّارَةِ وأوْشَكَتْ أنْ تَنْطَلِقَ حتّى سَمِعْتُ صاحِبَ الفُنْدُقِ يُناديني بِاسْمِي وبِأعْلَى صَوْتِهِ: "تَمَهَّلْ! تَمَهَّلْ!" وأقْبَلَ عَلَيَّ وفي يَدِهِ وَرَقَةٌ وَراحَ يَعْتَذِرُ مُلَوِّحاً بِالوَرَقَةِ: "عَفْوَكَ! لا تؤاخِذْني! بَقِيَتْ عُلْبَةُ الكِبْريتِ".

تَبادَرَ إلى ذِهْني أنِّي نَسيتُ فِي الفُنْدُقِ عُلْبَةَ الكِبْريتِ وأنَّ ذِمَّةَ الرَّجُلِ أضْيَقُ مِنْ أنْ تَتَّسِعَ حَتّى لِعُودِ ثِقابٍ لا يَخُصُّهُ ويَخُصُّ غَيْرَهُ، فَأكْبَرْتُ فيهِ هذهِ الأمانَةَ وقُلْتُ ضاحِكاً: «ما هِيَ بِذاتِ بالٍ يا صَديقي ولَنْ أبيعَ المَوَدَّةَ الّتي بَينَنا بِعُلْبَةِ كِبْريتٍ، أبْقِها مَعَكَ تَذْكاراً مِنّي!».

ولَكِنَّهُ لَمْ يَضْحَكْ ولَمْ يَرْتَدَّ إلَى الوَراءِ، بَلْ دَنا مِنّي مُلَوِّحاً بِالوَرَقَةِ وقالَ بِمُنْتَهَى الجِدِّ والكِياسَةِ: «لا، لا، عَنَيْتُ أنَّهُ فاتَني أنْ أُدْخِلَ فِي الحِسابِ عُلْبَةَ الكِبْريتِ الّتي أخَذْتَها في هذا الصَّباحِ يا صَديقي، أفَلا تَكَرَّمْتَ بِثَمَنِها؟».

فَنَقَدْتُهُ ثَمَنَها وقُلْتُ لِلسّائِقِ: «أسْرِعْ!».[۳۳۲]

توضیح

عُلْبَةُ كِبريتٍ: قوطی كبريت (عُلْبَةُ سَجاير: پاكت سيگار)

أطْوِي: طی كردن، پيمودن، سپری كردن (از «طَوَى، يَطْوِي»)

مُنْعَطَفاً تِلْوَ مُنْعَطَفٍ: پيچ و خمهای جادّه يكی پس از ديگری

سَهْلَ البِقاع: دشت بقاع، جلگهٔ بقاع (منطقه‌ای در لبنان)

بَلَغْتُ السَّهْلَ: به آن دشت رسيدم. «بَلَغَ» و چند فعل حركتی ديگر ـ مانند: «وَصَلَ»، «جاءَ» و «دَخَلَ» ـ گاه با حرف اضافه (وَصَلَ إلی، جاءَ إلی، دَخَلَ في) و گاه بدون حرف اضافه به كار می‌روند (بَلَغْتُ البَيْتَ = بَلَغْتُ إلَى البَيْتِ). دربارهٔ اين افعال، بايد توجّه داشت كه هرگاه بدون حرف اضافه استعمال شوند، اسمِ پس از آنها بنا بر مفعول بودن، منصوب می‌گردد.

۳۳۲. ميخائيل نُعَيْمَة، *المجموعة الكامله*، ج ۲، ص ۴۷۷ ـ ۴۷۳.

اِنْطَلَقْتُ: به راه افتادم، حرکت کردم
بِضْعَةَ كِيلُومِتْراتٍ: چند کیلومتر. واژهٔ «بِضْع» و مؤنث آن «بِضْعَة»، به معنای «چند» و «چندین» بر مفهوم جمع قلّت (از سه تا ده) دلالت می‌کند و از نظر دستوری، درست مانند اعداد سه تا ده است که معدود آنها جمع و مجرور می‌آید و مذکّر و مؤنّث بودن آن، بر خلاف مفرد معدود است؛ مانند: «بِضْعُ مِنْضَداتٍ: چند میز» و «بِضْعَةُ أقْلام: چند قلم».
لاحَ لِي ضَوْءٌ ضَئِيلٌ: پرتویی ضعیف در برابر چشمانم سوسو زد/ تابید/ ظاهر شد
شاقَّنِي أنْ أُدْرِكَ: به سختی می‌توانستم تشخیص دهم/ برایم دشوار بود که تشخیص دهم.
فِي الحال: در آن هنگام، در آن ساعت، در آن لحظه
رُحْتُ أُفَتِّشُ عَنْ ....: به جستجویِ .... پرداختم. «راحَ» از افعال شروع است و در این صورت، همیشه پیش از فعل مضارع به کار می‌رود و به معنای «دست زدن به/ آغاز کردنِ کاری» است.
ما طالَ أنْ ....: دیری نپایید که ....؛ طولی نکشید که .... (به معنای «لَمْ يَلْبَثْ أنْ ....»)
مَفْرِق: چهار راه، تقاطع
غَيْرِ مُعَبَّد: ناهموار، خاکی، غیرآسفالته
ما قَطَعْتُ: طی نکردم، نپیمودم
أنْ أعُودَ أدْراجِي: که برگردم
مَضَيْتُ بِالسَّيّارةِ إلى الأمامِ: ماشین را با خود به جلو بردم
غاصَتْ: فرورفت (از «غاصَ، يَغُوصُ»)
الوَحَل: گل و لای
الَّذِي زادَ فِي حالَتِي حَرَجاً: آنچه بر سختی/ دشواریِ موقعیّت من افزود؛ آنچه باعث سخت‌تر شدن وضعیّت من شد.
اِنْطَفَأتْ: خاموش شد.
إذا بِـ : که ناگاه. به این «إذا»، «إذا»ی فجائيّة می‌گویند؛ زیرا به معنای ناگهان است. این حرف، معمولاً بر جملهٔ اسمیه وارد می‌شود و فاعل معناییِ آن، معمولاً با «بِـ» آغاز می‌گردد. پیش از آن نیز در بسیاری از موارد، «فَـ» به کار می‌رود؛ مانند: «كُنْتُ أمْشِي عَلَى الرَّصِيفِ فإذا بِي وَقَعْتُ عَلَى الأرضِ؛ در پیاده‌رو راه می‌رفتم که ناگهان بر زمین افتادم».
طَرَأَ: رخ داد، عارض شد، پدید آمد
اِنْقاذَ: [کسی را] نجات داد، به دادِ [کسی] رسید
ما هالَ: نترساند، دچار رعب نکرد (از «هالَ، يَهُولُ»)
وَجَدْتُنِي: خود را یافتم دقّت کنید که فاعل و مفعولٌ‌بهِ این فعل، یکی است: «تُ» و «ي»، هر دو ضمیر متکلّم وحده هستند.
مُختارُ القَرْيَةِ: کدخدای روستا، بزرگِ دِه
بِمُنْتَهى الدَّهْشَةِ: با نهایتِ تعجّب، در کمال حیرت
مُغامَرَتِي الجُنُونِيَّةِ: ماجراجوییِ دیوانه‌وارِ من
عَشاء: شام (فُطُور: صبحانه؛ غَداء: نهار؛ تَعَشَّى: شام خورد؛ تَناوَلَ الفُطُورَ: صبحانه خورد؛ تَغَدَّى: ناهار خورد)
الفَرارِيج المَشْوِيَّة: جوجه‌کباب (فَرُّوج/ فَرُّوجَة: جوجه؛ مَشْوِيّ: کباب‌شده، بریان‌شده)

الجُبْن: پنیر
اللِّبْنَة: سرشیر
الزُّبْدَة: کره
بائِتٌ لَيْلَتِي عِنْدَهُمْ: امشب را نزد آنان می‌گذرانم/ می‌مانم. دقت کنید که «بائِتٌ» در این جمله، از فعل «باتَ، يَبِيتُ» گرفته شده است. این فعل هرگاه به معنای شدن و گردیدن استعمال شود، فعل ناقص است و هرگاه ـ مانند همین جمله ـ به معنای گذراندن و باقی ماندن باشد، فعل تامّ به شمار می‌رود.
تَذَكَّرْتُ والِدَتِي: به یاد مادرم افتادم، مادرم را یاد کردم
اِنْزِعاجاً: زحمت، مشقّت
إذا كانَ فِي القَرْيَةِ تلفونٌ؟: آیا در روستا تلفن هست؟
طَلَبُوا إلَيَّ ...: ... را درخواست کردند/ مطالبه کردند
عادُوا آسِفِينَ: اظهار تأسّف‌کنان بازگشتند، با اظهار تأسّف برگشتند
مُعَطَّلاً: خراب
صَعِقْتُ خَجَلاً: از خجالت آب شدم/ خشکم زد (از «صَعِقَ، يَصْعَقُ» به معنای صاعقه زدن، بیهوش شدن، از هوش رفتن). «خَجَلاً» در این عبارت، از نظر دستوری، «تمییز» است.
يُكَلِّفُونَ أنْفُسَهُمْ: بر خود تکلیف می‌کنند، بر خود می‌پذیرند
مُهِمَّة: مسئولیت، مأموریّت، وظیفه
المُرُوءَة: مردانگی، مروّت
لَم يَزَلْ لَها رِجالُها: هنوز مردان/ افراد خود را دارد.
صَحَا الجَوُّ: هوا صاف شد، آسمان روشن شد
وَدَّعْتُ مُضِيفِي: با میزبان خود خداحافظی کردم.
اِنْتَشَلُوها مِنْ ...: آن را از ... بیرون آوردند، آن را از ... بالا کشیدند
تَدْرُجُ: آرام آرام حرکت می‌کند، آهسته آهسته به راه می‌افتد
والآنَ إلَى بارِيسَ: اکنون به پاریس برویم/ می‌رویم.
مِن سِنِي دِراسَتِي: از سالهای تحصیلاتم. واژهٔ «سِنين» جمع مذکّر سالم نیست؛ چون اسم یا صفت مذکّر حقیقی نیست و شرط لازم را برای جمع بسته شدن با علائم جمع مذکّر سالم ندارد؛ امّا از آنجا که به هر حال، در زبان عربی با علامت جمع مذکر سالم، جمع بسته شده، از نظر دستوری، ملحق به آن است و از همین رو، نون آن در حالت «اضافه» افتاده است.
السُّورْبُون: نام دانشگاهی بزرگ و معتبر در پاریس
كُنْتُ أُعِدُّ: آماده می‌کردم، تهیّه می‌کردم، مشغول تهیه و تدوینِ .... بودم.
أُطْرُوحَة: رسالهٔ دانشگاهی دورهٔ دکتری (بَحْث: پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی ارشد)
قَد اخْتَرْتُ: انتخاب کرده بودم. «قَد اِخْتَرْتُ» از آن رو به ماضی بعید ترجمه شده است که افعالِ پیش از آن، به زمان گذشته تعلّق دارند: «كُنْتُ في آخِرِ .... وكُنْتُ أعِدُّ ...».
فُنْدُقاً صَغِيراً: مهمان‌پذیری کوچک، مسافرخانه‌ای کوچک
اِنْقَضَى: سپری شد، گذشت
بِتُّ أشْعُرُ: از آن پس احساس کردم. «باتَ» قبل از فعل مضارع، به معنای «به حالتی در آمدن» است.

عَلَی خَیْرِ ما یُرامُ: به بهترین صورتی که انتظار می‌رفت، کاملاً بر وفق مراد
نِلْتُ شَهادَتِي: مدرک/ گواهی‌نامهٔ تحصیلات خود را گرفتم/ دریافت کردم (از «نالَ، یَنالُ» به معنای نایل شدن و به دست آوردن).
رَزَمْتُ: آماده کردم، بستم (از «رَزَمَ، یَرْزُمُ» به معنای بسته‌بندی کردن و پیچیدن)
أنْ لا یَتَمالَكَ القَومُ عَنِ البُکاءِ: که آنان نتوانند از گریه خودداری کنند.
سَدَّدْتُ: پرداختم، تسویه کردم
أطْلَقَ: باز کرد
الطّاهِي: آشپز
التَّذْکار: یادگاری
أزِفَتْ ساعَةُ الرَّحیلِ: هنگام خداحافظی فرا رسید (از «أزِفَ، یَأزَفُ» به معنای آمدن و فرا رسیدن)
کانَ وَداعٌ مُؤَثِّرٌ: خداحافظیِ غمگینی رخ داد («کانَ» در اینجا از افعال تامّه و به معنای رخ دادن و پدید آمدن است)
بِغَیْرِ دُموعٍ: بدون اشک (مفرد آن «دَمْع» است)
هَدَرَ مُحَرِّكُ السَّیّارَةِ: موتور ماشین به صدا درآمد/ روشن شد (از: «هَدَرَ، یَهْدِرُ» به معنای صدا کردن و غرّیدن)
أوْشَکَتْ أنْ تَنْطَلِقَ: نزدیک بود راه بیفتد/ حرکت کند.
بِأعْلَی صَوْتِهِ: با صدای بسیار بلند
تَمَهَّلْ: صبر کن! عجله مکن!
أقْبَلَ عَلَيَّ: به من نزدیک شد، نزدیکِ من آمد، به سوی من آمد
راحَ یَعْتَذِرُ: به عذرخواهی پرداخت، شروع به عذرخواهی کرد. «راحَ» از افعال شروع است که پیش از فعل مضارع، به معنای «دست زدن به کاری/ آغاز کردن کاری» می‌آید.
مُلَوِّحاً بِالوَرَقَةِ: در حالی که به آن ورقه اشاره می‌کرد/ آن ورقه را نشان می‌داد
عَفْوَكَ!: ببخشید!
لا تُؤاخِذْنِي: جسارت نشود! معذرت می‌خواهم!
ذِمَّةُ الرَّجُلِ أضْیَقُ مِنْ أنْ تَتَّسِعَ لِـ ...: عهدهٔ آن مرد، محدودتر از آن است که گنجایش .... داشته باشد؛ وجدان آن مرد نمی‌تواند ... بپذیرد
عُودُ الثِّقاب: چوب کبریت.
أکْبَرْتُ فِیهِ هَذِهِ الأمانَةَ: از امانتداری او تشکّر کردم، امانتداری او را تحسین کردم
ما هِيَ بِذاتِ بالٍ: قابل ندارد، چیز مهمّی نیست
أبْقِها: آن را نگهدار (از «أبْقَی، یُبْقِي» به معنای باقی نگه داشتن)
تَذکاراً: به عنوانِ یادگاری
لَمْ یَرْتَدَّ إلَی الوَراءِ: عقب نرفت، پا به عقب ننهاد، به عقب برنگشت
بِمُنْتَهَی الجِدِّ والکِیاسَةِ: با کمال جدّیت و نزاکت/ زیرکی
عَنَیْتُ أنَّهُ فاتَنِي: منظورم این است که فراموش کردم.
أفَلا تَکَرَّمْتَ بِثَمَنِها؟!: پول آن را لطف نمی‌فرمایید؟
نَقَدْتُهُ ثَمَنَها: بهای آن را نقداً پرداختم.

چکیده

- ✓ تعابیر «به محض اینکه» و «هنوز ... که ...» از نظر مفهومی، شباهت بسیاری با یکدیگر دارند؛ جز اینکه تعبیر «به محض اینکه» زمانی به کار می‌رود که دو حادثه، همزمان با یکدیگر رخ داده باشند.
- ✓ برای بیان مفهوم ساختار «به محض اینکه» در زبان عربی، معمولاً به روش زیر عمل می‌شود: «ما إنْ + فعل ماضی + ... + حتّی + فعل ماضی + ...».
- ✓ تعبیر «ما إنْ ... حتّی ...» را به «همین که» نیز ترجمه کرد.
- ✓ در برخی موارد، متناسب با فضای ترجمهٔ فارسی، می‌توان ساختار «لَمْ یَکَدْ ... حتّی ...» را نیز به «به محض اینکه» یا «همین که» ترجمه کرد.
- ✓ تعبیر «تقریباً» یکی دیگر از تعابیر خاصّی است که در زبان عربی، ساختار خاصّی برای بیان آن وجود دارد. این تعبیر، گاه در جملات مثبت و گاه در جملات منفی به کار می‌رود و در ساختار معادل آن، در هر دو صورت منفی و مثبت، از فعل‌وارهٔ «یَکادُ» استفاده می‌شود.
- ✓ برای منفی کردن جمله‌ای که «تقریباً» در آن به کار رفته است، گاه حرف «لا» یا «ما» را پیش از «یَکادُ» به کار می‌برند و در مواردی، پس از آن و همراه با فعل اصلی جمله که به صورت مضارع ظاهر می‌شود.
- ✓ در این ساختار، زمان جمله در بیشتر موارد، زمان حال است؛ ولی در صورت ماضی بودن فعل یا افعال پیش از «یَکادُ»، باید این ساختار را متناسب با سیاق کلام، متعلّق به زمان گذشته دانست.
- ✓ در این ساختار، در مواردی استثنایی، فعل کمکیِ «یَکادُ» علاوه بر اینکه پس از فعل ماضی قرار گرفته، خود نیز همراه با «لَمْ» به کار رفته و آشکارا به زمان گذشته تعلّق یافته است.
- ✓ در این ساختار، گاهی پس از فعل‌وارهٔ «یَکادُ»، فعل اصلی جمله همراه با «أنْ» به کار می‌رود که از نظر معنایی، تفاوتی با کاربرد رایج آن ندارد.

جلسهٔ پانزدهم

ساختارهای خاصّ در زبان عربی (۳)
«دیگر» و معادلهای آن

هدف درس

✓ آشنایی با ساختارها و معادلهای مفهوم «دیگر» در زبان عربی.

درآمد

در جلسهٔ گذشته با گونه‌هایی از ساختارهای خاصّ در زبان عربی آشنا شدیم و معادلهای مفاهیم «به محض اینکه ...، ...» و «تقریباً» را در دو وجه مثبت و منفی شناختیم. اکنون در این جلسه قصد داریم با دو ساختار دیگر از ساختارهای خاصّ در زبان عربی ـ که متکفّل بیان مفهوم «دیگر» در حالت قیدی هستند ـ آشنا شویم. توضیح اینکه واژهٔ «دیگر» در زبان فارسی، به طور کلّی، دو نقش ایفا می‌کند: گاه **صفت** است که «اسم» را به صورت مبهم توضیح می‌دهد و گاه **قید** است که «فعل» را به زمان خاصّی مقیّد می‌کند. در ادامه، پس از بیان کلیاتی فشرده دربارهٔ انواع کاربردهای واژهٔ «دیگر» در زبان فارسی، به تفصیل به معرفی دو ساختار مهم می‌پردازیم که وظیفهٔ آنها بیان مفهوم «دیگر» در نقش قیدی در زبان عربی است و شناخت آنها نوآموزانِ ترجمه را در برگردان صحیح متون عربی به فارسی یاری می‌بخشد.

«دیگر» در زبان فارسی

چنان‌که به اشاره گفتیم در زبان فارسی واژهٔ «دیگر» به طور کلّی در دو نقش دستوری گوناگون ظاهر می‌شود:

۱ـ **صفت** که «اسم» را به صورت مبهم توضیح می‌دهد و موصوف آن یا نکره و یا معرفه است؛ مانند: دیروز معلّمی **دیگر** به کلاس ما آمد؛ امروز کتابی **دیگر** خریدم و به مردی **دیگر** سلام کردم (نکره)؛ آن گلِ **دیگر**، قشنگ‌تر است؛ معلّم **دیگر**مان جوان است و آن زنان **دیگر**، همه مؤمن‌اند[۳۳۳] (معرفه).

نکتهٔ قابل توجه دربارهٔ واژهٔ «دیگر» در نقش «صفت» اینکه در مواردی، موصوفِ آن، حذف و واژهٔ «دیگر»

---

۳۳۳. معادلهای عربی این جملات به ترتیب عبارت‌اند از:

ـ بِالأمسِ/ أمْسِ جاءَ مُعَلِّمٌ آخَرُ إلی صَفِّنَا.

ـ اِشْتَرَيْتُ اليَومَ كتاباً آخَرَ.

ـ سَلَّمْتُ عَلَى رَجُلٍ آخَرَ.

ـ تلكَ الزَّهْرَةُ الأُخْرَى أجْمَلُ.

ـ مُعَلِّمُنا الآخَرُ شابٌّ.

ـ هَؤلاءِ النِّساءُ الأُخْرَياتُ مُؤمِناتٌ.

متناسب با وضعیت موصوفِ محذوف از نظر معرفه و نکره یا مفرد و جمع بودن، جانشین آن می شود؛ مانند: دیگری آمد. ← (مرد دیگری آمد.) و دیگران گفتند.[٣٣٤] ← (اشخاص دیگر گفتند.)

معادل «دیگر» در موقعیّت وصفی در زبان عربی، همان واژهٔ «آخَر» است که حالات گوناگون آن متناسب با وضعیت دستوری موصوف عبارت اند از: «رَجُلٌ آخَرُ: مردی دیگر؛ إمْراةٌ أُخْرَى: زنی دیگر؛ الرَّجُلُ الآخَرُ: آن مرد دیگر؛ المَرأةُ الأُخرَى: آن زن دیگر؛ رَجُلانِ آخَرانِ: آن دو مرد دیگر؛ المَرْأتانِ الأُخْرَيانِ: آن دو زن دیگر؛ رِجالٌ آخَرُونَ: مردانی دیگر؛ نِساءٌ أُخْرَياتٌ: زنانی دیگر؛ الرِّجالُ الآخَرُونَ: آن مردان دیگر؛ النِّساءُ الأُخْرَياتُ: آن زنان دیگر؛ كُتُبٌ أُخَرُ: کتابهای دیگر.[٣٣٥]

٢ـ قید که «فعل» را به زمان خاصّی مقیّد می کند و وقوع آن را به آن زمان اختصاص می‌دهد. وجه جمله‌ای هم که واژهٔ «دیگر» در آن، در نقش قیدی ظاهر می شود، گاه مثبت و گاه منفی است؛ مانند: من دیگر تو را دوست دارم؛ ما دیگر سخنانتان را می‌فهمیم و او دیگر راه می‌رود (وجه مثبت)؛ ما دیگر از دشمن نمی‌ترسیم؛ احمد دیگر به خانهٔ عمویش نمی‌رود و آنان دیگر فریب نمی‌خورند (وجه منفی).

گفتنی است واژهٔ «دیگر» در موقعیّت قیدی، در زبان عربی معادل اسمی ندارد؛ بلکه مفهوم آن را می توان از حدّاقل دو ساختار مشخّص به دست آورد که در ادامه، دربارهٔ آنها سخن می گوییم.

«دیگر» در نقش قیدی و معادلهای آن

چنان که اشاره کردیم هرگاه واژهٔ «دیگر» در موقعیت قیدی به کار رود، وجه جمله، هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی؛ به علاوه، ساختار بیان مفهوم «دیگر» در نقش «قید» در زبان عربی، واحد و یکسان نیست؛ بلکه دست کم دو ساختار مشخص برای این منظور وجود دارد: یکی مربوط به وجه مثبت و دیگری مربوط به وجه منفی.

«دیگر» در نقش «قید» در جملات مثبت

در زبان فارسی، واژهٔ «دیگر» در جملات مثبت گاه نقش قیدی دارد که کارکرد آن غالباً تأکید بر اختصاص وقوع فعل به زمان حال است؛ مانند سه نمونهٔ پیش‌گفته:

ـ من دیگر تو را دوست دارم.

ـ ما دیگر سخنانتان را می‌فهمیم.

ـ او دیگر راه می‌رود.

در زبان عربی، معادل مفهومی جمله ای که مشتمل بر واژهٔ «دیگر» در نقش قیدی است، معمولاً از ترکیب «افعال ناقص «أَصْبَحَ»/ «صارَ» (در مقام فعل کمکی) + فعل مضارع و سایر اجزای جمله» به دست می آید. بنابراین ترجمهٔ جملات بالا به ترتیب عبارت‌اند از:

---

٣٣٤. معادلهای عربی این جملات به ترتیب عبارت‌اند از:

ـ جاءَ آخَرُ. (جاءَ رَجُلٌ آخَرُ.)

ـ قالَ الآخَرُونَ. (قالَ الأشْخاصُ الآخَرونَ.)

٣٣٥. واژهٔ «أُخَر» جمع مکسّر «آخَر» و «أُخْرَى» است.

ـ أصْبَحْتُ/ صِرْتُ أُحِبُّهُمْ.
ـ أصْبَحْنا/ صِرْنا نَفْهَمُ كَلامَكُمْ.
ـ أصْبَحَ/ صارَ يَمْشِي.

چندین نمونهٔ دیگر

ـ إنَّها أصْبَحَتْ تَعْرِفُ مَعْنَى الحَياةِ في مَشاكِلِها؛ او معنای زندگی را دیگر در مشکلاتِ آن می‌داند.
ـ صِرْتُ أكْتُبُ ذِكْرَياتِي المَدْرَسِيَّةَ يَوْمِيّاً؛ من دیگر خاطرات مدرسه‌ای/ تحصیلی خود را روزانه می‌نویسم.
ـ إنَّ المُسْلِمينَ في أنْحاءِ العالَمِ صارُوا يَعْتَزُّونَ بِدِينِهِم وهُوِيَّتِهِم الثَّقافِيَّةِ بَعدَ انْتِصارِ الثَّوْرَةِ الإسْلامِيَّةِ في إيرانَ؛ مسلمانان در سراسر جهان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دیگر به آیین و هویّت فرهنگی خود افتخار می‌کنند.
ـ أصْبَحَ أخي يُدَرِّسُ في الجامِعَةِ بَعْدَ أنْ حَصَلَ عَلَى شَهادَةِ الدُّكْتُوراه؛ برادرم پس از آنکه مدرک دکتری گرفت، دیگر در دانشگاه تدریس می‌کند.
ـ إنَّ الجامِعاتِ الإيرانِيَّةَ صارَتْ تَقْبَلُ عَدَداً أكْبَرَ مِنَ الطُّلاّبِ والطّالِباتِ في شَتَّى الأقْسامِ؛ دانشگاههای ایران، در رشته‌های گوناگون، دیگر تعداد بیشتری از دانشجویان پسر و دختر را می‌پذیرد.
ـ أصْبَحَ بَعْضُ زُمَلائِي في الدِّراسَةِ يَكْتُبُونَ بِاللُّغَتَيْنِ العَرَبِيَّةِ والإنْجِليزِيَّةِ؛ گروهی از همکلاسی‌های من، دیگر به دو زبان عربی و انگلیسی می‌نویسند.

گفتنی است گاه در ترجمهٔ ساختار مورد بحث، می توان به جای واژهٔ «دیگر» از قید «اکنون» یا عبارت «از این پس» بهره جست؛ مانند:

ـ أصْبَحَتْ فاطِمَةُ تَسْتَطِيعُ التَّكَلُّمَ بِالعَرَبِيّةِ؛ فاطمه اکنون می‌تواند به عربی سخن بگوید.
ـ أصْبَحَتْ مَعْرِفَةُ الحَياةِ كما هِيَ تَتَطَلَّبُ دِرايَةً خاصَّةً لا تَحْصُلُ لِلجَميعِ؛ شناخت زندگی ـ آن چنان که هست ـ اکنون درایت ویژه‌ای می‌طلبد که برای همگان دست نمی‌دهد.

نمونه‌هایی از کاربرد مفهوم «دیگر» در جملات مثبت در زبان عربی

ـ أصْبَحَتْ [اللُّغَةُ العَرَبِيَّةُ] تَضُمُّ عَناصِرَ شَتَّى وهَكَذا تَحَوَّلَ المُجْتَمَعُ العَرَبِيُّ مِنْ مُجْتَمَعٍ عِرْقِيٍّ إلى مُجْتَمَعٍ لُغَوِيٍّ؛[۳۳۶] زبان عربی دیگر نژادهای گوناگون را دربرگرفت و این چنین بود که جامعهٔ عربی از یک جامعهٔ خونی به جامعه ای زبانی دگرگون شد/ تحوّل یافت.
ـ عَزِيزي مُصْطَفَى ... يا مَنْ نَوَّرْتَ فُؤادِي بِنُورِ الإيمانِ وأخَذْتَ بِيَدِي إلى طَرِيقِ الحَقِّ والرَّشادِ ... لَقَدْ أصْبَحْتُ أشْعُرُ بِتَطَفُّلِي عَلَيْكَ ولَعَلَّكَ لا تَعْلَمُ لِماذا؛[۳۳۷] عزیزم مصطفی، ای آنکه قلبم را به نور ایمان روشن کردی و دستم را [در رسیدن] به راه حقّ و هدایت گرفتی ... من دیگر/ اکنون احساس می‌کنم که سربارِ توام و تو شاید ندانی چرا.
ـ أشْبَهْتِ أعْدائي فَصِرْتُ أُحِبُّهُمْ   إذْ كانَ حَظِّي مِنْكَ حَظِّي مِنْهُمْ؛[۳۳۸] به دشمنانم شبیه شدی و بنابراین دیگر آنان را [نیز] دوست دارم؛ چه، بهرهٔ من از تو، همان بهره‌ای است که از آنان برده‌ام.

۳۳۶. محمد محمدی، *درس اللّغة والأدب*، ج ۱، ص ۹.
۳۳۷. بنت الهدی الصدر، *المجموعة القصصية الكامله*، ج ۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.
۳۳۸. آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ۲، ص ۸۰.

ـ كُنّا بِالأَمْسِ نَأْكُلُ الخُبْزَ مَعْجُوناً بِالدِّماءِ ونَشْرَبُ الماءَ مَمْزُوجاً بِالدُّمُوعِ فَصِرْنا اليَوْمَ نَتَناوَلُ المَنَّ مِنْ أَيْدِي عَرائِسِ الصَّباحِ ونَرْشُفُ ... [الماءَ] مُعَطَّراً بِأَنْفاسِ الرَّبيعِ؛[339] دیروز نان را آمیخته به خون و آب را آمیخته به اشک می خوردیم و می آشامیدیم؛ امّا اکنون دیگر نعمت را از دست عروس صبح می خوریم و آب را آمیخته با عطر نفسهای بهار می‌نوشیم.

ـ لَقَدْ شاءَ اللهُ فَزالَتِ الصُّعُوباتُ وانْفَتَحَتْ أَمامَنا السُّبُلُ وصِرْنا نَسْتَطِيعُ إِيصالَ الأَمْوالِ والأَقْواتِ إِلَيْهِم؛[340] خدا خواست و دشواریها برطرف شد و راهها[ی گوناگون] فراروی ما باز شد و دیگر اکنون می توانیم پول و غذا به آنان برسانیم.

«دیگر» در نقش «قید» در جملات منفی

گاه در جملات منفی فارسی کارکرد واژهٔ «دیگر» در نقش «قید»، تأکید بر اختصاص عدم وقوع فعل به زمان حال است؛ مانند سه نمونه‌ای که در آغاز بحث به آنها اشاره کردیم:

ـ ما دیگر از دشمن نمی‌ترسیم.

ـ احمد دیگر به خانهٔ عمویش نمی‌رود.

ـ آنان دیگر فریب نمی‌خورند.

معادل مفهومی جملات منفی ای که مشتمل بر واژهٔ «دیگر» در نقش قیدی است، معمولاً از ترکیب فعل «ما عادَ»[341] و امثال آن (در مقام فعل کمکی) + فعل مضارع مرفوع/ اسم منصوب و سایر اجزای جمله» به دست می‌آید؛ بنابراین ترجمهٔ جملات بالا به ترتیب عبارت‌اند از:

ـ ما عُدْنا نَخافُ العَدُوَّ.

ـ لا يَعُودُ أَحْمَدُ يَذْهَبُ إِلى بَيتِ عَمِّهِ.

ـ لَمْ يَعُودُوا يُخْدَعُونَ.

گفتنی است که «ما عادَ»، «لا يَعُودُ» و «لَمْ يَعُدْ» در این ساختار می توانند به صورت یکسان به جای همدیگر به کار روند؛ بدون آنکه دگرگون کردن آنها تغییری در مفهوم جمله به وجود آورَد.

چندین نمونهٔ دیگر

ـ ما عادَتْ إِيرانُ الإِسلامِيَّةُ تَسْتَسْلِمُ أَمامَ المُؤامَراتِ الأَمريكِيَّةِ؛ ایران اسلامی دیگر در مقابل توطئه‌های آمریکا سر خم نمی کند.

ـ لِماذا لا تَعُودُونَ تَتَسَلَّقُونَ الجِبالَ؟ چرا دیگر کوهنوردی نمی کنید؟

لَمْ يَعُدِ الأُسْتاذُ يَتَكَلَّمُ بِالفارسِيَّةِ في صَفِّنا؛ استاد دیگر در کلاس ما به فارسی سخن نمی‌گوید.

لا يَعُودُ المُعَلِّمُونَ يَضْرِبُونَ التَّلامِذَةَ في المَدارِسِ؛ معلّمان، دیگر در مدارس، دانش‌آموزان را کتک نمی‌زنند.

ـ ما عُدْتُ أَسْمَعُ صَوتَهُ الضَّئِيلَ مِنْ وَراءِ البابِ؛ دیگر صدای ضعیف او را از پشت در نمی‌شنوم.

---

۳۳۹. جبران خلیل جبران، *العواصف*، ص ۳٤.

۳٤۰. همو، *نصوص*، ص ۷۱.

۳٤۱. «ما عادَ» در این ساختار از نظر دستوری ملحق به افعال ناقصه است که اسم خود را مرفوع باقی می‌گذارد و خبر را منصوب می کند.

ـ لِماذا لا تَعُودِينَ تَحْفِلِينَ بِما يَقُولُ لَكِ أخُوكِ؟[٣٤٢] چرا دیگر به آنچه برادرت به تو می‌گوید، اعتنا نمی‌کنی؟

همچنین در پاره ای موارد، مفهوم «دیگر» در چنین حالتی و در جملات منفی از ترکیب «ما عادَ» و امثال آن + اسم منصوب به دست می‌آید؛ مانند:

ـ ولَكِنَّها لَمْ تَعُدْ زَوجَتِي ... فَقَدْ وُفِّقْتُ إلى إبْعادِها عَنْ حَياتِي نِهائيّاً؛[٣٤٣] اما او دیگر همسر من نیست؛ زیرا سرانجام موفّق شدم که او را از زندگی خود دور (طرد) کنم.

از اینها که بگذریم، گاه مفهوم «دیگر» در نقش قیدی در جملات منفی را می توان از ترکیب «ما بَقِيَ»[٣٤٤] و امثال آن[٣٤٥] + فعل مضارع و سایر اجزای جمله به دست آورد؛ مانند:

ـ ما بَقِيَ أحْمَدُ يَعْمَلُ فِي ذَلِكَ المَصْنَعِ؛ احمد دیگر در آن کارگاه کار نمی‌کند.

ـ لا تَبْقَى أمِّي تُواصِلُ دِراسَتَها فِي الجامِعَةِ؛ مادرم دیگر در دانشگاه ادامهٔ تحصیل نمی‌دهد.

ـ لَمْ يَبْقَ الطُّلّابُ يُواجِهُونَ مُشْكِلَةً فِي الحُصُولِ عَلَى المَصادِرِ الأوَّلِيَّةِ؛ دانشجویان دیگر با مشکلی در زمینهٔ دستیابی به منابع اولیّه برخورد نمی‌کنند.

افزون بر این، در پاره‌ای از موارد، مفهوم «دیگر» در جملات منفی از ترکیب «أصْبَحَ/ صارَ + لا + فعل مضارع+ دیگر اجزای جمله» نیز به دست آمده است؛ مانند:

ـ أصْبَحْتُ لا أُقِيمُ لَهُ وَزْناً ولا أحْسَبُ لهُ حِساباً؛[٣٤٦] دیگر برای آن ارزش و اعتباری قائل نیستم.

نمونه‌هایی از کاربرد مفهوم «دیگر» در جملات منفی در زبان عربی

ـ لَقَدْ تَضَعَّفَتْ دَوْلَةُ الشِّعْرِ فَلا نَعُودُ نَرَى شُعَراءَ كَسَعْدِي وَحافِظ أو المُتَنَبِّي والمَعَرِّيِّ أوْ هُوجُو وَشِكْسْبِير وامْرِئِ القَيْسِ؛[٣٤٧] [اکنون] روزگار شعر [و شاعری] رو به ضعف نهاده است و از همین رو، دیگر شاعرانی همچون سعدی، حافظ، متنبّی، هوگو، شکسپیر و امرؤ القیس را نمی‌بینیم.

ـ اِنْقَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ وهِيَ فِي ... قَلَقِها حَتّى اشْتَدَّ بِها الأمرُ ولَمْ تَعُدْ تَسْتَطِيعُ صَبْراً؛[٣٤٨] [اکنون] نیمی از شب سپری شده و او [همچنان] در نگرانی است؛ چندان‌که امر بر او دشوار شده و دیگر نمی‌تواند شکیبایی پیشه کند.

ـ لَقَدْ مَضَى عَلَى ذَلِكَ العَهْدِ أرْبَعَةُ عُقُودٍ ... فَما عادَ يَذْكُرُهُ عَدْنانُ إلاّ نادِراً ومِنْ غَيْرِ أنْ يَرْتَفِعَ نَبْضُهُ أوْ يَنْخَفِضَ؛[٣٤٩] [اکنون] چهار دهه از آن روزگار می گذرد ... و از همین رو، عدنان دیگر آن را جز به ندرت به یاد نمی آورد؛ بدون آنکه تپش قلب او بالا یا پایین رود.

---

٣٤٢. گفتنی است زمان ساختار مورد نظر عمدتاً متعلّق به زمان حال است؛ مگر آنکه افعال و سیاق عبارات پیش از آن، بر تعلّق آن به زمان گذشته دلالت کند.

٣٤٣. بنت الهدی الصدر، *المجموعة القصصيّة الكامله*، ج ١، ص ٢١٢.

٣٤٤. «ما بَقِيَ» در این ساختار از افعال ملحق به افعال ناقصه به شمار می‌رود که اسم خود را مرفوع باقی می‌گذارد و خبر را منصوب می‌کند.

٣٤٥. منظور از امثال «ما بَقِيَ»، «لا يَبْقَى» و «لَمْ يَبْقَ» هستند که در این ساختار می‌توانند به جای آن به کار روند.

٣٤٦. افزون بر این، در برخی موارد استثنایی دیگر نیز ممکن است مفهوم «دیگر» در نقش قیدی در جملات منفی را از پاره‌ای تعابیر خاصّ احساس کرد؛ مانند: «باتَ عليٌّ لا يَجْرُؤُ عَلَى ضَرْبِ أخيهِ»؛ ترجمه: علی دیگر جرئت ندارد که برادرش را بزند. این گونه موارد، طبعاً جنبهٔ ساختاری ندارد و صرفاً متناسب با سیاق کلام و سبک بیانی متن قابل برداشت و ترجمه است.

٣٤٧. سید محمد باقر سبزواری، *الدين والأدب*، ص ١٠٣.

٣٤٨. جرجی زیدان، *عذراء قريش*، ص ٦٣.

٣٤٩. میخائیل نعیمه، *المجموعة الكامله*، ص ٥٥١.

ـ ما بَقِيتُ أدْرِي بَعْدَ ما سَمِعْتُ مِنَ الرَّجُلِ وَما رَأَيْتُ، في أيِّ مِيزانٍ أزِنُهُ وبِأيِّ لِسانٍ أخاطِبُهُ؛[۳۵۰] پس از آنچه از آن مرد دیدم و شنیدم، دیگر نمی‌دانم در کدام ترازو او را بسنجم و با کدام زبان او را مخاطب قرار دهم؟
ـ إنَّ ذَلِكَ لا يَعُودُ يَحْمِلُ مَعْنَى الهَدِيَّةِ، بَل إنَّهُ يَكْتَسِي طابِعَ الضَّرِيبَةِ؛[۳۵۱] این کار دیگر معنا و مفهوم هدیه ندارد؛ بلکه رنگ و بوی مالیات به خود می‌گیرد.
ـ لَمْ يَعُدْ أحْمَدُ قادِراً عَلَى التَّكَلُّمِ؛ احمد دیگر قادر به سخن گفتن نیست.

تکمله

در عربی معاصر ساختارهای دیگری نیز به کار می‌روند که اهمیّت آنها از آنچه طیّ سه جلسهٔ اخیر بیان کردیم، کمتر است و بحث و گفتگو دربارهٔ آنها مجال گسترده‌تری می‌طلبد. با این همه، در چارچوب این جلسات و با هدف کامل‌تر کردن مباحث مربوط به ساختارها، از دو ساختار فرعی سخن می‌گوییم که بیش و کم در متون امروزی به کار می‌روند و شناخت آنها می‌تواند به ارائهٔ ترجمهٔ صحیح از این ساختارها کمک کند:

۱ـ ساختار «این کجا و آن کجا!»

ساختار بیانی «این کجا و آن کجا!» در زبان فارسی برای بیان فاصلهٔ زیاد میان دو چیز در مقام مقایسه و در مواردی، غیرقابل مقایسه بودن آن دو به کار می‌رود؛ برای نمونه وقتی می‌گوییم: «احمد کجا و این سخن کجا!» مقصود آن است که شأن و جایگاه احمد از بیان این سخن بسیار به دور است و هرگز انتظار چنین سخنی از او نمی‌رود؛ یا احمد و این سخن، اساساً قابل مقایسه نیستند و نسبتی میان آن دو وجود ندارد. معادل معنایی این ساختار در زبان عربی از ترکیب «أيْنَ + نهاد (به شکل اسم ظاهر یا ضمیر منفصل مرفوع) + مِنْ + متمّم»[۳۵۲] به دست می‌آید؛ مانند:
ـ أيْنَ الثَّرَى مِنَ الثُّرَيّا!؛[۳۵۳] خاک کجا و افلاک کجا!
ـ أيْنَ الحِوارُ الصُّحُفِيُّ مِنَ المَسْؤُولِيَّةِ الإلَهِيَّةِ؛[۳۵٤] مصاحبهٔ مطبوعاتی کجا و مسئولیت الهی کجا!
ـ أيْنَ الشَّيْخُ مِنْ هَذا!؛[۳۵۵] شیخِ [طوسی] کجا و این [سخن] کجا!

---

۳۵۰. همان، ص ۵۹۲.
۳۵۱. بنت الهدی الصدر، *المجموعة القصصيّة الكاملة*، ج ۲، ص ۲٤٤.
۳۵۲. باید توجّه داشت که عناصر اصلی برگردانِ عربی این ساختار، یک واژهٔ «أيْنَ» (کجا) و حرف جرّ «مِنْ» (از) است که با الفاظ ساختار فارسیِ معادل آن چندان منطبق نیست (دقّت کنید!).
۳۵۳. الثُّرَيّا: ستارهٔ ثریّا.
۳۵٤. آذرتاش آذرنوش، *آموزش زبان عربی*، ج ۲، ص ٤.
۳۵۵. السید ابوالقاسم الخوئی، معجم *رجال الحدیث*، ج ۱، ص ؟ .

۲ـ ساختار «وجود دارد/ هست»

در عربی معاصر در بسیاری از موارد، برای بیان مفهوم «وجود دارد/ هست»، از واژهٔ «هُنـاكَ» در آغـاز جملـهٔ اسمیّه بهره می‌برند که وضعیّتی مشابه با کاربرد «There is» یا «There are» را در زبان انگلیسی در چنین حالتی تداعی می‌کند؛ برای نمونه در ترجمهٔ عبارت «دانشجویانی وجود دارند/ هستند که به دو زبـان عربـی و انگلیسی سخن می‌گویند» با استفاده از «هناكَ» در آغاز جمله می‌گوینـد: «هُنـاكَ طُـلاّبٌ يَتَكَلَّمُـونَ بِـاللُّغَتَيْنِ العَرَبِيَّةِ والإنْجليزِيَّةِ».

در این ساختار، در موارد بسیاری به جای «هُناكَ»، از «ثَمَّ» یا «ثَمَّةَ» استفاده و دقیقاً همـان معنـا را اراده می‌کنند؛[۳۵۶] مانند:

ـ ثَمَّةَ دَلائِلُ تَدُلُّ عَلَى أنَّ إيرانَنا قَدْ أصْبَحَتِ الأولَى بَيْنَ بُلدانِ الشَّرْقِ الأوْسَطِ عِلمِيّاً وتِقنِيّاً؛ دلایلی هـست کـه نشان می‌دهد ایرانِ ما اکنون از نظر علمی و تکنولوژی به نخستین کشور خاور میانه بدل شده است.

ـ ثَمَّ في عالَمِنا اليَوْمَ رِياضِيُّونَ لا يَحْتَرِفُونَ إلاّ بِالرِّياضَةِ؛ امروزه در جهان ما ورزشـکارانی هـستند کـه جـز بـه ورزش اشتغال ندارند/ جز ورزش شغل دیگری ندارند.

طبیعی است که برای منفی کردن چنین ساختاری در زمان حال، از «لَيْسَ/ لَيْسَتْ» در آغاز جمله استفاده می‌شود؛ مانند:

ـ لَيْسَ هُناكَ في المَلَفِّ النَّوَوِيِّ الإيرانِيِّ ما يُرِيبُ العالَمَ؛ در پروندهٔ هسته‌ای ایران چیزی/ عاملی وجود ندارد که جهان را به شکّ و تردید بیندازد.

همچنین برای ماضی کردن این ساختار، از «كانَ/ كانَتْ»، (در وجه مثبت) و «ما كانَ/ لَمْ يَكُنْ» (در وجه منفی) بهره می‌گیرند؛ مانند:

ـ كانَ هُناكَ في المُسْتَشْفَى الأوروبِّيِّ طَبيبٌ إيرانِيٌّ في أعْلَى دَرَجاتِ الاخْتِصاصِ؛ در آن بیمارستان اروپایی یـک پزشک ایرانی در بالاترین درجات تخصّص وجود داشت.[۳۵۷]

ـ ما كانَ/ لَمْ يَكُنْ هُناكَ في الدّائِرَةِ مَنْ يُجِيبُ عَلَى أسْئِلَتِنا؛ کسی در آن اداره وجود نداشت که بـه پرسـشهای ما پاسخ دهد.

نمونه‌ای از متون معاصر برای ترجمه

لَقَدْ وَجَدْتُ القُرْآنَ

«لِهَذا الكِتابِ في نَفْسِي قِصَّةٌ.

ولَقَدْ كانَ مِنْ حَقِّي أنْ أحْتَفِظَ بِهَذِهِ القِصَّةِ لِنَفْسِي ما ظَلَّ هَذا الكِتابُ خاطِراً فـي ضَـمِيري، أمّـا وقَـدْ أخَـذَ طَرِيقَهُ إلى المَطْبَعَةِ؛ فَإنَّ قِصَّتَهُ لَمْ تَعُدْ مِلكاً لِي وَلا خاصَّةً بِي.

---

۳۵٦. «هُناكَ، ثَمَّ و ثَمَّةَ»، هر سه، از نظر لغوی به یک معنا هستند (آنجا)، ولـی در ایـن سـاختار، تقریبـاً از معنـای لغـوی خـود منصرف می‌شوند و در عوض، به معنای «وجود دارد/ هست» به کار می‌روند.

۳۵۷. چنان‌که در جملات بالا ملاحظه می‌شود در این ساختار پس از «هُنَاكَ»، «ثَمَّ» یا «ثَمَّةَ» معمولاً اسم یا به صورت نکره به کار می‌رود یا به صورت اسم موصول: (نکره: طُلاّبٌ، دَلائِلُ، رِياضِيُّونَ و طَبيبٌ؛ اسم موصول: «ما» و «مَنْ»).

لَقَدْ قَرَأتُ القُرآنَ وأنا طِفْلٌ صَغيرٌ، لا تَرْقَى مَدارِكي إلى آفاقِ مَعانيهِ ولا يُحيطُ فَهْمي بِجَليلِ أغْراضِهِ، ولَكِنَّني كُنْتُ أجِدُ في نَفْسِي مِنْهُ شَيْئاً.

لَقَدْ كانَ خَيالي السّاذِجُ الصَّغيرُ يُجَسِّمُ لِي بَعْضَ الصُّوَرِ مِنْ خِلالِ تَعْبِيرِ القُرْآنِ، وإنَّها لَصُوَرٌ ساذِجَةٌ، ولَكِنَّها كانَتْ تُشَوِّقُ نَفْسِي وتُلِذُّ حِسِّي فَأظَلُّ فَتْرَةً غَيْرَ قَصِيرَةٍ أتَمَلّاها وأنا بِها فَرِحٌ ولَها نَشِيطٌ.

مِنَ الصُّوَرِ السّاذِجَةِ الَّتي كانَتْ تَرْتَسِمُ في خَيالي إذّاكَ صُورَةٌ كانَتْ تَتَمَثَّلُ لِي كُلَّما قَرَأتُ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فانْ أصابَهُ خَيْرٌ اطْمانَّ بِهِ وَ إنْ أصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا و الآخِرَةَ﴾.[358]

وَلا يَضْحَكُ أحَدٌ حِينَما أُطْلِعُهُ عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ في خَيالي.

لَقَدْ كانَ يَشْخَصُ في مُخَيِّلَتي رَجُلٌ قائِمٌ عَلَى حافَّةِ مَكانٍ مُرْتَفِعٍ: مِصْطَبَةٍ ـ فَقَدْ كُنْتُ في القَرْيَةِ ـ أوْ قِمَّةِ تَلٍّ ضَيِّقَةٍ ـ فَقَدْ رَأيْتُ التَّلَّ المُجاوِرَ لِلوادِي ـ وهُوَ قائِمٌ يُصَلِّي، ولَكِنَّهُ لا يَمْلِكُ مَوْقِفَهُ، فَهُوَ يَتَأرْجَحُ في كُلِّ حَرَكَةٍ، ويَهِمُ بِالسُّقُوطِ وأنا بِإزائِهِ، أتَتَبَّعُ حَرَكاتِهِ في لَذَّةٍ وشَغَفٍ عَجِيبَيْنِ!

ومِنْ تِلكَ الصُّوَرِ السّاذِجَةِ صُورَةٌ كانَتْ تَتَمَثَّلُ لِي كُلَّما قَرَأتُ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿واتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الغاوِينَ * وَلَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَلَكِنَّهُ أخْلَدَ إلَى الأرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الكَلبِ إنْ تَحْمِل عَلَيْهِ يَلهَثْ أوْ تَتْرُكْهُ يَلهَثْ﴾.[359]

لَمْ أكُنْ أُدْرِكُ مِنْ مَعانِي هَذِهِ الآيَةِ شَيْئاً وَلا مِنْ مَرامِيها، ولَكِنَّ صُورَةً كانَتْ تَشْخَصُ في مُخَيِّلَتي، صُورَةُ رَجُلٍ فاغِرِ الفَمِ، مُتَدَلِّي اللِّسانِ، يَلهَثُ ويَلهَثُ في غَيْرِ انْقِطاعٍ، وأنا بِإزائِهِ لا أُحَوِّلُ نَظَرِي عَنْهُ، وَلا أفْهَمُ لِمَ يَلهَثُ، وَلا أجْرُؤُ عَلَى الدُّنُوِّ مِنْهُ!

وصُوَرٌ مِنْ هَذِهِ شَتَّى كانَتْ تَرْتَسِمُ لِخَيالِي الصَّغِيرِ وكُنْتُ ألْتَذُّ التَّأمُّلَ فِيها، وأشْتاقُ قِراءَةَ القُرْآنَ مِنْ أجْلِها وأبْحَثُ عَنْها في ثَناياهُ كُلَّما قَرَأتُ.

تِلكَ أيّامٌ ولَقَدْ مَضَتْ بِذِكْرَياتِها الحُلْوَةِ، وبِخَيالاتِها السّاذِجَةِ، ثُمَّ تَلَتْها أيّامٌ، ودَخَلْتُ المَعاهِدَ العِلمِيَّةَ، فَقَرَأتُ تَفْسِيرَ القُرْآنِ في كُتُبِ التَّفْسِيرِ، وسَمِعْتُ تَفْسِيرَهُ مِنَ الأساتِذَةِ، ولَكِنَّني لَمْ أجِدْ فِيما أقْرَأ أوْ أسْمَعُ ذَلِكَ القُرْآنَ اللَّذِيذَ الجَمِيلَ الَّذِي كُنْتُ أجِدُهُ في الطُّفُولَةِ والصِّبا.

وا أسَفاه! لَقَدْ طُمِسَتْ كُلُّ مَعالِمِ الجَمالِ فِيهِ وخَلَا مِنَ اللَّذَّةِ والتَّشْوِيقِ، تُرَى هُما قُرْآنانِ؟ قُرْآنُ الطُّفُولَةِ العَذْبُ المُيَسَّرُ المُشَوِّقُ وقُرْآنُ الشَّبابِ العَسْرُ المُعَقَّدُ المُمَزَّقُ؟ أمْ تِلكَ جِنايَةُ الطَّرِيقَةِ المُتَّبَعَةِ في التَّفْسِيرِ؟

---

۳۵۸. حجّ/ ۱۱؛ گروهی از مردم هستند که خدا را [فقط] با حرف می‌پرستند و اگر خیری به آنان دررسد به آن اطمینان می‌یابند و چون بلایی دامن‌گیر آنان شود، روی برمی‌تابند. [اینان] در دنیا و آخرت زیان‌دیده‌اند. این است همان زیان آشکار.

۳۵۹. اعراف/ ۱۷۵ و ۱۷۶؛ و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانش‌ها) بالا می‌بردیم؛ (امّا اجبار، برخلاف سنّت ما است؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. مَثَل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را برون می‌آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند. (ترجمهٔ آیت الله ناصر مکارم شیرازی).

وعُدْتُ إلى القُرْآنِ أقْرَؤُهُ في المُصْحَفِ لا في كُتُبِ التَّفْسيرِ، وعُـدْتُ أجِـدُ قُرْآنِـي الجَمِيـلَ الحَبِيـبَ وأجِـدُ صُوَرِي المُشَوِّقَةَ اللَّذِيذَةَ، إنَّها لَيْسَتْ في سَذاجَتِها الَّتِي كانَتْ هُنـاكَ، لَقَـدْ تَغَيَّـرَ فَهْمِـي لَهـا، فَـصِرْتُ الآنَ أجِـدُ مَرامِيَها وأغْراضَها، وأعْرِفُ أنَّها مَثَلٌ يُضْرَبُ، لا حادِثٌ يَقَعُ، ولَكِنَّ سِحْرَها ما يَزالُ وجاذِبِيَّتَها ما تَزالُ، الحَمْدُ لِلّـهِ، لَقَدْ وَجَدْتُ القُرْآنَ».[٣٦٠]

توضیح

ـ لَقَدْ كانَ مِنْ حَقِّي: حقّ داشته‌ام، می‌توانستم.

ـ ما ظَلَّ هَذا الكِتابُ خاطِراً في ضَمِيرِي: تا آن زمان که این کتاب هنوز در اندیشه و ذهنم بوده است. («ما» در ابتدای این جمله، مصدریّهٔ ظرفیّه است؛ دقیقاً مانند: «ما» در «ما دامَ» که به دلیل مصدریّه و ظرفیّه بودن آن باید به «مادام که، تا آن زمان که» و مانند اینها ترجمه شود).

ـ أمّا وقَدْ أخَذَ طَرِيقَهُ إلى المَطْبَعَةِ: امّا اکنون که به چاپخانه راه یافته است. («وَ» در آغاز این جمله، حالیّه است که در پاره‌ای موارد، مشتمل بر مفهوم ظرفیّت نیز هست و به همین خاطر آن را در اینجا به «اکنون» ترجمه کرده‌ایم).

ـ لَمْ تَعُدْ مِلكاً لِي: دیگر از آنِ من نیست، دیگر اختیار آن را ندارم.

ـ لا تَرْقَى مَدارِكِي إلى ... : عقلم به ... نمی‌رسید.

ـ لا يُحيطُ بِـ ... : درک کردن، خوب فهمیدن، نیک دریافتن.

ـ جَلِيلِ أغْراضِهِ: اهداف عظیم آن، مقاصد عالی آن (ترکیب صفت و موصوف مقلوب: أغْراضِهِ الجَلِيلَةِ).

ـ يُجَسِّمُ: تصویر کردن، مجسّم کردن.

ـ مِنْ خِلالِ: با، از طریقِ، به وسیلهٔ.

ـ كانَتْ تُشَوِّقُ نَفْسِي وتُلِذُّ حِسِّي: جان مرا بر می‌انگیخت و احساس خوشایندی در من پدید می‌آورد.

ـ فَتْرَةً غَيْرَ قَصِيرَةٍ: مدّت زمانی طولانی.

ـ أظَلُّ أتَمَلَّى: همچنان از ... لذّت می‌بردم.

ـ وأنا بِها فَرِحٌ ولَها نَشِيطٌ: در حالی که به خاطر آن خوشحال بودم و به آن عشق می‌ورزیدم.

ـ تَرْتَسِمُ: نقش بستن.

ـ إذّاكَ (إذْ ذاكَ): در آن هنگام.

ـ تَتَمَثَّلُ: مجسّم شدن، ظاهر شدن.

ـ كُلَّما قَرَأتُ: در هر بار خواندن، هنگام تلاوت.

ـ مِنَ النّاسِ مَنْ ... : گروهی از مردم هستند که ... .

ـ عَلَى حَرْفٍ: با زبان.

ـ أُطْلِعُ عَلَى ... : آگاه کردن، اطّلاع دادن.

ـ الصّورَة: تصویر، عکس.

ـ يَشْخَصُ: نقش بستن، ظاهر شدن، نمایان شدن.

ـ حافَّة: لبه، کناره.

---

۳۶۰. سیّد قطب، *التصویر الفنّيّ في القرآن*، ص ۵ و ۶.

ـ مَصْطَبَة: سکّو، بلندی (جمع آن: مَصاطِب).
ـ قِمَّة: قلّه، نوک (جمع آن: قِمَم).
ـ ضَیِّقَة: تنگ، باریک.
ـ الوادي: دشت، صحرا.
ـ لا یَمْلِكُ مَوْقِفَهُ: در جای خود قرار ندارد، در جای خود آرام نمی‌گیرد.
ـ یَتَأَرْجَحُ: جنبیدن، تاب خوردن، لولو خوردن.
ـ یَهِمُ: پنداشتن، تصوّر کردن (از «وَهَمَ، یَهِمُ»).
ـ وأنا بِإِزائِهِ: در حالی که من در مقابل او نشسته بودم.
ـ أَتَتَبَّعُ: دنبال کردن، زیر نظر داشتن.
ـ شَغَف: علاقه، میل شدید.
ـ اِنْسَلَخَ مِنْ ... : جدا شدن از ... ، تهی شدن از ... .
ـ أَتْبَعَ: کسی را دنبال کردن، در پی کسی افتادن.
ـ الغاوِینَ: گمراهان، از راه به در رفتگان.
ـ یَلهَثُ: زبان خود را بیرون آوردن، نفس نفس زدن.
ـ فاغِرِ الفَمِ: با دهان باز.
ـ مُتَدَلِّي اللِّسانِ: با زبان آویزان، با زبانِ بیرون‌آمده.
ـ في غَیْرِ انْقِطاعٍ: پیوسته، دائماً.
ـ لا أُحَوِّلُ نَظَرِي عَنْهُ: چشم از او برنمی‌داشتم.
ـ لِمَ: چرا؟ (بِمَ: به چه وسیله‌ای؛ عَمَّ: دربارهٔ چه چیزی؛ عَلامَ: بر چه اساسی).
ـ لا أَجْرُؤُ عَلَی ... : جرأت نمی‌کردم که ... .
ـ الدنُوُّ مِنْ ... : نزدیک شدن به ... .
ـ شَتَّی: گوناگون، پراکنده، جسته گریخته (مفرد آن: شَتِیت).
ـ أَلْتَذُّ: لذّت بردن از ... .
ـ أَشْتَاقُ: علاقه داشتن به ...، دوست داشتنِ ... .
ـ أَبْحَثُ عَنْ ... : جستجو کردن، سراغ گرفتن.
ـ في ثَنایاهُ: در لابلای آن.
ـ بِذِکْرَیاتِها الحُلوَة: با خاطرات شیرین آن.
ـ تَلَتْ: به دنبال چیزی آمدن.
ـ الصِّبا: کودکی، خردسالی.
ـ وا أَسَفاه: ای دریغا!، افسوس!
ـ طُمِسَتْ: زدوده شد، از میان رفت، محو شد.
ـ مَعالِمِ الجَمالِ: آثار زیبایی، نشانه‌های زیبایی.
ـ تُرَی ...؟: آیا؟ پس آیا؟ (در عربی معاصر «تُرَی» در سیاق جملات پرسشی، لحنی است که کارایی آن، تأکید بر وجه سؤالی جمله است).
ـ العَذْب: شیرین، گوارا، دلچسب.

ـ المُیَسَّر: ساده، خواستنی، شیرین، روان.
ـ العَسْر: دشوار، مشکل.
ـ المُعَقَّد: پیچیده.
ـ المُمَزَّق: پاره‌پاره، پراکنده.
ـ الطَّرِیقَة المُتَّبَعَة: روش مرسوم، شیوهٔ رایج، روش متداول.
ـ عُدْتُ أجِدُ: مجدَّداً یافتم. (عاد + فعل مضارع: دالّ بر قید تکرار).
ـ المُصْحَف: قرآن (نخستین حرف این واژه (م) به تثلیث (ضمّه، فتحه و کسره) خوانده شده است).
ـ صِرْتُ أجِدُ: دیگر می‌یابم («دیگر» در نقش قیدی در جملات مثبت).
ـ مَثَلٌ یُضْرَبُ: ضرب‌المثل.
ـ لا حادثٌ یَقَعُ: نه حادثه‌ای که رخ دهد/ رخ داده باشد.
ـ ولَکِنَّ سِحْرَها ما یَزالُ: امّا افسون آن هنوز/ همچنان باقی است. (خبرِ «ما یَزالُ» در این جمله، واژهٔ «مَوجوداً» است که از آن حذف شده است).

چکیده

- ✓ واژهٔ «دیگر» در زبان فارسی، دو نقش ایفا می‌کند: گاه **صفت** است که «اسم» را به صورت مبهم توضیح می‌دهد و گاه **قید** است که «فعل» را به زمان خاصّی مقیَّد می‌کند.
- ✓ وجه جمله‌ای که واژهٔ «دیگر» در آن، در نقش قیدی ظاهر می‌شود گاه مثبت و گاه منفی است.
- ✓ معادل «دیگر» در موقعیّت وصفی در زبان عربی، واژهٔ «آخَر» است.
- ✓ واژهٔ «دیگر» در موقعیّت قیدی، در زبان عربی معادل اسمی ندارد و مفهوم آن را می‌توان از حدّاقل دو ساختار مشخّص به دست آورد.
- ✓ در زبان عربی، معادل مفهومی واژهٔ «دیگر» در نقش قیدی، معمولاً از ترکیب افعال ناقص «أصْبَحَ» یا «صارَ» همراه با فعل مضارع و سایر اجزای جمله به دست می‌آید.
- ✓ گاه در ترجمهٔ این ساختار می‌توان به جای واژهٔ «دیگر» از قید «اکنون» یا عبارت «از این پس» بهره جست.
- ✓ در زبان عربی، معادل مفهومی واژهٔ «دیگر» در نقش قیدی در جملات منفی، معمولاً از ترکیب فعل «ما عادَ» و امثال آن، همراه با فعل مضارع مرفوع و دیگر اجزای جمله به دست می‌آید.
- ✓ «ما عادَ»، «لا یَعُودُ» و «لَمْ یَعُدْ» می توانند به صورت یکسان به جای همدیگر به کار روند؛ بدون آنکه تغییری در مفهوم جمله به وجود آید.
- ✓ در پاره ای موارد، معادل مفهوم «دیگر» در جملات منفی، از ترکیب «ما عادَ» و امثال آن همراه با اسم منصوب به دست می‌آید.
- ✓ گاه مفهوم «دیگر» در نقش قیدی در جملات منفی را می توان از ترکیب «ما بَقِيَ» و امثال آن همراه با فعل مضارع و دیگر اجزای جمله به دست آورد.

- ساختار بیانی «این کجا و آن کجا!» در زبان فارسی برای بیان فاصلهٔ زیاد میان دو چیز در مقام مقایسه و در مواردی، غیرقابل مقایسه بودن آن دو به کار می‌رود. معادل معنایی این ساختار در زبان عربی از ترکیب «أیْنَ + نهاد (به شکل اسم ظاهر یا ضمیر منفصل مرفوع) + مِنْ + متمّم» به دست می‌آید.
- در عربی معاصر در بسیاری از موارد، برای بیان مفهوم «وجود دارد/ هست»، از واژهٔ «هُناكَ» در آغاز جملهٔ اسمیّه بهره می‌برند. در این ساختار، در موارد بسیاری، به جای «هُناكَ»، از «ثَمَّ» یا «ثَمَّةَ» استفاده و دقیقاً همان معنا را اراده می‌کنند.
- برای منفی کردن این ساختار در زمان حال از «لَیْسَ/ لَیْسَتْ» و برای ماضی کردن آن از «کانَ/ کانَتْ» (در وجه مثبت) و «ما کانَ/ لَمْ یَکُنْ» (در وجه منفی) در آغاز جمله استفاده می‌شود.